

آموزش تاریخ

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره چهاردهم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۲



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ۲ دریانگری در تاریخ‌نگاری ایرانی / دکتر عبدالرسول خیراندیش
۵ نشریه کامیاب رشد تاریخ / منصور چهرازی
۶ شرح اسم / جعفر ربانی
۹ گوشه‌هایی از ماجرای قتل امیرکبیر / نادیه بیگی
۱۶ گفت‌وگو با استاد فرشید یوسفی، به بهانه انتشار زندگی‌نامه بزرگان
کرمانشاه / مسعود جوادیان
۲۲ نظام قضایی و ساختار تشکیلاتی آن در عصر ساسانیان / اسماعیل نساجی زواره
۲۶ فائق خاصه سردار سامانی و مناسبات وی با آل سیمجور / راضیه راه‌پیماسروستانی
۳۲ سلمان فارسی کیست؟ / فریدطیبی پور
۳۶ تحقیق دانش‌آموزی در کلاس تاریخ / امیر کلبعلی
۴۰ معرفی کتاب / اکرم علیخانی
۴۲ سیراف بندری کهن / بهرام شفيعی

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: دکتر عبدالرسول خیراندیش
مدیر داخلی: مسعود جوادیان
هیئت تحریریه: دکتر عطاءالله حسینی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نصرالله صالحی
دکتر منصور صفت‌گل
دکتر جواد عباسی
دکتر حسین مفتخری
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر عباس پرتوی مقدم
مسعود جوادیان
ویراستار: کبری محمودی
طراح گرافیک: مهسا قباپی

نشانی مجله:
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶
نمبر: ۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹
داخلی: ۲۵۰

پیام‌گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۸۳۹۲۳۲
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام‌نگار: tarikh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshmag.ir
چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۶۰۰۰ نسخه

فین کاشان

عکس روی جلد: باغ گلستان، تهران



دریانگری در تاریخ‌نگاری ایرانی

به مناسبت انتشار پنجاهمین شماره رشد آموزش تاریخ

دیلمیان و سپس سلجوقیان، نیز کوشیدند علاوه بر قلمرو خلافت، دریا‌های پیرامون آن را نیز در اختیار بگیرند.

دولت ایلخانان که با انهدام خلافت در ایران زمین مستقر شد، کوشید مدیترانه و تجارت اقیانوس هند را در اختیار داشته باشد. در اصل هم یکی از اهداف امپراتوری مغول از تأسیس دولت ایلخانان همین امر بود. این در حالی است که مغولان وسیع‌ترین امپراتوری ارضی شناخته شده جهان را داشته‌اند. این سوارکاران دشت‌های گسترده آسیا، علاوه بر گسترش تجارت دریایی میان چین و ایران، کوشیدند سواحل مدیترانه را نیز در حیطه اقتدار خود درآورند. پس از آنان، صفویان نیز آن هنگام به اوج اقتدار خود رسیدند که بر دریا‌های جنوبی ایران نیز حاکمیت یافتند.

برای تاریخ دیگر کشورها نیز می‌توان از این نوع مثال‌ها و شواهد عرضه کرد. در این مورد لازم نیست که لزوماً یک کشور به صورت جزیره یا مجمع‌الجزایر باشد یا معیشت اکثریت مردم آن از صید ماهی تأمین شود، بلکه در قدم اول رسیدن به دریا به معنای رسیدن به مرزهای امن، دائمی و مطمئن است. چنان‌که در تاریخ ایران نیز چنین بوده است و به‌خصوص مرزهای دریایی جنوب ایران چنین کارکردی داشته‌اند. در تاریخ ایالات متحده آمریکا توسعه آن کشور به طرف غرب که موجب رسیدن به اقیانوس آرام شد، نقشی اساسی در امنیت داخلی و خارجی آن در قبال سرخ‌پوستان، مکزیک و دول استعمارگر اروپایی داشته است. امپراتوری روسیه تزاری نیز طی چندین قرن توسعه ارضی، رسیدن به دریا‌های آزاد را مدنظر داشت. حتی کشور کوچک و جزیره‌ای بریتانیا، آن هنگام که پس از جنگ‌های صدساله اواخر قرون وسطا از «نرماندی» در خاک فرانسه دست کشید، توانست در جهت وحدت داخلی و امنیت خارجی خود گام‌های محکمی بردارد. همین کشور بعدها پیش‌قدم تحولی بسیار تأثیرگذار شد و آن اینکه دریا را نیز به مثابه خاک کشور دانست. بدین معنی که هر اندازه از دریا را که می‌توانست حفاظت و بهره‌برداری کند، چونان خاک کشور جزو قلمرو خویش به‌شمار آورد.

بدین ترتیب در آستانه قرون جدید و در حالی که «اکتشافات جغرافیایی» عرصه‌های نوینی از ثروت و قدرت را در برابر اروپاییان قرار داده بود، نگرش به دریا به گونه‌ای که گویا قسمتی از قلمرو است، فتح باب تازه‌ای را در شکل‌گیری دولت مدرن موجب شد. چنان‌که با چنین زمینه نظری، «قانون دریانوردی کرامول» که ورود و خروج کشتی‌ها به آب‌های انگلستان را به صورت قانونی انحصاری درمی‌آورد، امکان تحقق یافت. بعدها نیز انحصارات اقتصادی عصر استعمار در ممالک مستعمره تا حدود زیادی متأثر از همین طرز

برای ما عادت شده است که در نگاه به قلمرو هر کشور فقط به «خاک» آن توجه کنیم. این در حالی است که در سراسر تاریخ ملت‌ها، به‌خصوص در چند قرن اخیر، «دریا» نقشی کمتر از خاک نداشته است. در واقع «سرزمین» برای کشورها و ملت‌ها در دنیای کنونی مشتمل بر «خاک و آب» (دریا) است و به همین جهت است که اصطلاح «آب‌های سرزمینی» را در روابط بین‌الملل به کار می‌برند. کسانی که حسب عادت به تاریخ می‌نگرند، رد تاریخ را در سده‌های متوالی حاکمیت‌های مبتنی بر زمین‌داری و متکی به کشاورزی یا دام‌داری، اعم از ساکن و کوچ‌رو، از دنبال کردن سم اسبان (بر زمین) پی می‌گیرند.

در نگاهی دقیق به تاریخ دولت‌های بزرگ می‌توان دریافت که حتی در اعصار حاکمیت نظامیان سوارکار نژاده زمین‌دار نیز دریا نقش بسیار مهمی داشته است. چنان‌که در تاریخ ایران، دولت مقتدر هخامنشیان تا آن اندازه قلمرو خود را توسعه داد که به هفت دریای شناخته شده آن روزگار در حد فاصل هند تا مدیترانه رسید. اشکانیان و ساسانیان در مقیاسی کوچک‌تر از این قرار گرفتند، اما مدام می‌کوشیدند به سواحل مدیترانه برسند. دولت خلافت اسلامی نیز در اوج اقتدار خود به همان وسعت دریایی هخامنشیان دست یافت. حتی دولت‌هایی که بعدها از دل آن بیرون آمدند، مانند



تلقی جدید از دریا بود؛ زیرا درک شرایط جدیدی که دریاها در عصر استعمار یافته بودند، مستلزم اعمال حاکمیت مؤثرتر، مستقیم‌تر و وسیع‌تری بر مرزهای آبی پیرامون سرزمین بود. این امر نیز پیش از آنکه مستلزم اقداماتی در خشکی باشد، منوط به توسعه قدرت دریایی، یعنی اقدام در عرصه آب‌ها بود. بدین جهت، توسعه قدرت دریایی فقط دریا را هدف خود قرار نداده بود بلکه تثبیت و تحکیم امنیت و ثبات ملی در خشکی (قلمرو سرزمینی) را در اولویت وظایف خود می‌گنجانید. این خود نوعی نگاه جدید به سرزمین از منظر موقعیت جدیدی بود که دریاها یافته بودند.

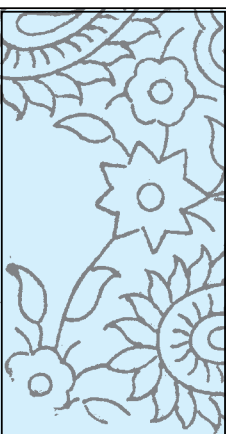
متأسفانه برای تاریخ کشور ما درک این تحول در دوره قرون جدید و حتی قرن نوزدهم بسیار با تأخیر و به صورت ناقص صورت گرفت و خسارات بسیاری را موجب شد. در آن روزگاران فقط دولت مستعجل نادرشاه افشار بدین مهم توجه نشان داد. این امر نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری ایرانی، حتی برای نگارش تاریخ اراضی ایران آن‌چنان که از نگاه سنتی اندکی فاصله بگیرد، نیازمند «دریانگری» بوده است.

دریانگری به معنای ملاحظه پدیده دریا در هر تحولی است که بتواند نقش دریا را در تعریف و تبیین موقعیت سرزمینی نشان دهد. این نقش و تأثیر می‌تواند دو جنبه سلب و ایجاب یا نفی و اثبات را در برگیرد. شاهد مثال بسیار مشهور آن، پیروزی ایرانیان در هرات (۱۸۵۶م) و اجبار به صرف‌نظر کردن از این پیروزی زمینی در پی فشار از سمت دریا در خلیج فارس (اشغال بوشهر در سال ۱۸۵۶م) توسط نیروی دریای هند بریتانیاست. برای آنکه دایره چنین وقایعی بهتر ملاحظه شود، می‌توان موارد متعدد اعمال فشار نظامی از سمت دریا را در مسائل دیپلماتیک عصر قاجار دید. چنان‌که در جنگ جهانی اول، اشغال بوشهر (۱۹۱۵م) به‌منظور مجبور ساختن دولت ایران به همراهی با متفقین صورت گرفت. البته این پدیده خاص تاریخ ایران نیست و همگان می‌دانند که سیاست قایق‌های توپ‌دار، چگونه استعمارگران دارای قدرت دریایی را در موقعیتی برتر نسبت به ملل مشرق زمین قرار داده بود، اما در مورد ایران باید به این نکته توجه داشت که حتی تاریخ ارضی نیز مستلزم نگاهی اعم از سلبی و ایجابی به امر دریاست. ایران سرزمین وسیعی است و ورود یک نیروی نظامی از سمت دریاهای جنوب یا شمال به داخل آن، با توجه به رشته‌کوه‌ها و ارتفاع فلات مرکزی بسیار مشکل و به سهولت هم قابل ممانعت است، اما با اشغال چند بندر زمینه‌های تسلیم مهیا می‌شد. این نشان می‌دهد که حفظ خاک مستلزم حراست از دریا بوده است و از این منظر، لازم است مورخ در تاریخ‌نگاری چنین رویدادهایی، بود و نبود قدرت دریایی را به‌طور کامل در حیطه پژوهش خویش وارد کند؛ امری که در این نوشته با عبارت «دریانگری» به آن اشاره شده است و می‌تواند برای دیگر اعصار و ادوار تاریخ هم به‌کار گرفته شود.

در نگارش تاریخ ایران، دریانگری را نباید فقط از بعد مسائل سیاسی و نظامی ملاحظه کرد، بلکه در تجارت و به‌طور کلی تاریخ اقتصادی و حتی تاریخ اجتماعی نیز باید آن را پی گرفت. در صورت لزوم حتی جنبه معکوس این امر را (دریانگری) نیز در تحولات نواحی ساحلی می‌توان مدنظر قرار داد. دولت‌های دریانورد محلی «بنی قیصر» (کیش) و

**در نگارش تاریخ ایران، دریانگری را
نباید فقط از بعد مسائل سیاسی و
نظامی ملاحظه کرد، بلکه در تجارت
و به‌طور کلی تاریخ اقتصادی و حتی
تاریخ اجتماعی نیز باید آن را پی
گرفت. در صورت لزوم حتی جنبه
معکوس این امر را (دریانگری) نیز
در تحولات نواحی ساحلی می‌توان
مدنظر قرار داد**

«ملوک هرموز»، به‌رغم تسلط دریایی سعی در تحکیم موقعیت ارضی خود در سرزمین اصلی داشته‌اند. این نشان می‌دهد که در قدم اول، حفظ امنیت و در قدم دوم توسعه تجارت مستلزم توأمان ساختن هرگونه ترتیباتی در دریا و خشکی بوده است. ناکامی سلجوقیان را با عاملیت «اتابکان فارس» در قبال ملوک کیش (بنی قیصر) برای اعاده قدرت تجارت دریایی دولت منقرض شده دیلمیان را می‌توان از شواهد این مدعا به‌شمار آورد. در حالی که **ملک قاورد**، حاکم سلجوقی کرمان، با تصرف عمان به مانند اقدامی که دیلمیان در سال‌ها قبل انجام داده بودند، توفیق بیشتری پیدا کرد. حتی سال‌ها بعد دولت «سلغریان فارس» توانست دامنه نفوذ خود را علاوه



نیروی دریایی در تاریخ و قدرت ملت‌هاست؛ امری که راهبرد ایالات متحده را در سراسر قرن بیستم و طی دو جنگ جهانی برای تسلط بر اقیانوس‌های اطلس و آرام و سرانجام دیگر دریاها شکل داد. مطالعه مبادی تاریخ روم باستان بدون امعان نظر دقیق در تحول قدرت آن دولت از توسعه ارضی در قبال «اتروسک‌ها» در شبه جزیره ایتالیا به تسلط بر مدیترانه بدون حذف دولت کارتاژ ممکن نخواهد بود. چنان‌که قرن‌ها بعد مسلمانان با از دست دادن مدیترانه مجبور به عقب‌نشینی‌های بسیار در قبال استعمارگران اروپایی شدند. شناخت و تحلیل اقدامات ایالات متحده آمریکا در تحول از موقعیت قاره‌ای آن به موقعیتی جهانی نیز مستلزم توجه به تحولات دریایی آن است. چنان‌که اقدامات روس‌ها در سراسر قرن هجدهم و نوزدهم نیز می‌تواند به همین صورت دیده شود.

درک اهمیتی که دریا در موقعیت سرزمینی و قدرت ملی کشورها داشته، با توجه به این نکته آسان‌تر می‌شود که بسیاری از تحولات تاریخ معاصر کشورها حاصل تلاش و تفاعلی آنان برای داشتن ساحل بیشتر، و به عبارت دیگر، قلمرو دریایی گسترده‌تر بوده است. کشمکش‌های ملت‌های «بالکان» که سرانجام آتش جنگ جهانی اول را از آن منطقه شعله‌ور ساخت، به همین دلیل بود. شروع تخاصم آلمان با بریتانیا در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول به‌خاطر نگرانی انگلستان از توسعه نیروی دریایی آلمان دانسته می‌شود. تکاپوی مداوم روس‌ها برای کسب امتیاز از امپراتوری عثمانی در سراسر قرون هجدهم و نوزدهم، به منظور رسیدن به مدیترانه بود. نبردهای سهمناک ژاپن با ایالات متحده در جنگ جهانی دوم برای تسلط بر اقیانوس آرام بود و در پایان قرن بیستم گفته می‌شد: «قرن آینده (بیست‌ویکم) قرن اقیانوس آرام است.» زیرا تمامی ابرقدرت‌ها و نیز اکثریت جمعیت جهان و قدرت‌های بزرگ اقتصادی در آن حضور دارند.

حتی در پایان قرن بیستم و در پی یک دوره فشرده رقابت‌های فضایی، این اظهارنظر مطرح شد که فناوری برتر در سال‌های بعد مربوط به بستر دریا و زیر سطح دریاها خواهد بود. این فناوری‌های راهبردی از استخراج نفت تا شلیک موشک، و از زیر آب تا استحصال مواد غذایی از دریاها را شامل می‌شود.

هرچند این نوشته از تاریخ‌نگری به آینده‌نگری کشیده شد، اما در مجموع لازم است توجه داشت که علاوه بر ضروریات دنیایی که به سوی آن می‌رویم (آینده)، این رفع نقص در تاریخ‌نگاری ایرانی ضرورت دارد؛ به این معنی که پدیده دریا را در تحلیل و تفسیر مراحل و منازلی که تاریخ ایران پیموده است، باید دقیق‌تر مدنظر قرار داد. دریانگاری در تاریخ‌نگری، لزوماً آنچه را رخ داده است در بر نمی‌گیرد (ایجاب)، بلکه «آنچه نبود» (سلب) و «موجب چه نتایجی شد» را هم در بر می‌گیرد. برای کشوری که اکنون دریا بخش مهمی از مرزها و تعدادی از مرزها و تعدادی از همسایگانش را در بر می‌گیرد، از مجموع سواحل و جزایر، نزدیک به ۱۰ هزار کیلومتر مرز دریایی دارد، ۹۰ درصد تجارت خارجی آن از طریق دریاست و بخش اعظم درآمد آن از همین راه است و به‌طور کلی دریا در امنیت، اقتصاد و ارتباطات آن نقش بسیار مهمی دارد، نه فقط برای حال و آینده، بلکه لازم است در نگاه به گذشته تاریخی، دریا را بیشتر و دقیق‌تر ببیند و بشناسد. بدون شک در این دیدن و شناختن به همان اندازه که آرمان و آینده‌نگری وجود دارد، واقع‌بینی و بررسی علمی نیز ضروری خواهد بود. با این رویکرد پژوهشی و علمی، مقدمات ورود مباحثی ضروری به کتاب درسی تاریخ و آشنایی با تاریخ دریا برای نسلی که سازندگان فردا به‌شمار می‌آیند، محقق خواهد شد.

بر خلیج فارس به جنوب هند نیز توسعه دهد. کاری که تجار ایرانی در سده‌های قبل در ساحل شرقی آفریقا با بعضی از سواحل شرقی اقیانوس هند انجام داده بودند.

نتیجه ملموس چنین تحولاتی، توسعه تجارت داخلی و خارجی و عملکرد بین‌المللی آن در حد فاصل اقیانوس هند تا دریای مدیترانه بود؛ پدیده‌ای که در دریانگاری برای تاریخ‌نگاری مستلزم توسعه دادن عرصه جغرافیایی تحولات تاریخی است. چنان‌که اقدامات جنگی **سلطان محمود غزنوی** در سواحل غربی هندوستان نمی‌تواند بدون توجه به چگونگی حضور و نفوذ طرفداران خلافت فاطمی مصر در هندوستان صورت گرفته باشد.

از نمونه‌های واقعی تاریخی دریانگاری که موجب تحولات بسیاری شد، مقابله «جمهوری روم» با «کارتاژ» و از منظر نگرش تاریخی، نظریه معروف **آلفرد ماهان**، محقق آمریکایی؛ در مورد نقش

نشریه کامیاب رشد تاریخ

دیگانه

منصور چهارازی
سرگروه تاریخ اداره کل آموزش و پرورش فارس

نفس به نیکی به هم آمیخته است. هیوم که روزی در مغرب زمین ندای جدایی دانش از ارزش سر داد، اگر امروز در میان ما می بود، به یقین در می یافت که در سرزمین وجود سردبیر محترم رشد آموزش تاریخ، کمان دانش و ارزش، به نیکی با هم آشتی کرده اند.

اگر مجله رشد آموزش را در گروه زمینه سازان تقویت دانش تاریخی معلمان تاریخ به شمار آوریم، بی آنکه سهم بخش های گوناگون این مجله نادیده گرفته شود، بی تردید بیشترین سهم این کار به آن بخش از مفاد مجله راجع می شود که تحت عنوان «سخن سردبیر» به قلم جناب دکتر خیراندیش به رشته تحریر درآمده اند؛ مواردی نظیر «حس تاریخی یک ملت، جغرافیا و آموزش تاریخ، توپونومی و آموزش تاریخ، پیام تاریخ، آموزش تاریخ و بازیابی هویت ملی، تاریخ چگونه یک ملت را مصونیت می بخشد، آموزش تاریخ و جمعیت شناسی، آموزش تاریخ و افق های امیدوارکننده»، که دریچه های نوین، دیدگاه های تازه و افق های نانوردیده ای را فراروی تاریخ پژوهان گشود و ده ها پرسش تازه در ذهن آن ها نشاناند. مگر نه این است که بهترین رسالت معلم، سؤال آلود کردن ذهن مخاطبان است تا از هر پرسش

چشمه ای بجوشد و
جویبار معرفت جاری
سازد و بر طراوت و
شادابی بوستان دانش و
آگاهی بیفزاید؟

آنچه در این
مجله برای خواننده
علاقه مندی چون من
ایجاد انگیزش می کند،
یکی این بوده است که
در کنار استادان محترم
دانشگاه، بیشتر کسانی
که در این نشریه وزین
قلم می زنند، همکاران
پرتلاش خودم در
آموزش و پرورش اند که

نمی دانم این جمله حکیمانه از زبان و قلم کدام فیلسوف ژرف اندیش تراوش کرده است که «هیچ جامعه ای از سقف آموزش و پرورش خود فراتر نمی رود». اما تردیدی نیست که این عبارت کوتاه حاوی مضامین و مفاهیم بلندی است که اگر بادقت در آن ها نگریسته و آن مضامین به کار بسته شود، نتایج علمی شگرفی را به بار خواهد آورد و سرنوشت ملتی را، در جمیع جوانب آن، به سوی هدفی والا متحول خواهد کرد.

قطع نظر از معدود افرادی که از سر اضطرار به کسوت معلمی درآمده اند، مابقی کسانی اند که عمدتاً دل در گرو معرفت اندوزی و شاگردپوری دارند و با همت بلند خود بر آن اند تا با افشاندن بذر دانش، شاهد تماشای درختان تنومند و سایه گستر و ثمربخشی باشند که بتوانند کام ایران عزیز را از میوه های وجود خود شیرین کنند. تردیدی نیست که معلمان به مثابه نیروهای صف شکن جبهه مبارزه با جهل، همواره به امدادهایی محتاج اند که از جانب نیروهای ستادی در رسند و آن ها را در مصاف با عفریت نادانی و ظلمت و نیز تلاش در راه روشن کردن شمع خرد و دانایی یاریگر شوند.

نفس پیدایش کتاب های
کمک آموزشی، مجلات
رشد و فرآورده هایی از
این قبیل را باید در همین
راستا قلمداد کرد.

مجله چهارده ساله
«رشد آموزش تاریخ»
که نخستین شماره آن
در سال ۱۳۷۸ به زیور
طبع آراسته شد، از
همان ابتدا از کامیابی
بزرگی برخوردار شد
که سردبیری آن به کف
با کفایت استاد ارجمند
جناب دکتر عبدالرسول
خیراندیش سپرده شد
که ادب درس را با ادب



شرح اسم

زندگی نامه آیت الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای

جعفر ربانی

نام کتاب: شرح اسم
نویسنده: هدایت‌الله بهبودی

ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تابستان ۱۳۹۱،
شمارگان ۵۰،۰۰۰ نسخه، ۷۵۸ صفحه، با تصاویر. ۱۵۰۰۰ تومان



تا پیش از انتشار کتاب «شرح اسم» آثاری که درباره زندگی و فعالیت‌های مبارزاتی روحانیون پیش‌گام انقلاب اسلامی به چاپ رسیده بود، عمدتاً به شهیدان این نسل، همچون شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید سعیدی، شهید صدوقی، شهید غفاری و امثال اینان محدود می‌شد و تا آنجا که نگارنده در خاطر دارد، در مورد روحانیون حاضر در صحنه چنین اقدام جامعی صورت نگرفته بود. بنابراین «شرح اسم» را می‌توان نخستین کتاب از این مقوله دانست و امیدوار بود که آثار دیگری نیز در این جهت به‌وجود آید. ضمن اینکه باید خاطر نشان سازیم که شرح اسم هم، نه تمام بلکه نیمی از زندگی‌نامه آیت‌الله خامنه‌ای است. نیمی که از تولد ایشان (۱۳۱۸) تا روز ۲۲ بهمن ۵۷، یعنی روز پیروزی انقلاب اسلامی را دربرمی‌گیرد؛ روزی که به تعبیری می‌توان آن را «روز وصل» نامید که رسیدن به آن منتهای آرزوی «صاحب ترجمه» بوده است. کتاب اگرچه به طریقی مألوف فصل‌بندی و شماره‌گذاری نشده، در عمل شامل ۲۲ فصل یا بخش - به نشانه ۲۲ بهمن؟! - است؛

دغدغه دانش و معرفت‌گرمندگردنشان شده است و آن‌ها را به قلمی کردن یافته‌های پژوهشی‌شان واداشته است. از این حیث، این امر را باید نخستین قوت کارایی مجله قلمداد کرد که مواد و مفاد علمی آن را دبیران تاریخ فراهم می‌کنند تا هم نشانگر عزم آن‌ها در عرصه تحقیق و پژوهش باشد و هم دیگران را به ورود به این وادی، شائق و راغب سازد.

از دیگر نقاط قوت و شایان توجه مجله یاد شده، مصاحبه‌هایی است که جناب جوادیان با استادان بزرگوار تاریخ به انجام رسانده‌اند. این بخش نه تنها به ذکر خاطرات محدود نمانده، بلکه گشاینده پاره‌ای از گره‌ها و پرسش‌هایی بوده است که معمولاً دبیران تاریخ با آن روبه‌رو هستند. از دیگر نقاط قوت مجله این بوده که تقریباً محتوای آن به‌گونه‌ای تنظیم شده است که به نحوی با مطالب کتاب درسی تاریخ در عرصه‌های گوناگون همخوانی داشته باشد و از این حیث دانش تاریخی معلمان را تقویت کند و نکات مبهم در مباحث کتاب‌های درسی را مرتفع سازد. اما به‌عنوان خواننده‌ای علاقه‌مند به این مجله، دوست دارم از چند جهت بر غنای آن افزوده شود:

۱. سهم جغرافیای تاریخی و ایران‌شناسی در آن پررنگ‌تر شود.
۲. به خلیج فارس و دریانوردی ایرانیان در مقاطع تاریخی بیشتر توجه شود، زیرا معتقدم از وقتی که قوم ایرانی سیادت خود را بر دریاها از دست داد، از توان اثرگذاری او در روابط بین‌الملل هم کاسته شد.
۳. قوم‌شناسی ایرانی و تاریخ محلی در آن وزن بیشتری پیدا کند.
۴. بر مباحث نظری و فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی افزوده شود.
۵. مصاحبه‌های آقای جوادیان با استادان تاریخ بیشتر و غنی‌تر شود.
۶. صفحه‌ای برای روشن شدن ابهامات تاریخی یا ترمینولوژی تاریخ گشوده شود.
۷. اخبار همایش‌ها و سمینارهای تاریخی در داخل و خارج پوشش بیشتری داده شود.
۸. بخش پرسش و پاسخ دبیران و کارشناسان مجله تقویت شود.

بدین ترتیب: خاندان - تولد - کودکی - حوزه علمیة مشهد - حوزه علمیة قم - آشنایی با امام خمینی - آغاز مبارزه - زندان اول - بازگشت به قم - زندان دوم - بازگشت به مشهد - فرزندان صُلبی و کتبی - زندان سوم - تنگنای زیستن، نوشتن و گفتن - جست سیاسی - زندان چهارم - زندان پنجم - فلاتی میان دو زندان - زندان ششم - فلاتی میان زندان و تبعید - تبعید - تا پیروزی.

در بخش خاندان می‌خوانیم که پدر و اجداد آیت‌الله‌خامنه‌ای از سادات اَفطسی - حسن اَفطس نوه امام زین‌العابدین - بوده‌اند و نسب به امام سجاد می‌رسانند. یکی از اجداد متأخر آیت‌الله‌خامنه‌ای سیدمحمدحسینی تفرشی بوده، که معلوم نیست به چه دلیل، از نواحی اراک به خامنه هجرت کرده و در آذربایجان مقیم شده است. فرزند سیدمحمد، به نام آیت‌الله سیدحسین خامنه‌ای، پدر بزرگ آیت‌الله خامنه‌ای و از علمای مشروطه‌خواه آذربایجان بوده است. شادروان شهید شیخ‌محمدخیابانی داماد وی بوده و سیدجواد، پدر آقای خامنه‌ای، فرزند اوست. سیدجواد پس از گذراندن تحصیلات خود در نجف به مشهد می‌آید و در این شهر ساکن می‌گردد. خاندان مادری آیت‌الله خامنه‌ای هم از سادات میردامادی هستند که نسب آن‌ها به میرداماد، حکیم شهیر عصر صفوی، و در نهایت از طریق سیدمحمود دیباج، فرزند امام ششم، به این امام همام می‌رسد. آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای در سال ۱۳۶۵ فوت کرد و خدیجه میردامادی، مادر، نیز در ۱۵ مرداد ۶۸، درست دو ماه پس از فوت امام خمینی؛ جهان را بدرود گفت.

ویژگی خاطرات یا زندگی‌نامه شخصیت‌های بزرگ، به‌ویژه شخصیت‌های سیاسی، این است که همراه با آن، بخشی از تاریخ آن عصر، یعنی عصری که شخصیت موردنظر در آن زیست کرده، روایت می‌شود. حال، هرچه آن شخصیت جایگاه بالاتری در مراتب اجتماعی و به تعبیری در نردبان قدرت داشته باشد، این بخش مفصل‌تر و مهم‌تر می‌شود. شرح اسم نیز چنین است و خواننده تقریباً به‌طور غیرمستقیم می‌تواند ماجراها، رویدادها، شخصیت‌ها و نقاط عطف چهار دهه تاریخ معاصر ایران یعنی دهه‌های ۲۰، ۳۰، ۴۰ و ۵۰ را در آن مشاهده کند؛ دهه‌هایی که بلااستثنا در آن‌ها جامعه ایران در بحران به‌سر می‌برده و هنوز هم با گذشت بیش از سی سال از آن، تحت تأثیر همان بحران‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد.

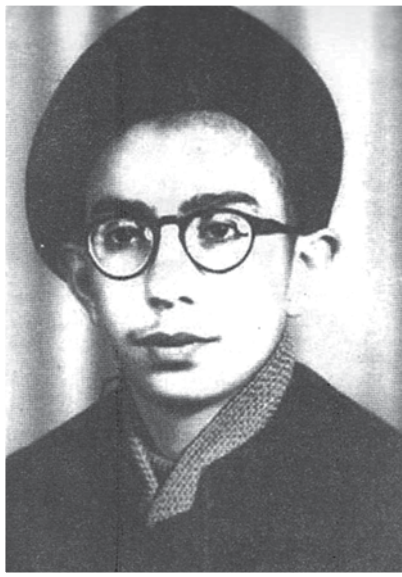
آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در سال ۱۳۱۸ در مشهد متولد شده و این سالی است که جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود و تا شش سال ادامه می‌یابد. این جنگ برای ایران هم مصیبت‌زا بود که تنها یکی از حواشی آن اشغال آذربایجان است که خود ماجرای بزرگی است. شاید توجه به همین ماجرا بوده که بهبودی در این بخش، صفحاتی را با عنوان‌های ایران ۱۳۱۸ و خراسان ۱۳۱۸ به تشریح وضعیت آن

سال‌ها اختصاص داده است تا زمینه‌ای باشد برای ورود او به شرح چگونگی رشد و پرورش آیت‌الله خامنه‌ای.

کودکی و نوجوانی آیت‌الله خامنه‌ای در دو دهه ۲۰ و ۳۰ در مشهد می‌گذرد و بهبودی در دو بخش «کودکی» و «حوزه علمیة مشهد» کوشیده است با ورود به فضای شخصی و خانوادگی بیت «سیدجواد خامنه‌ای» چگونگی شکل گرفتن زندگی و شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای را متبلور سازد. فقر مفرط جامعه آن روز، که خانواده سیدجواد خامنه‌ای نیز آن را تحمل می‌کردند، و در عین حال شور و شغفی که در میان جمعی از چهره‌های روحانی و دانشگاهی و ادیب و شاعر و... وجود داشت، از ویژگی‌های این سال‌هاست: اشغال مشهد (به‌وسیله روس‌ها)، مکتب‌خانه، سفر به کربلا، دبستان، کفش، سفره، لباس، کلمه‌های تار (عینک!)، دوستی با قرآن، فلک (چوب و فلک) آموزش مقدمات، ورود به دنیای طلبگی، نخستین منبر، نهضت ملی شدن نفت، آشنایی با نواب صفوی، آغاز دوره سطح، شهادت نواب صفوی، آغاز دوره خارج، آموزش فلسفه، تدریس، گردش در جهان رمان، اقامت در جهان شعر، و سفر به عتبات از عمده‌ترین عناوین این دو بخش است.

از همین عناوین می‌توان دریافت که این طلبه جوان از نادر طلبی بوده که نگاهی جامع و همه‌جانبه به جهان داشته و خود را در فضای محدود حجره و مدرسه محصور نمی‌کرده است. کوه پیمایی، پیاده‌روی، خواندن و سرودن شعر، مطالعه قصه و رمان و شرکت در جلسات ادبی شاعران خراسان از علاقه‌مندی‌های این دوره از زندگی ایشان است. به نوشته بهبودی، «آیت‌الله خامنه‌ای خود احتمال می‌دهد تعداد رمان‌هایی که در مشهد و پیش از حرکت به قم (۱۳۳۷) خوانده بیش از هزار عنوان است. در زمینه شعر کلاسیک نیز، کتاب مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی چنان تأثیری در عوالم معنوی او گذارد که رقیبی برای آن پیدا نشد.» (ص ۷۲) بخش حوزه علمیة قم (صص ۹۳ - ۷۹) به هجرت آیت‌الله خامنه‌ای به قم و اقامت ایشان در این شهر می‌پردازد.

قابل توجه اینکه بانو خدیجه میردامادی در سال ۱۳۳۶ با چند تن از فرزندان و خویشان سفری به عتبات رفت. سیدعلی هم که در این زمان ۱۸ سال داشت، همراه مادر بود. با گردشی که در حوزه نجف کرد و ساعاتی پای درس بزرگان حوزه از جمله آیت‌الله حکیم و آیت‌الله میرزاحسن بجنوردی نشست، علاقه‌مند شد که در نجف بماند و به تحصیل ادامه دهد اما چون پاسخ پدر به درخواست او منفی بود، منصرف شد و به ایران بازگشت. در سال ۳۷ پدر اجازه داد سیدعلی به قم برود و این هجرتی بود دوران‌ساز. می‌دانیم که قم، به‌ویژه در دهه ۳۰، با حضور آیت‌الله بروجردی به شکوفایی رسید و عالمان بزرگی در آن به ظهور رسیدند که از جمله آنان امام خمینی بود که در آن زمان به «حاج آقا روح‌الله» معروف بود. سیدعلی خامنه‌ای از



سال ۳۷، که اوج اقتدار آیت‌الله بروجردی است، تا یک سال بعد از وقایع ۱۵ خرداد، یعنی تا سال ۱۳۴۳، در قم ماند و سپس بار دیگر به مشهد بازگشت.

وقایع این بخش و نیز بخش‌های آشنایی با امام خمینی، آغاز مبارزه، زندان اول، بازگشت به قم، و زندان دوم را باید وقایعی دانست که طلبه جوان مشهدی را در کوره نهضت ۱۵ خرداد آبدیده کرد تا در آینده همراه با خیل کثیری از همگنان خود، حلقه‌های اصلی پیرامون

امام خمینی را تشکیل دهند و نهال انقلاب اسلامی را در کمتر از دو دهه بعد به ثمر رسانند.

این بخش‌ها، در واقع شرح عُسرت نیز هست. فقر مفرط مادی طلاب، فشار سیاسی بر حوزه، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، زندان‌ها و افسردگی ناشی از سرکوب نهضت امام عناصری است که در جای‌جای این بخش‌ها قابل مطالعه است.

باری، کتاب شرح اسم، همان‌طور که اشاره شد، شرح یک «زندگی شخصی» نیست شرح «زندگی یک شخصیت» است؛ یعنی انسانی که تمامی ابعاد وجودی‌اش با تاریخ زنده و معاصر خود در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، دینی، فکری، فرهنگی و... مرتبط است، شخصیتی که در «بوته این تاریخ» پخته شده و به کمال رسیده است. بدین سان، بعد از وقایع ۱۵ خرداد، آیت‌الله‌خامنه‌ای به مشهد بازمی‌گردد و در حوزه علمیه این شهر که اکنون به تبع قم تکانی خورده است، به تحصیل، تدریس، تبلیغ، مبارزه و تلاش ادامه می‌دهد. بنابراین، آنچه از این پس در کتاب می‌خوانیم، بر شالوده دو دوره زندگی ایشان ساخته می‌شود: دوره کودکی و نوجوانی

در مشهد و دوره جوانی در قم. چون صفحات این مجله اجازه نمی‌دهد بیش از این در ماجراهای کتاب ورود کنیم، با گذری اجمالی بر دیگر بخش‌ها پاره‌ای از عناوین را مرور می‌کنیم و خاطر نشان می‌سازیم که «شرح اسم» می‌تواند یکی از منابع مفید برای دبیران تاریخ، به‌منظور آگاهی بیشتر و دقیق‌تر راجع به تاریخ معاصر باشد.

بخش فرزندان صلیبی و [مکتوبات و تألیفات]؛ این بخش ضمن بیان مطالبی درباره فرزندان آیت‌الله خامنه‌ای به فرآورده‌های علمی و مبارزاتی ایشان

می‌پردازد.

بخش زندان سوم (صص ۲۹۷ - ۲۳۵)
به زندانی شدن ایشان در پی ترجمه کتاب «آینده در قلمرو اسلام» - از سیدقطب - و انتشار آن و نیز وقایع پس از آن مربوط می‌شود.

تنگنای زیستن، نوشتن و گفتن،
عنوان بخش دیگری است. این بخش انواع فعالیت‌های علمی، تبلیغی، تألیف و ترجمه و نیز شرکت در فعالیت‌های خدماتی و کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان کاخک (۱۳۴۷)

گناباد را شامل می‌شود.

جست سیاسی، بخشی است که به ماجراهای پس از درگذشت آیت‌الله حکیم (۱۳۴۹) می‌پردازد که در پی آن در حوزه مشهد نهضتی برای اعلان مرجعیت امام خمینی برپا می‌شود و آقای خامنه‌ای در آن نقش مهمی ایفا می‌کنند.

زندان چهارم نام بخش بعدی است. آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۴۹ برای بار چهارم دستگیر و زندانی می‌شود. البته این مدت طولانی نشده و به ۳ ماه و ۲۰ روز محدود بوده است. در ادامه به آوردن عناوین مهمی که در سایر بخش‌های کتاب آمده است، بسنده می‌کنیم؛ عنوان‌هایی که خود می‌توانند گویای جلوه‌ای از حرکت‌های مبارزاتی آیت‌الله خامنه‌ای باشند:

پنجمین دستگیری، برادران خامنه‌ای در زندان، سخنرانی در حسینیه ارشاد، دیدار با هاشمی [رفسنجانی]، واکنش به اعدام مجاهدین، تفسیر قرآن در مسجد امام حسن، دیدار از تبعیدی طبس، رونق مسجد کرامت، سفر پنهانی آقای طالقانی به مشهد، طرح کلی اندیشه اسلامی، مسجد جاوید [تهران]، ششمین بازداشت، سگ مجسم، کمونیست‌های هم‌سلول، آخرین بازجویی، در محاصره ساواک، درگذشت دکتر شریعتی، مهدی باکری در مشهد، درگذشت سیدمصطفی خمینی، در گناباد، در ایرانشهر، مکاتبه با کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، در جیرفت، تأسیس سازمان جهادی، خطبه به نام امام خمینی، بیمارستان امام‌رضا [مشهد]، سفر به پاریس، شورای انقلاب، تحصن در دانشگاه [تهران]، بازگشت امام، نخست‌وزیری بازرگان، نیروی هوایی در مقر امام، سجده بر آزادی.



گوشه‌هایی از ماجرای قتل امیرکبیر

نادیه بیگی
دبیر تاریخ، اسلامشهر

مقدمه

قتل امیرکبیر از زوایای گوناگون قابل بررسی است: نقش عوامل خارجی، استبداد، زنان دربار، بدخواهان و غیره. در این نوشتار به نقش زنان دربار در این حادثه غم‌انگیز پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: امیرکبیر، ناصرالدین‌شاه، قتل امیرکبیر، زنان



قتل امیرکبیر

در جریان عزل و قتل محمدتقی خان امیرکبیر دو زن، که در تقابل با یکدیگر بودند، نقش داشتند: مهد علیا که با تمام قدرت در پی نابودی امیر بود و عزت‌الدوله، دخترش، که تمام توان خویش را در حفظ و نگهداری از جان امیر به کار برد؛ هر چند که ناموفق ماند.

الف) مهد علیا

در رأس مخالفان محمدتقی خان، مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه و مادرزن امیرکبیر، قرار داشت. دیگر مخالفان را شاهزادگان درباری، زنان حرم سرا و میرزا آقاخان نوری تشکیل می دادند. در پشت پرده نیز دست‌های پنهان روس و انگلیس این جریان را هدایت می کردند. در زمان بیماری محمدشاه، مهدعلیا با میرزا آقاخان نوری روابط سری پیدا کرد. صدر اعظم وقت، حاج میرزا آقاسی، که متوجه موضوع گردید، میرزا آقاخان نوری را به بهانه جاسوسی برای دولت انگلیس (که البته واقعیت هم داشت) دستگیر و تنبیه و به کاشان تبعید کرد، اما مرگ محمدشاه شرایط را برای حضور وی در تهران فراهم آورد. او به کمک مهد علیا در پی صدارت بود اما با ورود امیرکبیر به اهدافش نرسید و سعی سفارت انگلیس مبنی بر تغییر نظر امیر در باب بازگشت مجدد او بی نتیجه ماند (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۱۶-۱۳).

امیر که از پشتیبانی سفارت انگلیس و مهد علیا از میرزا آقاخان آگاه بود و از سویی هنوز مقام خود را کاملاً استوار نمی دید، مصلحت ندانست که امر کتبی مهد علیا مبنی بر حضور آقاخان نوری در دربار را نقض کند؛ لذا او را به دربار فراخواند اما خدمت عمده‌ای به او واگذار نکرد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۱۹۵).

آقاخان نوری به کار مشغول شد، اما ارتباط به ظاهر صمیمانه‌اش با امیر، سطحی و ظاهری و از روی نیاز بود. امیر برای

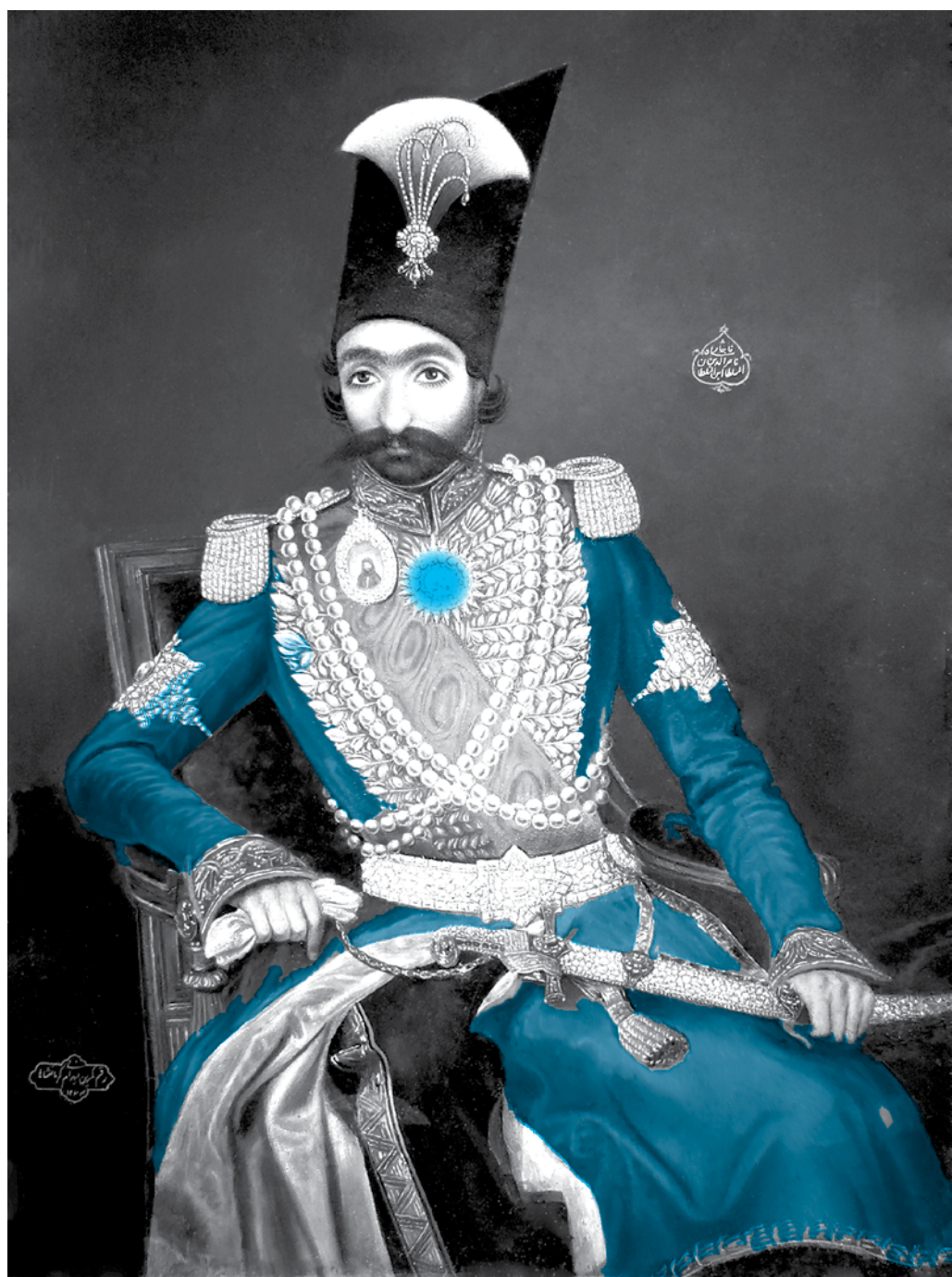


امیر در جهت تجدید بنای کشور، حتی در زندگی خصوصی شاه نیز

مداخله کرد که با نفوذ ملکه مادر در ذهن شاه مواجه شد. مبارزه امیر با

مهدعلیا باعث ایجاد دشمنی‌های فراوانی شد به طوری که همه علیه او

دست به توطئه چینی زدند



اصلاح به هم ریختگی جامعه از بودجه شروع کرد که کسری داشت. او دو کار انجام داد، ابتدا مواجب تمام طبقات اندرون را کاست و سپس احکام و فرامین مهدعلیا را لغو کرد. مهدعلیا ابتدا سعی کرد دل امیر را به دست آورد اما ناموفق ماند. ازدواج دخترش با امیر نیز تغییری در عملکرد او ایجاد نکرد (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۳۲). مهدعلیا با زناشویی عزت‌الدوله (دخترش) با امیرکبیر مخالف بود. نماینده انگلیس در این باره می‌نویسد:

«مهدعلیا با آن زناشویی به شدت مخالفت کرد. برای اینکه می‌ترسید بر نفوذ امیر نظام بیفزاید و این امری طبیعی بود، اما شاه حرف مادرش را گوش نداد و در این کار اصرار داشت و می‌گفت سعادت سلطنت بسته به وجود امیر نظام است» (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۶).

مهدعلیا که می‌خواست همانند دوران محمدشاه نظراتش در عزل و نصب حکام و مأموران و رؤسا و وزرا اعمال شود، با ورود امیر ناکام ماند. کینه امیر را بر دل گرفت و دست به عملیات براندازی زد.

در ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ قمری با تحریک مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری و هدایت اجانب در بحبوحة فتنه بایبان در مازندران و شورش سالار در خراسان، چندین فوج از سربازان پادگان مرکزی، علیه شاه شوریدند و خواهان عزل امیر شدند. شاه موافقت نکرد و آن‌ها را به اعدام تهدید کرد و محرکان مجبور شدند آن‌ها را آرام کنند، اما آنان دست از تحریکات برنداشتند (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۳۳-۳۲ و خان ملک ساسانی، بی تا: ۱۶).

امیر چون دشمنان خود را شناخت، جاسوسانی گمارد تا مخالفان بتوانند با مهدعلیا مکاتبه یا ملاقات کنند. مدتی نگذشت که از صرفه‌جویی‌ها توازن در بودجه مملکت برقرار و راه فتنه و فساد بسته شد. تجارت جریان یافت و اقتدار

دولت در داخل و خارج مسلم شد (همان: ۳۳).

امیر به شاه گفته بود که مهدعلیا ناراضیان را دور خود جمع کرده و تمام کوشش خود را به کار بسته است تا اقدامات دولت را تباہ کند. شاه نیز از مادرش سخت دلخور بود (همان: ۶۶۶).

رفتارهای مهدعلیا امیرکبیر را آزار می‌داد، اما امیر برای دادن فرصت‌های بیشتر و واداشتن او به تفکر و همچنین توجه به اصول اخلاقی و ارزشی، با وی بدرفتاری نکرد و از شاه نیز که سخت از مادرش دلخور بود، درخواست کرد در تأمین وسایل رفاه و آسایش او کوتاهی نکند.

امیر در نامه‌ای به شاه نوشت: «دیروز والده سرکار را زیاد دلگیر دیدم. خودم فردا خاک پای مبارک عرض می‌کنم. اگر جسارت نباشد، عرض می‌کند که زودتر زیاد مهربانی و دلجویی بفرمایند...» (همان: ۶۶۷).

اما اقدامات امیرکبیر در تغییر روحیه و انگیزه مهدعلیا بی‌تأثیر بود. تقریباً همه رجال ایران و سفرای کشورهای خارجی از این ماجرا آگاهی داشتند و می‌دانستند که مهدعلیا در پی عزل امیر است و با مخالفان دست به عملیات زده است. کاردار انگلیس در ایران، طی گزارشی که برای وزیر امور خارجه کشورش ارسال کرده است، می‌نویسد: «شاه نسبت به امیر نظام کمال اعتماد را دارد... اما بزرگان مملکت دشمن امیر هستند و برای اینکه کار را برای او دشوار سازند از هیچ دسیسه‌ای روی گردان نیستند. مادر شاه اخیراً تلاش کرد شاید اعتماد شاه را از امیر نظام متزلزل کند، اما تیرش به سنگ خورد و کاری از پیش نبرد» (همان: ۶۶۶).

شاه و امیر کار را بروی سخت گرفتند. خانه مهدعلیا سخت مراقبت می‌شد و به دستور شاه هیچ‌کدام از شاهزادگان یا کسان دیگر بدون اجازه نامه کتبی حق دیدار وی

را نداشتند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۶). به دلیل سخت‌گیری‌های امیر در کارها، درباریان که وی را سد منافع خود می‌دیدند، به دسیسه مشغول شدند و ذهن شاه را نسبت به او مشوب ساختند. امیر با آن‌که دوستان خطر را به او هشدار دادند، درصدد رفع آن برنیامد. او به شاه اعتماد داشت و به خصوص با ازدواج با خواهر شاه تصور می‌کرد که در امان است، اما دامنه تحریکات گسترش یافت و به جهت کاسته شدن مخارج زنان حرم و حرم‌سرا، که در رأس آنان مهدعلیا قرار داشت، تحریکات به آنجا نیز کشیده شد (بروگش، ۱۳۶۸: ۲۶۹).

شرایط زیر موجب افزایش دشمنی شد:

- امیر در جهت تجدید بنای کشور، حتی در زندگی خصوصی شاه نیز مداخله کرد که با نفوذ ملکه مادر در ذهن شاه مواجه شد. مبارزه امیر با مهدعلیا باعث ایجاد دشمنی‌های فراوانی شد به طوری که همه علیه او دست به توطئه چینی زدند (سرنا، ۱۳۶۲: ۹۸).

- زنان حرم از توقف اجرای فرامین که با واسطه‌گری آنان نزد شاه صادر می‌گشت، ناراضی بودند. بیش از آن، آنان با گرفتن رشوه، واسطه مقام و منصب یا فرمان حکومت برای برخی از افراد نزد شاه می‌شدند، اما فرمان امیر مبنی بر موقوف شدن این‌گونه عملیات و این‌که فرامین برای صدور باید برحسب ابلاغ صدراعظم از طرف مستوفیان برای امضا نزد شاه فرستاده و سپس در دفاتر ثبت شود و در غیر این صورت حتی با دارا بودن امضای شاه نیز قابل اجرا نیست، کار واسطه‌گری را که برای زنان ثروت تولید می‌کرد منتفی ساخت و ناراضیتی زنان از امیر را، در برداشت. البته این اقدامات در نتیجه شکایت‌های زیاد شاه از بانوان حرم بود (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۹۵-۹۴).

- پیشنهاد امیر مبنی بر به شکار رفتن

شاه به جای وقت گذرانی با اهل حرم، برای خلاصی شاه از آنان که موجب خوش وقتی شاه و ناراحتی زنان شد، آنان را با امیر دشمن ساخت (همان: ۹۵).

- قطع مستمری‌های شاهزادگان و مسدود شدن راه‌های بهره‌برداری از فرامین و احکامی که توسط امثال مهدعلیا و امین اقدس به امضا می‌رسیدند از عوامل دیگر دشمنی بود (همان: ۹۵).

کینه مهدعلیا از همه مهم‌تر بود. ناصرالدین شاه سبب کینه امیر به مهدعلیا را چنین بیان می‌کند: «سبب کینه امیر به مادرم این بود که او را از آزادی در کارها مانع می‌شد و بیشتر نقشه‌هایش را نزد من نقش بر آب می‌ساخت. من که به این سابقه واقف بودم، در پاسخ امیر سکوت کردم و بی‌درنگ کار شکار را از سر گرفتم.» گفت‌وگوی شاه و امیر به مهدعلیا رسید و او از شاه خواسته بود که بدخواه او را به سزا برساند (معیرالممالک، ۱۲۷۲: ۹۰).

مهدعلیا در این اوضاع شروع به مظلوم‌نمایی نیز کرد. به هنگامی که شاه او را راند، در نامه‌ای به او که توسط عین‌الملک به نزد شاه فرستاد: نوشت: «حالا که بلا تشبیه مثل سیدالشهدا در صحرای کربلا یکه و تنها مانده‌ام، به هر طرف که نگاه می‌کنم نه یاری می‌بینم نه پشت و پناهی... الان از من بی‌پناه‌تر کسی نیست. پناه برده‌ام به همان سیدالشهدا که هرکس می‌خواهد پادشاه را از من برنجاند، مرا از اینجا فراری بکند و شاه را رسوا کند، همان به غضب خود شاه گرفتار شود. دعایی است که در حضرت معصومه برای تقی‌خان کرده‌ام که سر به سر نگذارند. اگر من به درگاه خدا روسیاهم ولیکن بسیار کارهای بزرگ برای من کرده است... اگر تنها بیرون کردن من باشد، رسوایی من باشد و برای شاه بدنامی نداشته باشد، باز والله حرفی ندارم...» (نوایی، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۴ و آدمیت: ۱۳۶۲: ۶۷۱).

در نامه‌ای دیگر، از شاهزادگان دفاع می‌کند و می‌نویسد: «...میرزا تقی هم که این طایفه را و شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود، از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود، به جهت این که خفیف نشوند درد دل خودشان را و عرضشان را ناچار رو به من می‌آورند. حالا بحمدالله این التفات که پادشاه در حق اهل ایران فرمودند، همه کارشان را فهمیدند، عرضشان را به پادشاه می‌کند، به من دیگر چه کار. والله من هم بحمدالله آسوده شدم» (خان ملک ساسانی، بی تا: ۴۸ و ۴۷ و آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۶۸).

امین اقدس، از زنان سوگلی ناصرالدین شاه، نیز دشمن امیر بود؛ زیرا گویند وقتی شاه از زنها به امیر شکایت کرد که مرا راحت نمی‌گذارند، به خصوص امین اقدس، امیر پیشنهاد می‌کند که هنگام شکار پرنده، سر تفنگ را به سمت پرنده زمینی کج کند؛ وقتی یکی را زد، دیگران از حد خود تخطی نمی‌کنند. شاه نیز تصمیم می‌گیرد این کار را انجام دهد، ولی بیهوش می‌شود (این قضیه را درباره مهدعلیا نیز حکایت می‌کنند ولی به نظر تهمت می‌آید) (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۹۶).

بدین ترتیب کینه امیر بر دل درباریان و زنان حرم‌سرا افتاد و آنان را به فعالیت علیه امیر واداشت. اقدامات آنان علیه امیر به شرح زیر است:

متهم کردن امیر مبنی بر تصاحب تاج و تخت و مشوب کردن ذهن شاه با انواع دسیسه‌ها.

بدین منظور مهدعلیا به بهانه زیارت و ساختن بقعه‌ای برای امامزاده‌ای ساختگی، به شهر ری رفت و در آنجا به اتفاق همدستان خود تصمیم گرفتند برای نابودی امیر در همه جا شایعه کنند که امیر خیال عزل شاه را دارد و می‌خواهد به جای او نشیند (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۳۴-۳۲).

جمع شاهزادگان پس از اتحاد با سران

حرم، در درجه اول با مهدعلیا و امین اقدس، قرار گذاشتند. در موقع مقتضی نزد شاه از امیر، نسبت به قدرتی که پیدا کرده است، بدگویی کنند و شاه را نسبت به او مظنون نمایند و از طرفی نامه‌های جعلی به نام اشخاص در ولایات و ایالات تنظیم کنند که از هر نقطه به عنوان امیر فرستاده شود که مضامین نامه‌ها حمایت افراد از امیر و جان‌فشانی در راه کامیابی و استقلال ملت و آمادگی برای فرستادن سواره نظام و پیاده نظام جهت همکاری با امیر باشد (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۹۶).

همچنین، هنگامی که امیر شاه را در سال ۱۲۶۷ ه. ق برای دیدار از ممالک ایران به اصفهان برد، مهدعلیا و یارانش دست به کار شدند و به مردم اصفهان یاد داده بودند که هر وقت شاه را با امیر دیدند، امیر را نشان بدهند و بگویند: آقا شاه است و این جوانک برادرزن شاه است.

دشمنان امیر سعی می‌کردند موفقیت‌های امیر را جزو تقصیرات او برشمردند و نزد شاه وانمود می‌کردند امیر قصد گرفتن سلطنت را دارد و بهبود وضع قشون و ترقی آن به سبب این است که قشون فدایی و حامی او شود (واتسن، ۱۳۴۰: ۲۶۹).

زنان حرم‌سرا نیز با ترفندهای گوناگون سعی در مشوب کردن ذهن شاه داشتند؛ از جمله به یک کلفت یهودی که از خانه خواهرزن شاه (خواهر گلین خانم) در سفارت انگلیس آورده بودند، آموزش‌هایی دادند و او نیز هنگامی که زنان در حال ورق بازی بودند و ورق دست گلین خانم، شاه بیک بود، تصویر را که دید، فریاد زد: «خانم، این صورت چقدر شبیه به امیر است.» شاه بی‌اختیار تحت تأثیر قرار گرفت و ابرو در هم کشید (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۳۴). روزی نیز سلطان خانم، رقاصه مهدعلیا، در جواب شاه که قصد کشیدن چهره او را داشت، گفت که صورت میرزاتقی خان



به شاه خاطر نشان کردند که تا وزیر معزول زنده است، هیچ دولتی قوام نخواهد گرفت و اگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی هستیید، باید او را معدوم گردانید، ولی شاه به کشتن امیر تن در نمی داد

امیر کبیر



را که می خواهد شاه شود بکشید، که شاه قدری به فکر فرو رفت (همان: ۳۶).

- از دیگر اقدامات علیه امیر، تصمیم مهدعلیا و دوستانش برای دامن زدن به اغتشاشات بود؛ از جمله اینکه ابتدا بایی ها را تشویق به ادامه اغتشاش کنند. سپس آتش فتنه سالار پسر آصف الدوله را دامن بزنند و حتی قول سلطنت بر خراسان را به او بدهند و با آقاخان محلاتی، که به هند فرار کرده بود، مذاکره کنند که به اسماعیلی های کرمان و قانات دستور اغتشاش دهد.

این تصمیمات، عکس العمل مهدعلیا در برابر شکایت امیر از او نزد شاه بود. زیرا امیر به شاه گفته بود یک عده بی وطن را دور خودش جمع کرده و شبها با لباس مبدل از اندرونی بیرون می رود و روزها در تمام ممالک دخالت بی جا می کند و کارشکنی های او و دوستانش به اقتدار دولت لطمه زده و عملیات شبانه او آبروی مملکت و سلطنت را برده، او با اجانب همدست شده و برای عزل من و خرابی ایران نقشه می کشد. مهدعلیا نیز که متوجه این موضوعات می شود، به شاه می گوید که امیر قصد دارد تو مرا بکشی و بعد به این اسم، تو را خلع کند و خودش نایب السلطنه شود و با مادر عباس میرزا ملک آرا ازدواج کند (همان: ۳۹-۳۶).

برکناری امیر

نتیجه این اقدامات، عزل امیر در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ ه.ق، چهل روز پس از بازگشت از سفر اصفهان و صدارت میرزا آقاخان نوری بود که روابط نزدیکی با مهدعلیا داشت (واتسن، ۱۳۴۰: ۲۶۹ و آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۸۵). امیر ابتدا از صدارت و پیشکاری شاه برکنار شد ولی مقام امارت نظام را همچنان داشت (آدمیت، ۱۳۶۲، ۶۸۹).

میرزا آقاخان نوری که مقام صدارت را به دست آورد، مطمئن بود که فقط مرگ

امیر او را در مقام خود مستحکم می سازد و از سوی دیگر شاه هرگز راضی به صدور حکم قتل امیر در برابر چشمان خود نمی شود. به این جهت، با تبانی با مهدعلیا موجبات دور کردن امیر را از تهران فراهم ساخت (سرنا، ۱۳۶۲: ۹۹-۹۸).

در گزارش های وزیر مختار انگلیس آمده است: «... برانداختن دولت امیر نظام بیشتر نتیجه توطئه و نیرنگ اندرون شاه است که در رأس آن مهدعلیا مادر شاه قرار دارد...» (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۹۰).

آن ها نامه های جعلی به شاه رساندند و مخالفان از اندرون و بیرون تلقین کردند که اگر امیر در تهران بماند، طرف دارانش شاه را راحت نخواهند گذاشت. سرانجام شاه دستور تبعید امیر به کاشان را صادر کرد (اعظام قدسیه ۱۳۷۹: ۹۷ و ۹۶).

بعضی از منابع دلیل تبعید امیر به کاشان را تقاضای پناهندگی او از دولت های بزرگ می دانند که وقتی شاه مطلع شد او را تبعید کرد (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۶۹) اما اسناد حکایت می کند که امیر هیچ گاه در اندیشه پناهندگی به سفارت خارجی نبود (آدمیت، ۱۳۶۲: ۷۰۹).

شیل، می نویسد: «مادر شاه به من پیغام داد که قرار حکومت کاشان را برای امیر تمام کنم و مراقب جان امیر باشم» (همان: ۷۰۷).

اما میرزا آقاخان نوری و مهدعلیا برای پیشبرد اهداف خود، نبودن امیر را لازم می دانستند. به همین علت، میرزا آقاخان نوری حاضر نشد نوشته ای مبنی بر تأمین جانی امیر بدهد (همان: ۷۰۸).

سرنوشت امیر باز یجه سیاست روس و انگلیس نیز بود. انگلیسی ها که حامی میرزا آقاخان نوری بودند، به دور کردن امیر از تهران علاقه داشتند و حتی امیر را تشویق به پذیرش مقام ولایتی اردبیل کردند، اما روس ها برخلاف انگلیسی ها می خواستند امیر به قدرت رسد. لذا توصیه کردند از

تهران خارج نشود. به این جهت، برای حمایت از او در برابر هر حمله‌ای، قزاق‌هایی را به خانه امیر فرستادند. شاه که از اعمال قدرت دول بیگانه سخت جا خورده بود، از روس‌ها خواست که بی‌درنگ قزاق‌ها را از خانه امیر دور کنند والا دستور دستگیری آنان را توسط فرانسوا خواهد داد. روس‌ها نیز دست از مداخله کشیدند. امیر هم از همه مناصب و لقب اتابکی خلع و به کاشان تبعید شد (سرنا، ۱۳۶۲: ۹۹).

یک یا دو روز پس از خلع امیر از همه مناصب دولتی، او با خانواده به اتفاق صدنفر سوار به کاشان رهسپار شدند (آدمیت، ۱۳۶۲: ۷۱۷).

در مدتی که امیر در تبعید بود، دشمنان آرام نشستند. آن‌ها از این وحشت داشتند که مبادا امیر مجدداً بر سر کارش بازگردد. لذا هر روز گوش شاه را از خطرات زنده ماندن امیر که هر آن منتظر فرصت برای از بین بردن تاج و تخت است، پر می‌کردند (شیل، ۱۳۶۲: ۲۲۵).

به نوشته واتسن، به شاه خاطر نشان کردند که تا وزیر معزول زنده است، هیچ دولتی قوام نخواهد گرفت و اگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی هستید، باید او را معدوم گردانید، ولی شاه به کشتن امیر تن در نمی‌داد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۷۲۳). کمیته شاهزادگان و مخالفان امیر پس از چند روز چند نامه تهیه کردند که مضمون آن‌ها این بود که اگر امیر به تهران آورده نشود، هر کدام با چندین هزار سوار به تهران حرکت می‌کنند. شاه وحشت کرد و به فکر چاره‌جویی افتاد (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۹۷).

شاه چندبار حکم قتل امیر را نوشت و پاره کرد (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۷۰ و سرنا، ۱۳۶۲: ۱۰۰). بعضی منابع نیز از مشورت شاه بابت نامه‌ها با امین اقدس گزارش می‌دهند که نتیجه آن، نامه قتل امیر بود که امین اقدس آن را به نماینده کمیته داد (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۹۸).

مهدعلیا، گرچه زنی مدیر و مدبر بود، چون بسیار جاه طلب و قدرت طلب بود و با دسیسه و توطئه می‌خواست به آمال خود برسد، در تاریخ ایران به یکی از منفورترین زنان قاجار تبدیل شد



یکی از عواملی که باعث شد مخالفان به سرعت نقشه قتل امیر را اجرا کنند، خبر مترجم سفارت روس به آن‌ها بود که سفارت می‌خواهد از امپراتور روس نامه‌ای مبنی بر صدارت مجدد امیر دریافت کند (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۴۱ و ۴۲).

مخالفان به شاه تلقین کردند که اگر نامه امپراتور روس مبنی بر تضمین جان امیر فرستاده شود، دچار مخمصه می‌شوید و برای گریز از آن، قتل وی ضروری است. (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۰۰) اما چون بارها فرمان قتل امیر نوشته و پاره شده بود، جهت خاتمه کار مهدعلیا و دوستانش تصمیم گرفتند که نامه قتل امیر را در یک مهمانی در حال باده‌نوشی از شاه دریافت کنند و از آن طرف، حاجب الدوله فرانسوا باشی را نیز راضی کنند که قتل امیر را صورت دهد. حاجب الدوله را باطمینان و تهدید و اینکه «اگر نوکر شاهی باید امتثال امر نمایی»

راضی کردند و فرمان قتل امیر را نیز مهدعلیا در مراسم باده‌نوشی از شاه گرفت و به دست حاج علی خان حاجب الدوله رسانید که فردای آن روز امیر را به قتل رساند. او نیز به سرعت حرکت کرد. شاه که نیمه‌شب به حال می‌آید، درخواست می‌کند حاج علی خان قبل از رفتن او را ببیند، اما گفتند که او جهت اجرای دستورات حرکت کرده است و بدین ترتیب امیر به قتل رسید (خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲: ۴۲-۴۵).

ب) عزت الدوله

عزت الدوله، خواهر تنی ناصرالدین شاه و دختر مهدعلیا بود که در حدود ۱۶ سالگی به همسری میرزا تقی خان ۴۵ ساله درآمد. آنچه مسلم است، این ازدواج یک امر سیاسی بود و عزت الدوله نیز چندان به آن راغب نبود، اما پس از ازدواج این زن شریک واقعی زندگی امیر شد و علاقه متقابل بین آنان به وجود آمد؛ تا جایی که شاهزاده خانم تا آخر عمر امیر حامی و حافظ او بود و تمام هم‌خویش را برای حفظ جان امیر مصروف داشت.

در آغاز صدارت امیر، هنگامی که سربازان به تحریک مهدعلیا، خانه امیر را محاصره کردند و خواستار عزل او شدند و هر لحظه امکان حمله آنان بود، وجود عزت الدوله مانع این حملات شد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۷).

هنگام عزل امیر از صدارت، نامه‌های محبت‌آمیزی را که بین امیر و شاه رد و بدل می‌شد، عزت الدوله می‌برد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۶۹۴).

امیر که عازم کاشان شد، شاهزاده خانم می‌دانست که نباید در چنین موقعیتی همسرش را تنها گذارد. او می‌دانست تا زمانی که او حضور دارد، کوچک‌ترین خطری امیر را تهدید نمی‌کند. لذا به همراه دو فرزندش به اتفاق امیر راهی کاشان شد و لحظه‌ای از همسرش جدا نگردید (گوبینو، ۱۳۸۳: ۱۸۲).

تلاش شاه و مهدعلیا برای این که او را از رفتن منصرف کنند، به جایی نرسید (آدمیت، ۱۳۶۲: ۷۱۷).

این همراهی نشان از شدت علاقه زناشویی بین ایرانی‌ها دارد. در کاشان شاهزاده خانم همواره از تمام انواع غذاهایی که برای امیر می‌آوردند، کمی می‌چشید تا از خطر مسموم شدن امیر جلوگیری کند (شیل، ۱۳۶۲: ۲۲۵-۲۲۴).

هنگامی که فرمان قتل امیر فرستاده شد، قبل از اجرای حکم عاملان برای فریب دادن همسر امیر یکی از زنان اندرون را به سراغ شاهزاده خانم فرستادند تا به او بگوید که شاه با امیر بر سر مهر آمده و بناست او را یا به تهران بازگرداند یا به کربلا بفرستد و شاه خلعتی برایش فرستاده که در راه است و ظرف یکی دو ساعت آینده خواهد رسید. پس بهتر است امیر به حمام برود (همان: ۲۲۶).

پیک که وارد شد، گویا ادعا کرد که امیر به حکومت اردبیل منصوب شده است. خوشحالی بر خانواده امیر مسلط شد. امیر خواست که به حمام برود؛ چون مدت‌ها بود به حمام نرفته بود. پیک هم او را تشویق کرد ولی شاهزاده خانم که آنی از او جدا نمی‌شد، با این کار مخالفت کرد. امیر اصرار ورزید و عزت الدوله نتوانست سوءظنی در روح او به وجود آورد. فقط از او قول گرفت که هر چه زودتر برگردد. امیر نیز قول داد که بیش از دو ساعت غیبت نکند (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۷۰ و گوینسو، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

فراش باشی شاه از راه رسید و به اتفاق میرغضب وارد حمام شدند. اول خواستند او را با تریاک مسموم کنند ولی او نپذیرفت و به فراش باشی گفت که رگ‌هایش را بزنند (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۷۰). درواقع، آنان نحوه اجرای قتل را به خواست امیر واگذار کردند (شیل، ۱۳۶۲: ۲۲۶).

هنگامی که شاهزاده مشاهده کرد

همسرش برنگشته، بر نگرانی‌اش افزوده و مطمئن شد که اتفاقی افتاده است. لذا از اقامتگاه خارج شد و مشاهده کرد که سربازان اندرون را محاصره کرده و راه خروج را بر او بسته‌اند. او سربازان را از دست بلند کردن روی خواهر شاه بر حذر داشت و به سوی در خروجی رفت. در را قفل دید؛ آن را شکست و وارد حیاط شد و در آنجا واقعیت را به او گفتند (گوینسو، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۱۸۵).

پس از وقوع حادثه، شاهزاده خانم را با همان زنی که از تهران برای گمراه کردن او فرستاده بودند، به تهران بازگرداندند و او را به اصرار شاه، به همسری **میرزا کاظم خان**، پسر میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم وقت، درآوردند. (شیل، ۱۳۶۲: ۲۲۷).

ولی پس از عزل صدراعظم عزت الدوله طلاق گرفت و به همسری پسرزایی خود **شیرخان** (انوشیروان) عین الملک در آمد و پس از مرگ وی همسر **میرزا یحیی معتمدالملک** شد که بعدها با لقب مشیرالدوله وزیر خارجه ناصرالدین شاه گردید (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۰۲). پس از فوت او نیز به همسری **میرزا نصرالله خان**، منشی سپهسالار، درآمد.

بدین ترتیب با دسیسه‌های دربار، که در رأس آن‌ها مهدعلیا حضور داشت، طومار زندگی بزرگ‌مرد تاریخ اصلاحگری ایران بسته شد. مهدعلیا، گرچه زنی مدیر و مدبر بود، چون بسیار جاه‌طلب و قدرت‌طلب بود و با دسیسه و توطئه می‌خواست به آمال خود برسد، در تاریخ ایران به یکی از منفورترین زنان قاجار تبدیل شد.

دیگر بانوان حرم نیز خواسته یا ناخواسته آلت دست توطئه‌گران دربار قرار گرفتند و حضور آنان در نقشه براندازی امیر بسیار مؤثر واقع شد. به این ترتیب، نقشی منفی در تاریخ سیاسی ایران از خود به جای گذاشتند. این واقعه نشان از قدرت و نفوذ فوق‌العاده زنان در دربار ناصری دارد.

منابع

۱. آدمیت، فریدون. **امیرکبیر و ایران**. تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۲.
۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی. **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه به سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳**. ۱۳۷۹.
۳. اعظام قدسی (اعظام الوزرا، حسن. ج ۱). **خاطرات من یا تاریخ صدساله**. تهران. کارنگ. ۱۳۷۹. هجری قمری (از روی نسخه موجود در کتابخانه آستان قدس). مقدمه، ایرج افشار، تهران، ۱۳۹۰.
۴. بروگش. هنریش. **ترجمه کردیچه سفری به دربار سلطان صاحبقران (۱۸۶۱ - ۱۸۵۹ م) اطلاعات**. تهران. ۱۳۶۷.
۵. تاج‌السلطنه. **خاطرات تاج‌السلطنه**. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی). تاریخ ایران. ۱۳۷۱.
۶. خان‌ملک ساسانی، احمد. **سیاستگران دوره قاجاریه**. (ج ۲). هدایت. هرا. ۱۳۷۹.
۷. خان‌ملک ساسانی، احمد. **دست پنهان سیاست انگلیس در ایران**. هدایت. تهران. ۱۳۵۲.
۸. دولت‌آبادی، یحیی. **حیات یحیی** (ج ۱). تهران. عطار و فردوسی. ۱۳۷۱.
۹. سرنا، کارلا. **ترجمه علی‌اصغر سعیدی. آدم‌ها و آیین‌ها در ایران**. سفرنامه مادام کارلاسرنا. زوار. ۱۳۶۲.
۱۰. شیل، لایدی ماری. **خاطرات لیدی شیل**. ترجمه حسین ابوترابیان. (همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه). تهران. نشر نو. ۱۳۶۲.
۱۱. عین‌السلطنه، قهرمان میرزا. **۱۳۷۴. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه**. روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه (ج ۱) به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران. اساطیر. ۱۳۷۴.
۱۲. گوینسو، ژوزف آرتور. **سه سال در آسیا (سفرنامه کنت دو گوینسو ۱۸۵۸-۱۸۵۵ م)** ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. قطره. ۱۳۸۳.
۱۳. لسان الملک سپهر، محمدمتقی. **ناسخ التواریخ**. تهران. اساطیر. ۱۳۷۷.
۱۴. معیرالممالک، دوستعلی خان، **یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه**، بی‌جا، تاریخ ایران. ۱۳۷۲.
۱۵. مونس‌الدوله. **خاطرات مونس‌الدوله، ندیمه حرم‌سرای ناصرالدین‌شاه**. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران. زرین. ۱۳۸۰.
۱۶. **زندگی‌نامه حاج‌محمد حسن کمپانی امین دارالضرب**. مهدوی، شیرین. ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینک لو. تهران. تاریخ ایران. ۱۳۷۹.
۱۷. نوائی، عبدالحسین، **مهدعلیا به روایت اسناد**. اساطیر. تهران. ۱۳۸۳.
۱۸. واتسن، رابرت گرانت. **تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸**. ترجمه عباسقلی آذری. بی‌جا. بی‌نا. ۱۳۴۰.

بزرگان پربار کرمانشاه

گفت‌وگو با استاد فرشید یوسفی، به بهانه انتشار زندگی‌نامه بزرگان کرمانشاه

مسعود جوادیان

اشاره

بیش از سی سال پیش برای نخستین بار و به مناسبتی، استاد یوسفی را از نزدیک دیدم. آن هنگام که نخستین کتابش، «شرح حال شعرای کرمانشاه»، را چاپ کرده بود. در آن زمان که در سال پایانی دوره متوسطه تحصیل می‌کردم، هرگز تصور نمی‌کردم که سی سال بعد، برای گفت‌وگو خدمت ایشان خواهم رسید. اخیراً که کتاب زندگی‌نامه بزرگان کرمانشاه چاپ شد، با آقای محسن رستمی، سرگروه پیشین تاریخ در کرمانشاه تماس گرفتم و تقاضا کردم درخواستم را برای انجام گفت‌وگو با استاد در میان بگذارد. رستمی هم مثل همیشه با روی باز پذیرفت. زحمت هماهنگی‌ها را به‌عهده گرفت و خود با حضور در گفت‌وگو، گرمی بیشتری بدان بخشید. این گفت‌وگو با ادبیات آغاز شد، اما با تاریخ پایان یافت!

○ ... دوسه هفته پیش آمده بودم کرمانشاه، پشت ویتترین کتاب‌فروشی یادداشتی دیدم که کار جدید حضرت‌عالی از چاپ درآمده است. تبریک می‌گویم... ما آثار تاریخی را که معلم‌ها تألیف می‌کنند در مجله معرفی می‌کنیم. منتها وقتی کتاب شما را مطالعه کردم، حیفم آمد فقط به معرفی اجمالی اکتفا کنیم. بهتر دیدم که کتاب را بهانه‌ای قرار دهیم تا به محضر شما برسیم. کتاب بسیار خوبی است.



البته من به عنوان کوچک‌ترین شاگرد حضرت‌عالی نظرم را عرض می‌کنم. یک اهل تاریخ، وقتی کتاب شما را نگاه می‌کند، ممکن است نظر روش‌شناسی آن را تأیید نکند. خوب این ایرادات را دارد. کتاب حتی از نظر ویراستاری هم جای اصلاح دارد، اما همان اهل تاریخ، اگر کتاب را ورق بزنند و نگاه کنند و منابعی که شما استفاده کرده‌اید ببینند، متوجه رنج شما برای تألیف کتاب می‌شود. اگر کسی بخواهد مقاله‌ای تاریخی تهیه کند، کلی وقت و انرژی از او گرفته می‌شود تا منابع و اطلاعات لازم را گردآوری کند، چه رسد به چنین کتاب حجیمی. وجود این همه منابع در کتاب نشان می‌دهد که شما در طول زمان و به مرور مطالب را جمع‌آوری کرده‌اید، آشنا شده‌اید و ذره‌ذره کار کرده‌اید. مسلماً کار ارزنده‌ای است. من اهل مبالغه نیستم، بدون شک متولیان فرهنگی این شهر، می‌بینند که شما با این کتاب به اهالی این شهر هویت بخشیده‌اید. جناب‌عالی از هر کجا که خودتان می‌دانید شروع کنید. از استادانی که در دوره دانشجویی از آنها تأثیر گرفته‌اید.

● من از همان دوران نوجوانی، علاقه‌ای و دغدغه‌ای داشتم. از تئاتر شروع کردم، اما احساس کردم استعداد چندانی در این کار ندارم. رفتم سراغ خوش‌نویسی مدتی در

خدمت استادان بزرگ خط و خوش‌نویسی بودم و بعد به سراغ موسیقی رفتم. در موسیقی دیدم خیلی هم بی‌استعداد نیستم. به هر حال، به هر هنری تلنگری زدم تا عاقبت استادی مرا به ادبیات کشاند. روزی سر کلاس نهم قدیم، دبیر ادبیات، استاد بزرگ، آقای توسلی، شعری از دکتر مهدی حمیدی شیرازی خواند که هنوز یادم است؛ به‌خاطر تأثیری که در من گذاشت:

باز بهمن آمد و برف آمد و باریدن آمد
زنگی سنگین تن ابر آمد و آستن آمد

باغبان در بست و با دست تهی از گلشن آمد

نرگس مست آمد و چشم تو در یاد من آمد
باد بهمن قصه‌ها می‌گوید از سیمین بر من
وای بر من وای بر من وای بر من

این شعر مرا به جوش آورد. بلند شدم و از استاد پرسیدم این شعر از کیست؟ استاد جواب داد از دکتر مهدی حمیدی شیرازی و دوباره شروع کرد به خواندن. طاقت نیاوردم و دوباره پرسیدم در کدام کتاب چاپ شده است؟ گفت: «اشک معشوق».

با مصیبت پول جمع کردم و این کتاب را خریدم. این یک بهاریه بود که مرا مقداری شکل داد. بعد از آن مرتب می‌رفتم انجمن اهل ادب. از جمله جاهایی که مرا قانع می‌کرد، انجمن ادبی استاد بزرگوارم جناب آقای حاج مرتضی مهدوی، علامه

بزرگ شهرمان بود. مرد بزرگوار دیگری بود به نام عمو فرج، پهلوان فرج یا مرشد فرج. هرکس این بزرگوار را به یک اسم صدا می‌کرد. این عمو فرج پنهچی در کنار پارک شیرین دکه کوچکی داشت. هر کس که به او می‌گفت غزلی برای من بنویس، برایش ابیاتی از شاعران می‌نوشت و به او می‌داد. عمو فرج خرم‌پور که تخلصش خرم بود، شاعر بود، مداح بود و صدای قشنگی داشت. دکه او پاتوق من بود. مدت‌ها آنجا می‌نشستم.

استاد محمدحسین جلیل بیدار کرمانشاهی از استادانی بود که به آنجا می‌آمد. استاد عزیز یدالله بهزاد، دبیر ادبیات بنده و از شعرای مطرح دیگر گاهی آنجا می‌آمدند و من هم فقط گوش می‌دادم. البته گاه‌گاهی شعر هم می‌گفتم. استاد بهزاد خیلی مرا تشویق می‌کرد این کارها مرا شکل داد. درس بد نبود. می‌توانستم رشته‌های ریاضی یا طبیعی بخوانم، ولی رفتم رشته ادبیات. پشیمان هم نیستم. اگر دوباره به سن جوانی برگردم، دوباره رشته ادبیات را انتخاب می‌کنم و دوباره معلم می‌شوم. با تمام کاستی‌ها و کمبودهایی که از نظر مادی دارد، از نظر معنوی خودم را همیشه از ثروتمندترین مردمان کرمانشاه می‌دانم. ۵۲ سال است که درس می‌دهم. در خدمت عزیزانی بوده‌ام و افتخار معلمی آن‌ها را داشته‌ام که حالا برخی‌شان از



می شنیدم مثلاً ده تالان دشت، بزرگی داشته است می رفتم آنجا و از پیرترها می پرسیدم که او که بوده و چه کار کرده است. اگر دلسوزی پیدا می شد، عکس و اطلاعاتش را هم در اختیارم قرار می داد.

حیفم آمد اینها را چاپ نکنم. شما ساعت ۶ عصر بروید میدان مصدق، میدان شهرداری سابق، شلوغ ترین جاست. برسید دبیر اعظم کیست؟ به شما قول می دهم اگر ده هزار نفر آنجا باشند، یکی شان نداند که دبیر اعظم که بوده است! بروید چهارراه اجاق پرسید اجاق کی بود؟ من دیدم که اینها جدیدند. مردم آنها را نمی شناسند. فراخوان دادم که می خواهم تحقیقی کنم و شرح حال بزرگان را بنویسم. اگر کسی اطلاعاتی دارد یا شرح حالی از بزرگان در اختیارش است، به من اطلاع دهد. روزی مرد تحصیل کرده سن و سال دار و کرمانشاهی اصیل پیشم آمد و گفت مگر کرمانشاه بزرگی هم دارد؟ بعد که کتاب چاپ شد، یک جلد را برایش پشت نویسی کردم و فرستادم؛ برای همشهری عزیزی که معتقد بود کرمانشاه بزرگی ندارد!

ما کاتبه دینوری را هم داشته ایم. این خانم بزرگوار در قرن پنجم استاد یاقوت مستعصمی بوده است. خطاط بزرگ جهان اسلام بوده و یاقوت مستعصمی شاگرد خوش نویسی این خانم بوده است. این خانم فقیه و محدث بوده و دانشمندان در خدمتش دوکُنده می نشستند و تلمذ می کرده اند. مردم دبیر اعظم را نمی شناسند که در اواخر قرن ۱۳ می زیسته است، چه برسد به خانم شهده کاتبه قرمسنی. با همه کمبودهایی که در این کتاب است دیدم خیلی لازم است مردم کرمانشاه بدانند که ما سابقه ای و بزرگانی را داشته ایم. باور بفرمایید بعضی مواقع بدنم می لرزد که این بزرگان کجا رفتند؟ آن همه علم و بزرگواری کجا

بزرگان شهر هستند. به هر حال، سال ۳۷ رفتم به دانشسرای مقدماتی و معلم شدم. دو سال دوره دیدم. روزی یکی از استادان شعری خواند و گفت یوسفی شاعر این شعر مشترک است بین من و شما. منظورش قانئ کرمانشاهی بود.

این موضوع باعث شد من شرح حال قانئی را بخوانم. حیفم آمد او را معرفی نکنم. کم کم سرگذشت ۱۰۰ نفر از بزرگان کرمانشاه را جمع کردم و سال ۴۴ به عنوان پایان نامه ارائه دادم و پذیرفته هم شد، ولی از سال ۵۰ شروع به جمع آوری آثار کردم. روی کتاب حاضر ۴۰ سال کار کردم. چه جاها که نرفتم و چه شهرها که ندیدم. در کتابخانه دمشق در سوریه کتابی بود با عنوان تاریخ بغداد. این کتاب بیش از ۲۰ جلد و به زبان عربی است و ترجمه نشده. آن را ورق می زدم و چون به زبان عربی مسلط نبودم، فقط به دنبال کلمه کرمانشاه می گشتم و مطالب مربوط را کپی می کردم.

بعد از برگشت، بخشی را خودم دست و پا شکسته ترجمه کردم و بقیه را دادم استاد آقای رخشا ترجمه کرد. گاه

عشق من چاپ این کتاب بود.
دم حدافل یک تشویق لفظی
می خواست. تشویق مردم بسیار
است و باعث می شود که تمام
خستگی های ۴۰ ساله را فراموش
کنم. آن قدر مردم به من محبت
کرده اند که حد و حساب ندارد.
خدا را شکر به آنچه می خواستم
رسیدم. کتابی را چاپ کردم که
مردم به خوبی از آن استقبال
کردند

رفت؟

آقای داشتیم به اسم **معتضدالدوله وزیر**. ایشان زمان قحطی، یعنی شهریور ۱۳۲۰، ۲۵۰ هزار خروار گندم داشت. این مرد بزرگ همه گندم‌هایش را به دولت نمی‌دهد. خودش آن‌ها را آرد می‌کند و خانم‌هایی را استخدام می‌کند که نان درست کنند. بعد نان‌ها را در اختیار مردم قحطی زده می‌گذارد! الان این بزرگواران کجا هستند؟ جوانان باید بدانند چه بزرگوارانی در شهر ما بوده‌اند، چه عزیزانی در این شهر بوده‌اند. لازم دیدم روی این کتاب کار کنم. **حبیب یغمایی** وامی می‌گیرد و مجله یغما را چاپ می‌کند. بعد می‌نویسد «کسی که در این سن و سال این کار را انجام می‌دهد، یا دیوانه است یا عاشق» و من هم دیوانه هستم، هم عاشق. ۱۵ میلیون وام گرفتم، این کتاب را چاپ کردم. الحمدلله استقبال خوبی هم از کتاب شد. مدیرکل آموزش و پرورش که شاگردم بود گله کرد که چرا از این کتاب به او ندادهم. به او گفتم من سر سفره آموزش و پرورش بزرگ شده‌ام. من معلم. دلم می‌خواست شما به عنوان مدیرکل مرا تشویق می‌کردید و می‌گفتید فلانی دستت درد نکند که این کار را کردی؛ خصوصاً اینکه نزدیک به ۲۰۰ نفر از بزرگان آموزش و پرورش را در این کتاب نام برده‌ام؛ نظیر اولین رئیس فرهنگی که کرمانشاه داشته و ترور شده است.

○ **بقیه نهادهای فرهنگی چه برخوردی داشتند؟**

● هیچ‌کدام به غیر از ارشاد که محبت کرد.

○ **وظیفه مسئولان این است که از این کتاب برای تمام کتابخانه‌ها و تمام مدارس بفرستند.**

● اما به غیر از ارشاد، هیچ کس جلو

نیامده است. البته یکی دو دانشگاه هم کتاب را خریده‌اند. من بیشتر از آموزش و پرورش توقع داشتم! الحمدلله خوب هم فروش رفته است. من برای چاپ کتاب سه تا وام قرض‌الحسنه گرفته‌ام. خب بهره‌اش کم است، عشق من چاپ این کتاب بود. دلم حداقل یک تشویق لفظی می‌خواست. تشویق مردم بسیار است و باعث می‌شود که تمام خستگی‌های ۴۰ ساله را فراموش کنم. آن قدر مردم به من محبت کرده‌اند که حد و حساب ندارد. خدا را شکر به آنچه می‌خواستم رسیدم. کتابی را چاپ کردم که مردم به خوبی از آن استقبال کردند. کتاب فروش‌ها می‌گویند تا حالا در کرمانشاه کتابی تا این اندازه فروش نرفته است.

○ **جناب یوسفی، من فکر می‌کنم در مورد بعضی از شخصیت‌هایی که شما در این کتاب نام برده‌اید، مثل مرحوم علامه حاج حسن علامی که من در طفولیت ایشان را دیده‌ام، یا یار محمد کرمانشاهی و شیخ علی خان زنگنه، حتی لازم است کتاب‌هایی مستقل نوشته شود.**

● بله. در جایی نوشتم که اگر من می‌خواستم در مورد **یارمحمد کرمانشاهی** مطلب بنویسم، می‌توانستم یکی دو جلد کتاب بنویسم. اولین کسی هم که به معرفی یارمحمدخان اقدام کرد. من بودم. قبل از انقلاب قرار بود برای مقبره وی یادمان و نیز پارکی بسازند به نام پارک یارمحمدخان. بعد از انقلاب یک مرتبه که رفته بودم قبرستان، دیدم مهندس مسئول آن‌جا است گفتم جناب آقای مهندس، نوشته روی این قبر را بخوانید. این آدم دوست ستارخان و باقرخان بوده است.

○ **قبر یارمحمدخان در حال حاضر کجاست؟**

● **الان گنبد و بارگاهی** برایش ساخته‌اند. ۱۵۰۰ متر هم زمین خریده‌اند تا دیوار را بردارند که راهش از قسمت نقلیه نباشد راهش آخر خیابان منزه باشد. این آقای مهندس محبت کرد و من کتاب تاریخ مشروطیت و تاریخ هجده ساله آذربایجان را برایش آوردم تا بخواند. او که اهل مطالعه بود، کاری کرد که فقط این قبر بیفتد توی اتاق. بعدها این اتاق شد انبار. بعد هم یک نفر از بستگان یارمحمدخان ۳۰ میلیون تومان به یک مهندس داد تا آن را بسازد. یک مدیرکل به سراغ آقای مهندس آمد و پرسید چه کتاب‌هایی درباره یارمحمدخان دارید؟ ما هم سه چهار پنج جلد کتاب به ایشان دادیم تا بخواند و اجازه بدهند اینجا ساخته شود. او منتقل شد و کتاب‌های مرا پس نداد، ولی اجازه ساختن ساختمان را داد و خوشبختانه ساختمان ساخته شد. در حال حاضر قرار است دولت پولی بدهد تا این زمین را بخرند. من آن موقع به جمع‌آوری شرح حال یارمحمدخان پرداختم، بعد فهمیدم استاد بزرگوارمان آقای **جلیلی بیدار** در حال انجام دادن این کار است. من هم هرچه را جمع‌آوری کرده بودم، از جمله عکس و مطلب، به ایشان دادم. متأسفانه ایشان به رحمت خدا رفت و کاری در این باره انجام نداد. بعد از آن آقای **اردشیر کشاورزی** کتابی چاپ کرد به نام «گردگرد» که از من در آن کتاب زیاد نقل قول آورده است؛ البته با حفظ امانت. ما بزرگان بسیاری داریم. **شیخ علی خان** معروف ۱۹ سال وزیر شاه‌صفی بود. فکر می‌کنم اگر شیخ علی خان نبود، دولت صفویه ۱۹ سال زودتر سقوط کرده بود. **حسن مادرانی** اولین نویسنده‌ای است که شیعه را در ایران معرفی کرد. به گفته **علی دوانی**، ایشان منشی ازکتین بوده است. وجداناً این مرد را نباید شناخت؟ بسیاری دیگر از این بزرگانی که داشته‌ایم،

همه از نظر علم در مراتب بالایی بوده‌اند و حتی در نظامیه بغداد تدریس می‌کرده‌اند. از نظر فقهات و حدیث هم بزرگانی داشته‌ایم. از نظر خوش‌نویسی خانم **کاتبه دینوری**، **آقا اقبال** و **آقای میرزا حسن خطاط** را داشته‌ایم که دبیر خط بنده بود. از نظر نقاشی **مژین الممالک** را داشته‌ایم. **حاج ایوب**

سپهری که مدیر آموزش و پرورش هم بوده، خودش و برادرش از شاگردان ممتاز **کمال‌الملک** بودند. **خواجه ایوب‌خان** و **شعیب‌خان**، **مصورالسلطان** هم بوده‌اند. در زمینهٔ تئاتر، بزرگ کرمانشاهی را داشته‌ایم. در آن زمان **میرسیف‌الدین کرمانشاهی** که در خارج دوره دیده بود، آمده است به تهران و داشته‌هایش را در آنجا پیاده کرده است. در علم طب **محمد کرمانشاهی** را داشته‌ایم که ناصرالدین شاه او را به فرانسه می‌فرستد و وقتی برمی‌گردد جزو اولین کسانی است که آموزش دیده بوده و پزشک ناصرالدین شاه می‌شود.

به هر حال، در هر زمینه‌ای کرمانشاه الحمدلله از بزرگان خالی نبوده است. کسی را داشته‌ایم به اسم **رشیدالسلطنه گوران**. ایشان با **علی اکبرخان**، سردار مقتدر، دشمن خونی بوده است. وقتی علی اکبرخان سپاه روس را شکست می‌دهد مدتی بعد سپاه روس تجدید قوا می‌کند و قدرت می‌گیرد و پول بسیار هنگفتی برای سر علی اکبرخان، سردار مقتدر تعیین می‌کند؛ به طوری که درها به روی علی اکبرخان (دکتر سنجانی در کتابش نوشته است) بسته می‌شود.

آن قدر پول زیادی برای سرش تعیین کرده بوده‌اند که دیگر به نزدیک‌ترین اقوامش هم شک داشته که نکند سرش را ببرند. پس می‌رود پیش رشیدالسلطنه و می‌گوید آمده‌ام خودم را تسلیم کنم. او هم جواب می‌دهد که اگر تمام هستی‌ام را هم بدهم، نمی‌گذارم مویی از سرت کم شود.

پدر امام جمعه ما، **آشیخ علی علما**، پیش نماز بود. وقتی نماز عشا می‌خواند،

می‌بیند افراد بسیاری پشت سرش هستند؛ مغرور می‌شود. بعد از آن می‌رود روی منبر و می‌گوید «من پیش نماز خوبی نیستم، من مغرور شده‌ام. به خاطر خدا، هر نمازی پشت سر من خوانده‌اید، قضایش را بخوانید. اگر نمی‌توانید بگویید، خودم قضای آن را می‌خوانم!»

صوفی شکر مرید آشیخ علی علما بوده که چوپان بوده و سواد هم نداشته است، نمازهای صبح، ظهر و عصر را خودش می‌خوانده و نماز مغرب و عشا را پشت سر آشیخ علی علما به جامی آورده. نمی‌رفته توی شبستان، توی حیاط می‌خوانده حتی حمد و توحید را بلد نبوده درست بخواند، اما مستجاب الدعوة بوده است! او برای هر کسی دعای می‌کرد، وقتی مشککش حل می‌شد و می‌خواست پول بدهد اما صوفی می‌گفته برو گوشت بخر و آن را بین مستمندان تقسیم می‌کرده است. من دست‌نویس کتابم را به خدمت **آیت‌الله نجومی** (رحمة الله علیه) بردم. آن را خواند و بعد افتاد به **خنده** و **گریه** گفت چرا از **مشدی علا** نوشته‌ای؟ **گفتم** کی بوده، **گفت** پیرمردی بود که من وقتی بچه بودم، او را دیدم. **حمّال** بود. علامت تکیه فیض آباد را که بر می‌داشت، آن را زمین نمی‌گذاشت تا برود تمام گردش‌هایش را بکند. خیلی قدرتمند بود. من پیری او را هم دیده‌ام. می‌گویند در ۸۰ سالگی یکبار در آفتاب نشسته بوده که یکدفعه می‌بیند نوه‌اش از پشت‌بام می‌افتد پایین. می‌گوید: «خدایا بگیرش». به قدرت خدا، بچه می‌افتد روی دامن کسی روی بوته‌ای. مردم تعجب می‌کنند. سؤال می‌کنند و او می‌گوید، ۸۰ سال است هرچه خدا گفته انجام داده‌ام، بگذار یکدفعه هم او حرف مرا گوش دهد.

این مرد شاکر کجارت؟ یا آقا یا حسین که من ایشان را دیده بودم. ایشان آخوندی بود؛ پیرمردی تکیه و لاغر اندام. بین دو واعظ می‌نشست پای منبر و با صدای سوزناکی می‌گفت، «آقا یا حسین، مظلوم حسین». اشک هم از مردم می‌گرفت. درست زمانی که ایشان می‌میرد، آقای تفضلی هم می‌میرد. هر دو را بعد از ظهر می‌برند مرده شوی خانه. تا فردا صبح خانواده حاج تفضلی جنازه مرده خودشان را ببرند کربلا، مؤمنان هم بیایند آقا یا حسین را خاک کنند. قاری شب تا صبح قرآن می‌خواند و نزدیک صبح سردش می‌شود. روپوش را از روی تابوت‌ها برمی‌دارد و می‌کشد روی خودش. بعد روپوش‌ها را اشتباهی روی آن‌ها می‌کشد. بنابراین خانواده آقای تفضلی اشتباهی جنازه آقای یا حسین را می‌برند کربلا! این مرد اسمش حسین بود. اسم پدر و پدر بزرگش هم حسین بود و یک عمر هم یا حسین یا حسین کرد. مگر نباید امام حسین به او جوانی بدهد؟ بهترین موقع امام حسین به او جواب داده است. کسی که این قدر معنویت داشته باشد، خوب این خودش بزرگی است.

○ **جناب یوسفی، برای ادامه این کار فکر یا نقشه‌ای دارید؟**

● **بله.** از وقتی این کتاب چاپ شده است، باور کنید بیشتر از عکس‌هایی که در این کتاب چاپ کرده‌ام عکس برایم فرستاده‌اند. ان‌شاءالله در چاپ دوم خدا کمک کند آن‌ها را معرفی می‌کنم. البته ایرادهایی هم به کتاب گرفته‌اند. مطمئنم در چاپ دوم ایرادها را رفع می‌کنم. غلط‌املائی هم زیاد دارم.

امیدوارم خدا کمکم کند.

○ روی جلد نوشته‌اید قرن ۱۳، ولی از کسانی اسم برده‌اید که در سال ۱۳۵۰ خورشیدی فوت شده‌اند.

● مطمئناً تاریخ تولدشان قبل از ۱۳۰۰ بوده است. ممنون که توجه کرده‌اید. برای مراسم روز پزشک دعوت‌م کردند، به آن‌ها گفتم مخصوصاً این‌ها را چاپ کرده‌ام که آقایان پزشکان زیاد به ویزیت اهمیت ندهند. به آن‌ها گفتم دکتر همایون مریض را که می‌دید، پول ویزیت نمی‌گرفت. صندوقی گذاشته بود گوشه‌ اتاق تا هرکس هر چقدر دارد در آن بریزد. همیشه یک قابلمه بزرگ پُر از آش درست می‌کرد. می‌دانست اکثر این مریض‌ها فقر غذایی دارند. اصلاً هم فکر نمی‌کرده که چه کسی چقدر پول داده است.

این را برای پزشکان تعریف کردم و گفتم امیدوارم در آینده یوسفی دیگری هم پیدا شود و شرح حال شما را بنویسد.

○ این جریان مربوط به چه زمانی بوده است؟

● برادر من دو ساله بوده، مادرم او را می‌برده است پیش دکتر همایون.

○ جناب عالی گفتید که سر کلاس ادبیات جرقه‌ای در ذهن شما زده شد. ما هم دانش‌آموزان این شهر بوده‌ایم. بعضی از دبیرهای این شهر جزو فضلا بودند. به نظرم کرمانشاه دبیرهایی داشت که مستعد بودند و اگر دست به قلم می‌بردند، خودشان صاحب اثر می‌شدند. اما این کار را نکردند. مرحوم بهزاد حتی از یک

مصاحبه هم دریغ می‌کرد. شما دلیل این‌ها را چه می‌دانید؟

● تعدادی از مردم کرمانشاه نوعی خاکساری بیش از حد دارند. افتادگی و خاکساری اگر به حد بالا برسد، خودش نوعی غرور است. اینکه مطرح نشود، این بالاترین عیب است. کتابی به نام «تذکره مختصر شعرای کرمانشاه» توسط آقای باقر شاکری چاپ شد که نور به قبرش بیارد. در این کتاب شعر آقای بهزاد نبود. وقتی آن کتاب را دیدم و خواندم نوجوان بودم. عصبانی شدم و رفتم دفتر روزنامه. پرسیدم آقای شاکری کیست؟ گفت پسر عزیزم منم. گفتم این چطور کتابی است که اسم آقای بهزاد در آن نیست؟ گفت عزیزم خسته‌ای بنشین برایت چای بیاورم. چای آورد و کتابش را که پشت‌نویسی شده بود، به من داد و گفت عزیزم، من حکم پدر آقای بهزاد را دارم. چند بار از ایشان خواهش کردم، خواست مرا کتک بزند. من هم ترسیدم و اسم او را نیاوردم. خودم می‌دانم عیب بزرگی است که اسم شعرای کرمانشاه در کتابی باشد، ولی اسم آقای بهزاد نیاید. ولی او نپذیرفت.

چنین خضوع و خشوعی به چه درد می‌خورد؟ دیگران اگر می‌خواستند بنویسند، خیلی چیزها می‌توانستند راجع به کرمانشاه بنویسند و این کار خوبی نیست. این نوع خضوع و خشوع را من از غرور بدتر می‌دانم.

○ جناب یوسفی، از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید و با حوصله به پرسش‌ها پاسخ دادید، سپاسگزارم و برایتان آرزوی سلامتی دارم.

پدر امام جمعه ما، آشیخ علی
علما، پیش نماز بود. وقتی نماز عشا

می‌خواند، می‌بیند افراد بسیاری

پشت سرش هستند؛ مغرور

می‌شود. بعد از آن می‌رود روی

منبر و می‌گوید «من پیش نماز

خوبی نیستم، من مغرور شده‌ام.

به خاطر خدا، هر نمازی پشت سر

من خوانده‌اید، قضایش را

بخوانید. اگر نمی‌توانید، بگویید

خودم قضای آن را می‌خوانم!»

اشاره

در فرهنگ ایران باستان تا پیش از تأسیس دولت‌های ماد و هخامنشی، مفاهیم حقوقی به شکل ساده و ابتدایی با باورهای مذهبی پیوند بسیار نزدیک داشت، اما بعدها نظام قضایی و دادرسی، با پشتوانه حکومت‌های متمرکز، به صورت موضوعی عرفی ظهور کرد و با توجه به نیاز، در طول اعصار، تحول چشمگیری یافت. با عنایت به اینکه پیشرفت فرهنگی و اجتماعی ایران باستان مرهون نهادینه شدن نظام قضایی بود، پادشاهان سلسله ساسانی در فرایند کشورداری حکومتی را پایه‌ریزی کردند که از لحاظ ساختار اداری و قضایی پیچیده‌تر و دقیق‌تر از دولت‌های قبل بود؛ به طوری که **اردشیر بابکان**، بنیان‌گذار این سلسله، در تشکیلات اداری و قضایی تحول مهمی ایجاد کرد و با پیوند دین و حکومت، در ایران وحدت ملی به وجود آورد (ماسه، ۱۳۴۶: ۱۹۱). در این دوره هر طبقه علاوه بر قوانین عمومی، مقررات قضایی خاص خود را داشت که فقط در مورد اعضای همان طبقه اجرا می‌شد. بنابراین، روزگار حاکمیت سلسله ساسانیان، از ادوار مهم قضاوت و اجرای اصول دادرسی در ایران باستان به شمار می‌رود. در این نوشتار مؤلفه‌های حقوقی، تشکیلات قضایی، دادگاه‌ها و انواع مجازات‌های آن دوره را بیان خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: ساسانیان، قضا، مجازات

اسماعیل نساجی زواره
دبیر دبیرستان‌های منطقه زواره (استان اصفهان)

نظام قضایی و ساختار تشکیلاتی آن در عصر ساسانیان



منابع حقوقی

مبانی حقوقی و اصول قضایی عصر ساسانیان از کتاب اوستا، تفسیرهای آن و مجموعه فتوای علمای زرتشتی گرفته شده بود. چون در این دوره روحانیون قدرتی بلامنزاعه محسوب می‌شدند و در طبقه اول جامعه قرار داشتند، قوانین حقوقی با آموزه‌های دین زرتشت به شدت عجین شده بود و معیارهای اساسی حقوقی و اخلاقی، اصول سه‌گانه پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بود.

بخشی از اوستا درباره مجرمان، متهمان و قوانین جزایی تنظیم شده بود که جرائم دزدی، آدم‌کشی، راهزنی، توقیف‌های غیرقانونی و کم کردن اجرت کارگران را شامل می‌شد. رسیدگی به این جرائم در محکمه‌ای صورت می‌گرفت که عده‌ای از موبدان و روحانیون قضایی حضور داشتند. این هیئت می‌کوشید طبق اصول مذهبی دین زرتشت، تا حد امکان عدالت را مراعات کند و آرایش نیز طبق موازین شرعی کتاب اوستا باشد؛ زیرا در آیین زرتشت انسان باید پرهیزکار باشد و تقوای او در اطاعت از دستورات دینی و ایمان به اهورامزدا خلاصه می‌شود. (سرفراز، ۱۳۸۷: ۲۷۶).

علاوه بر کتاب اوستا، یکی دیگر از منابع بسیار مهم حقوق مدنی در این دوره، مجموعه قوانین «ماتیکان هزاردستان» بود. این کتاب به خط پهلوی ساسانی نوشته شده و شامل ۷۵ ورق بود که یکی از روحانیون آگاه به امور قضایی، با استناد به متن اوستا و تفسیر آن، آن را جمع‌آوری و تنظیم کرده بود. این مجموعه گزارش، هزار فتوای قضایی بود که اهم آن مسائل رسیدگی به اختلافات ملکی، خانوادگی، ارث، معاملات، ازدواج، طلاق و ضمانت را در بر می‌گرفت (قدیانی، ۱۳۸۱: ۷۳۷). مجموعه حقوقی دیگری به نام «کتاب دستوران» نیز وجود داشت که متن سریانی

آن در دسترس است. این کتاب نظرات مشاوران قضایی برای حل مسائل معضل و مشکوک قضایی را شامل می‌شد. (سرفراز، ۱۳۸۷: ۲۷۶).

تشکیلات قضایی

در این دوران ساختار و تشکیلات قضایی هم پیشرفت چشمگیری داشت و به اوج شکوفایی رسید. عوامل این ساختار عبارت بودند از:

۱. شاه: در دوره ساسانی، همانند دوره هخامنشی، شاه در رأس همه قاضیان کشور قرار داشت (گیرشمن، ۱۳۳۸: ۳۷۴)؛ به طوری که قوه قضاییه به شخص شاه اختصاص داشت و این فقط یک امر فرضی نبود (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۱۷).

شاهان نسبت به قضات سخت‌گیر و با رشوه‌گیری مخالف بودند. با اینکه حدود قدرت و اختیارات پادشاه در امر دادگستری زیاد بود، او کمتر به امور قضایی می‌پرداخت و این کار را به مشاوران قضایی مجرب واگذار می‌کرد.

در این دوره در انتصاب قاضی و امر قضاوت نهایت دقت و توجه صورت می‌گرفت، ولی روش دیگری هم برای داوری وجود داشت و آن دادخواهی مستقیم نزد شاه در مراسم بارعام بود. هر پادشاه ساسانی سالی دو بار در ایام نوروز و مهرگان به مدت یک هفته ورود تمام مردم را به قصر خود آزاد می‌گذاشت تا شاکیان خود را آماده کنند. در ابتدا پادشاه به موبدان موبد (رئیس روحانیون) دستور می‌داد افرادی امین و مطمئن در مدخل قصر قرار دهند تا کسی از ورود متظلمان ممانعت نکند. سپس به شکایاتی که طرف آن شخص پادشاه بود، رسیدگی می‌شد. شاه موبدان موبد و هیربدان هیربد (نگهبان کل آتشکده‌ها) را احضار می‌کرد و از تخت پایین می‌آمد و تاج را از سر برمی‌داشت و روی تخت خالی می‌گذاشت. آن‌گاه دو

زانو نزد موبدان موبد می‌نشست و می‌گفت: «هیچ گناهی نزد خدا بزرگ‌تر از گناه پادشاه نیست؛ زیرا اگر پادشاهی راه بیداد را در پیش گیرد، زیردستان او خود را در خراب کردن آتشکده‌ها، شکافتن دخمه‌ها و... مجاز خواهند دانست.» سپس این عبارت را به موبدان موبد می‌گفت: «اگر از شاه جانب‌داری کنی، خداوند تو را کیفر دهد.» با تمام شدن کلام شاه به شکایت رسیدگی می‌شد. اگر حکم به ضرر پادشاه صادر می‌شد، باید جبران کرد. (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۱۸-۲۱۷).

پادشاهان ساسانی تا پایان قرن سوم میلادی از قدرت زیادی برخوردار بودند. در قرن چهارم، تا هنگامی که شاپور دوم به سن رشد رسید، قدرت در دست اشراف و روحانیون بود. در قرن هفتم میلادی اعتبار و قدرت شاه تنزل یافت؛ به طوری که پادشاه صرفاً بازیچه دست اشراف بود. این پدیده در انحطاط و سقوط خاندان ساسانی سهم بزرگی داشت (بویل، ۱۳۳۸: ۲۳۶).

۲. موبدان: با عنایت به اینکه در آیین زرتشت وحدت دیانت و قضاوت وجود داشت، داوری را روحانیون انجام می‌دادند و قوه دادرسی و نظام قضایی به معنای اخص متعلق به این طبقه بود که اصولاً در امور دولتی و حقوقی نقش مهمی را ایفا می‌کردند (دیاکونوف، ۱۳۴۶: ۴۲۳).

روحانیون اختلافات افراد را حل و فصل می‌کردند و به دعوی رسیدگی می‌کردند. همچنین، هیچ امری قانونی قلمداد نمی‌شد؛ مگر اینکه به تأیید و گواهی یکی از روحانیون می‌رسید. ثبت وقایع چهارگانه، یعنی تولد، فوت، ازدواج و طلاق، توسط این قشر انجام می‌شد. در عهد ساسانی چیزی که بیش از همه دستخوش تصرف، جرح و تعدیل روحانیون می‌شد، حق شخصی افراد بود؛ به طوری که هر چه را آنان می‌گفتند و دستور می‌دادند، مردم پیروی

می کردند (محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۵۵).

دادگاه هر ناحیه را یک نفر قاضی اداره می کرد. رئیس کل قضات (دادور دادوران) نام داشت و دادگاه‌های تمام نواحی زیر نظر او بود (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۱۶).

۳. اندرزگر: هنگامی که قاضی دادگاه به مسئله یا موضوع دشواری برمی خورد که نمی توانست در مورد آن حکم صادر کند، با بهره گیری از دانش اندرزگر، شخصی که از نظر دانش و آگاهی سرآمد روحانیون قاضی بود، ابهامات و دشواری های آن را برطرف می کرد.

۴. گواهان: قضاتی که بر احکام صادر شده نظارت می کردند. آنان بر چگونگی قضاوت و شیوه دادرسی نظارت کامل داشتند.

۵. یارمندان: مأمور جلب متهمانی بودند که پس از فراخوانی، در دادگاه حاضر نمی شدند. اینان نگهبانان نظم جلسه های دادرسی در دادگاه بودند.

۶. مسئول انتظامات: کشف جرم،

دادگاه‌ها

در زمان ساسانیان دو نوع دادگاه وجود داشت: دادگاه اختصاصی (شرع) و دادگاه عمومی (عرف). دادگاه اختصاصی خود دو نوع بود:

الف) دادگاه دینی: این دادگاه صلاحیت رسیدگی به کلیه جرائم علیه دین را بر عهده داشت. در واقع، رسیدگی به تمام جرم‌های شرعی در صلاحیت دادگاه دینی بود. علاوه بر این، رسیدگی به کلیه اختلافاتی که صرفاً مدنی بود و هیچ گونه کیفری نداشت و همین طور دعاوی مربوط به اموال آتشکده‌ها، ازدواج، طلاق، فرزندخواندگی، جهیزیه زن و مسائل مربوط به ارث و وصیت بر عهده این دادگاه بود. (شهزادی، ۱۳۶۵: ۵۶).

اداره دادگاه‌های دینی را در شهرها «هیربدان» بر عهده داشتند و ریاست کل آنها با موبدان موبد بود (احمدی، ۱۳۴۶: ۱۰۷).

ب) دادگاه نظامی: کار این دادگاه

داشت که به دعاوی عموم مردم آن شهر رسیدگی و در مورد پرونده متهمان حکم صادر می کرد.

ب) دادگاه شهرستان (مرکز): این نوع دادگاه در شهرهای بزرگ یا در مرکز ولایت فعالیت داشت و علاوه بر رسیدگی به دعاوی و جرائم همان محل، بر دادگاه‌های بخش هم نظارت و احکام صادر شده از سوی آنها را بررسی می کرد. اگر پرونده‌ای در دادگاه بخش به نتیجه نمی رسید، در این دادگاه داوری می شد (احمدی، ۱۳۴۶: ۱۱۲).

جنایات و مجازات

سه نوع جرم و جنایت در جامعه عهد ساسانی شناخته شده بود:

اگر کسی از دین زرتشت و آموزه‌های آن روی برمی گرداند و مرتد می شد، مجرم بود. اهمیت این نوع جرم از لحاظ مجازات بیش از سایر جرم‌ها بود؛ زیرا کیفر این جرم را روحانیون تعیین می کردند.

ولی با روی کار آمدن انوشیروان، مجازات این گونه جرم‌ها تعدیل یافت و فرد مرتد را قبل از اینکه به هلاکت برسانند، یک سال تمام در زندان نگه می داشتند و در طی این مدت از او استفسار می کردند. اگر از کرده خویش پشیمان می شد، رهایش می کردند (نفیسی، ۱۳۸۳: ۵۱).

بی احترامی نسبت به شاه، شورش علیه حکومت و فرار سپاهیان نظامی به هنگام جنگ، ارتکاب این جرم مجازات‌های سختی را به دنبال داشت. مجرمان را به دار می آویختند و پوست بدنشان را می کندند، یا آنان را به پایتخت می آوردند و گوش‌ها و بینی‌شان را می بریدند و به مردم نشان می دادند. سپس آنان را به ولایت محل ارتکاب جرم می بردند و می کشتند. همچنین، پیکر بعضی از مجرمان را لگدکوب پای فیلان می کردند و فقط بعضی از افراد را برای مقاصد پزشکی و

رسیدگی به امور حقوقی و جزائی لشکریان بود. دادگاه نظامی قاضی ویژه‌ای به نام «سپه‌داور» داشت که به دعاوی مربوط به لشکریان و تخلفات آنان رسیدگی می کرد. همچنین، دادگاه عمومی خود دو نوع بودند:

الف) دادگاه بخش (شهر): در هر شهر کوچک یک دادگاه عمومی وجود

دستگیری مجرم و شناخت هویت بزهکاران بر عهده مسئول انتظامات بود. هنگامی که شکایت نزد قاضی می آمد، قاضی دقیقاً به کیفیت دستگیری متهم و زمان ارتکاب جرم رسیدگی می کرد و اگر اختلافی در این زمینه مشاهده می شد، علت آن را از مسئول انتظامات می پرسید.





۶. قدیانی، عباس؛ تاریخ فرهنگ و تمدن ساسانی. تهران. انتشارات فرهنگ مکتوب. ۱۳۸۴.
۷. قدیانی، عباس؛ فرهنگ جامع تاریخ ایران. تهران. آرون. ۱۳۸۱.
۸. کریستن سن. آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. صدای معاصر. ۱۳۷۸.
۹. کرمی، محمداقرا؛ نظام کیفری ایران باستان. تهران، انتشارات خط سوم. ۱۳۸۰.
۱۰. گیرشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمدمعین. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۸.
۱۱. ماسه، هانری؛ ایران ساسانی (مجموعه ایران شناسی). ترجمه عیسی بهنام. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۶.
۱۲. محمودآبادی، اصغر؛ تاریخ فرهنگ و سیاست در ایران باستان. تهران، نشر آبتین. ۱۳۷۸.
۱۳. نفیسی، سعید؛ تاریخ تمدن ایران ساسانی. تهران، انتشارات اساطیر. تهران. ۱۳۸۳.
14. <http://www.aftab.ir>
15. <http://www.daneshju.ir>
16. www.hawzah.net
17. www.iran-far.com
18. <http://sh2brlaw.mihanblog.com>

معروف به «نه مرگ» بود که جلاد به ترتیب انگشتان دست، بعد پا، بعد دست راست را تا مچ و دست چپ را تا مچ و... را قطع می‌کرد. (کرمی، ۱۳۸۰: ۱۰۲-۱۰۱).

منابع

۱. احمدی، اشرف؛ قانون دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان. تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. ۱۳۴۶.
۲. پویل، جی. آ؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی. ترجمه حسن انوشه، تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۸.
۳. دیاکونوف، م.؛ تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۶.
۴. سرفراز، علی اکبر و دیگران؛ باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی. تهران. انتشارات مارلیک. ۱۳۸۷.
۵. شهزادی، مویدرستم؛ قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان. تهران. انجمن زرتشتیان. ۱۳۶۵.

طبی زنده نگه می‌داشتند (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۲۲).

یکی هم جنایت نسبت به اشخاص بود؛ یعنی تجاوز به جان، اموال و ناموس دیگران. مجازات این نوع جرم جریمه نقدی یا قطع عضو بود (قدیانی، ۱۳۸۴: ۱۵۵). همچنین، مرگ تدریجی مجازات این جرم بود. بدین صورت که فرد محکوم را در بیابان بدون آب و غذا رها می‌کردند تا هلاک شود (کرمی، ۱۳۸۰: ۱۰۱).

یکی دیگر از مجازات‌های بسیار رایج آن زمان که درباره شاهزادگان سرکش اجرا می‌شد، کور کردن بود. (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۲۲).

از جمله وسایلی که برای شکنجه بسیار به کار می‌رفت، شانه آهنین بود که گوشت تن محکوم را با آن می‌کنند. وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها شکنجه‌ای

فائق خاصه سردار سامانی و مناسبات وی با آل سیمجور

راضیه راه پیماسروستانی
دبیر تاریخ سروستان

اشاره

با آغاز حکومت سامانی، با توجه به غزوات سامانیان در حدود بلاد غیرمسلمان ترکستان، عده کثیری از ترکان به ماوراءالنهر راه یافتند. امیر اسماعیل از نیروی ترکان استفاده کرد و با تشکیل سپاهی منظم که هسته مرکزی آن را ترکان تشکیل می دادند بر دشمنان پیروز شد. اما به تدریج حضور ترکان در سپاه و افزایش قدرت و زیاده طلبی های آنان برای دولت سامانی مشکلاتی ایجاد کرد و باعث از میان رفتن تعادل نهاد اداری و سازمان نظامی شد. از جمله خاندان های ترک نژاد که قدرت نظامی زیادی به دست آوردند و در عرصه سیاست دولت سامانی نقش فعالی را بر عهده گرفتند، آل سیمجور هستند. سیمجوریان در دوران سپهسالاری ابوالحسن سیمجوری و ابوعلی سیمجوری قدرت فراوان کسب و مناسبات زیادی با سرداران پر قدرت دولت سامانی از جمله فائق برقرار کردند. در این مقاله، اقدامات فائق در دوران حضور فعالش در حکومت سامانیان و روابط او با خاندان پر قدرت و نفوذ سیمجوریان (ابوالحسن، ابوعلی و ابوالقاسم سیمجوری) بررسی خواهد شد.

کلیدواژه ها: سامانیان، فائق، سیمجوریان، ابوالحسن سیمجوری، ابوعلی سیمجوری، ابوالقاسم سیمجوری



خاستگاه فائق خاصه

از اواسط سده چهارم هـ.ق، دولت سامانی تحت نفوذ و قدرت شخصی با تدبیر و کاردان قرار گرفت. نام این شخص تازه‌وارد، در منابع ابوالحسن فائق بن عبدالله ذکر شده است؛ خاستگاه اصلی او به درستی مشخص نیست. برخی منابع او را اندلسی و برخی دیگر در اصل رومی دانسته‌اند. البته احتمال می‌رود که نظریه اندلسی بودن او درست‌تر باشد. احتمالاً برده فروشان، مستقیماً فائق را از اندلس (اسپانیا) به ماوراءالنهر آورده‌اند و در بازار بردگان، عاملان امیر نوح او را خریداری کرده‌اند و به این صورت فائق وارد دربار سامانی شده است. اما نکته دارای اهمیت ویژه این است که فردی را که دربار به‌عنوان غلام و برده خریداری می‌کرد، باید ویژگی‌های خاصی از زیبایی ظاهری و قدرت بدنی می‌داشت تا بتواند در طبقه غلامان درباری قرار گیرد (بیات، ۱۳۵۳: ۹-۶۸). فائق قدرت بدنی و مشخصات لازم را برای غلامی در دربار داشت و توانست در سلک غلامان دربار سامانی در آید و با نشان دادن لیاقت‌هایی که در جوهرش نهاده شده بود، مراحل ترقی را یکی بعد از دیگری طی کند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۰-۳۷۶).

آل سیمجور

متأسفانه منابع در مورد سیمجور، بنیان‌گذار خاندان سیمجور، و در باب منشأ قبیله‌ای آن‌ها اطلاعی به‌دست نمی‌دهند و تنها بیان شده که سیمجور به‌خاطر لیاقت‌های ذاتی خود توانست به مقام دوات‌داری امیر اسماعیل گماشته شود. او در زمره امرای سپاه درآمد و کنیه ابوعمران یافت (فروزانی، ۱۳۸۱: ۱۷). بعد از تصرف سیستان، به دستور امیر احمد، سیمجور دوات‌دار به حکومت آنجا برگزیده شد (اواخر ۲۹۸ هـ.ق)، اما حکومت او چندان نپایید (ناشناخته، ۱۳۶۶: ۲۹۴). در دوران

امارت امیر نصر سامانی نیز سیمجور یکی از بزرگان دربار سامانی محسوب می‌شود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۲/ ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۱۳: ۲۰۱).

بعد از ابوعمران سیمجور، فرزند خردمند او، ابواسحاق ابراهیم، در دولت سامانی خوش درخشید (فروزانی، ۱۳۸۱: ۲۵). در ابتدا او مأمور تسخیر کرمان شد (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۱۴: ۴۷) و مدتی بعد نیز حکومت گرگان را در اختیار گرفت (ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ۴۹۴). امیر نوح بن نصر سامانی پس از عزل ابوعلی چغانی از سپهسالاری، مقام او را به ابراهیم سیمجوری واگذار کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۰). با شورش ابوعلی چغانی، ابراهیم سیمجور نیز به او پیوست (فروزانی، ۱۳۸۱: ۳۰). امیر نوح پس از آنکه دوباره قدرت را در بخارا به‌دست گرفت، منصور بن قراتگین را به سپهسالاری برگزید که این عمل امیر نشان‌دهنده نارضایتی امیر نوح از عملکرد ابراهیم سیمجوری است. بعد از ابراهیم، ابوالحسن که مردی سیاسی و مدبر و در عین حال بسیار زیرک بود، سرکردگی آل‌سیمجور را در دست گرفت. بدون تردید، وجود او عامل مؤثری در افزایش و استحکام قدرت سیمجوریان بوده است.

ارتباط فائق با ابوالحسن سیمجوری

قبل از اینکه به نقش پررنگ فائق خاصه در دوران امارت امیر نوح پردازیم، لازم است شمه‌ای از اوضاع سیاسی دوران امارت امیر نوح بیان کنیم: با درگذشت منصور اول سامانی در سال ۳۶۵ هـ.ق (۹۷۶ م) فرزندش نوح، ملقب به رضی، بر سریر امارت تکیه زد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۶/ رازی، ۱۳۴۶: ۵۸). اما چون او هنوز خردسال بود، مادرش اداره ملک را بر عهده گرفت (اقبال، ۱۳۸۵: ۲۱۱). پس از اینکه امیر نوح به حد رشد رسید، در صدد برآمد که برای استحکام اساس امارت

خود، کارهایش را به فائق خاصه و تاش الحاجب بسپارد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۱). بعد از مدتی امیر نوح تصمیم گرفت که عبدالله جیهانی را از وزارت عزل کند و ابوالحسن عتبی را به وزارت بگمارد. او در این باره از ابوالحسن سیمجوری نظرخواهی کرد. ابوالحسن سیمجوری، عتبی را به‌دلیل جوان بودن برای این مقام مناسب نمی‌دانست. اما امیر با او مخالفت ورزید و عتبی را به وزارت گماشت. او نیز بعد از رسیدن به وزارت، سپهسالار ابوالحسن سیمجوری را عزل کرد (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۳۶).

نقش فائق در قتل وزیر ابوالحسن عتبی

پس از آنکه وزیر عتبی، امیر نوح سامانی را به برکناری ابوالحسن سیمجوری از مقام سپهسالاری تحریک کرد، ابوالحسن از او کینه به دل گرفت. به همین دلیل، پیوسته در تقبیح حال و معایب وزیر، فصولی برای فائق خاصه نوشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۶)، تا اینکه کار به آنجا کشید که فائق کینه وزیر را به دل گرفت و تعدادی از غلامان سدید را به قتل وزیر تحریک و تحریض کرد (عتبی، ۱۸۴۸: ۱۲۱۰). آن‌ها در فرصت مناسب بر او جراحت برداشتند تا اینکه بر اثر آن زخم جان به جان آفرین تسلیم کرد (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۵۹/ گردیزی، ۱۳۶۳: ۷۵-۳۶۱). بدین ترتیب، فائق در تحکیم دوستی با ابوالحسن تلاش می‌کند.

پناهندگی فخرالدوله و قابوس به امیر نوح سامانی

در سال ۳۶۶ ق بیستون بن وشمگیر در جرجان درگذشت. بعد از او برادرش شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بر جرجان استیلا یافت. از سوی دیگر، در سال ۳۶۷ ق عضدالدوله بعد از وفات پدر خود رکن‌الدوله توانست بر تمام عراقین مستولی

شود (میرخواند، ۱۳۳۸: ۵۲). اندک مدتی بعد، عضدالدوله در قلمرو و فخرالدوله طمع کرد و در نهایت نبردی بین آنان رخ داد. قابوس و فخرالدوله از مؤیدالدوله شکست خوردند و متواری شدند (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۵۰-۴۸). آن‌ها به **حسام‌الدوله تاش**، سپهسالار سامانی، پیوستند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۵-۳۶۴). تاش نیز به امر امیر سامانی قرار شد به حمایت از فخرالدوله و قابوس، با نیروهای عضدالدوله رویارو شود. در این نبرد، فائق به تحریک صاحب بن عباد، به همراه جماعتی که با او بودند، از صحنه نبرد گریختند (ابن اسفندیار، بی تا: ۵-۴). شاید علت امتناع فائق از جنگیدن با مؤیدالدوله، دشمنی و خصومتی باشد که با تاش داشت و می‌خواست بدین‌گونه او را در تنگنا قرار دهد و با ابوالحسن سپهسالار معزول همدلی نشان داده باشد.

نقش فائق خاصه در سرکوب شورش سپهسالار تاش

بعد از عتبی، وزارت به نام **ابوالحسین مزنی** رقم خورد. در این اثنا، ابوالحسن سیمجوری از سیستان بازگشته و بی‌اجازه امیر نوح به خراسان آمده و در صدد ایجاد فتنه و تشویش بود (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۶۲). وزیر که از قصد او آگاهی یافته بود، سعی کرد با واگذاری اقطاع جدید از طغیان او علیه دولت پیشگیری کند (میرخواند، ۱۳۳۸: ۷)، اما او با فائق خاصه از در دوستی برآمد و مکاتباتی را با او آغاز کرد و او را به مخالفت با تاش ترغیب کرد. فائق با ابوالحسن سیمجوری متحد شد. تاش نیز لشکری فراهم آورد و از سوی ماوراءالنهر به خراسان وارد شد. اما قبل از اینکه جنگ آغاز شود نمایندگان دو طرف به مذاکره پرداختند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۵۰۷). بدین ترتیب، بین آن‌ها پیمان صلح بسته شد (پرویز، ۱۳۱۶: ۱۰۳). با به وزارت رسیدن عبدالله بن عزیز، او که با تاش دشمنی

داشت، او را از حکومت خراسان معزول کرد و ابوالحسن سیمجوری را به جای او به سپهسالاری برگزید. چون این خبر به تاش رسید، متوجه شد که سخن‌چینی معاندان باعث صدور چنین حکمی شده است. از این روی، از فخرالدوله یاری طلبید (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۷۱). میان تاش و ابوالحسن سیمجوری در دو نوبت درگیری ایجاد شد. فائق نیز با نیروی نظامی تحت امر خود به ابوالحسن سیمجوری پیوست و در نبردی که در حوالی نیشابور رخ داد، ابوالحسن و فائق پیروز شدند (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۷-۶۵) و تاش به گرگان پناه برد.

نزاع بین فائق خاصه و ابوعلی سیمجوری

ابوالحسن سیمجوری در سال ۳۷۸ هـ ق در نیشابور از دنیا رفت. امیر نوح سامانی مقام ابوالحسن سیمجوری را از روی اجبار برای **ابوعلی سیمجوری** فرستاد، اما فائق از قبول این امر سرباز زد، مخصوصاً زمانی که می‌دید نوح و درباریان بخارا باطناً با او موافق هستند. به همین دلیل، بین ابوعلی و فائق گرد نفاق نشست (اقبال، ۱۳۸۵: ۱۵-۲۱۱). در این حال بود که برای ابوعلی چاره‌ای جز رویارویی با فائق باقی نماند. در نبردی که بین هرات و پوشنج بین آن دو رخ داد، فائق شکست خورد و متواری شد (فروزانی، ۱۳۸۱: ۱۲۳). به این ترتیب، امیر نوح بن منصور نیز درخواست ابوعلی را اجابت کرد و او را به مقام سپهسالاری برگزید (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۷-۸۶). فائق پس از شکست دادن سپاه امیر نوح در بخارا به حوزه قدرت قراخانیان وارد شد و به بغراخان پناه برد و او را به حمله به ماوراءالنهر تشویق و تحریض کرد (اقبال، ۱۳۸۵: ۱۵-۲۱۱). علاوه بر فائق، ابوعلی سیمجوری نیز پنهانی با **بغراخان** طرح دوستی ریخت (فروزانی، ۱۳۷۵: ۱۶-۱۱۲). بغراخان، فرمانروای قراخانی، در پایان سال

۹۹۱ م به تشویق امرا آهنگ قلمرو سامانی کرد. امیر نوح سامانی حاجب اینانج را به مقابله با بغراخان روانه کرد اما او موفقیتی کسب نکرد (Defremery ۱۸۴۵، ۵۹). امیر نوح متوجه فائق خاصه شد و او را مأمور جنگ با بغراخان کرد اما فائق نیز که با بغراخان توافق پنهانی داشت، پس از چند درگیری مختصر در خرتنگ (بارتولد، ۱۳۵۲: ۵۵۲) از جلوی سپاه بغراخان فرار کرد (فرای، ۱۳۸۱: ۳۹-۱۳۶). از این رو، امیر راهی جز فرار در پیش روی خود ندید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۸-۳۶۴).

طغیان فائق خاصه و ابوعلی سیمجوری علیه دربار بخارا

بغراخان پس از کمی اقامت در بخارا به علت بیماری مجبور به بازگشت شد و امیر به راحتی وارد پایتخت گردید

محرز است که هم فائق خاصه و هم اعضای خاندان سیمجوری افرادی سیاس، مدبر، کاردان و لایق بوده‌اند. قرار گرفتن فائق در میان افراد این خاندان و روابط مسالمت‌آمیز او با آنان که نتیجه سیاست‌های خاص وی بود، باعث حوادث مهم در صحنه سیاسی دوره سامانی شد

(گردیزی، ۱۳۶۳: ۷۵-۳۶۱). هم‌زمان با بازگشت بغراخان، فائق برای اینکه اداره مملکت را در دست بگیرد، از بلخ به سوی بخارا حرکت کرد و آنجا را برای سومین بار محاصره کرد (رحمانی ولوی، ۱۳۸۳: ۳۴)، اما لشکریان امیر نوح مانع حرکت او شدند و در نبردی که بین طرفین روی داد، فائق شکست خورد و به مرو که در حوزه اقتدار ابوعلی سیمجوری بود وارد شد (۱۹۷۵: ۱۵۷، Frye). ابوعلی نیز به منظور از میان بردن سامانیان با فائق متحد شد (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۴۹-۲۴۸). امیر نوح که از جریان اتحاد ابوعلی سیمجوری و فائق خاصه بر ضد خود خبردار شده بود، تصمیم گرفت که برای سرکوبی آنها از سبکتگین یاری طلبد (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۵۱۰). چون این خبر به فائق و ابوعلی

سیمجوری رسید، از فخرالدوله دیلمی یاری خواستند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۸-۳۶۴). دو سپاه در محلی به نام بغشور به مصاف پرداختند (ابن اسفندیار، بی تا: ۵-۷). در میدان نبرد میمنه و میسره سپاه ابوعلی سیمجور بر جوانغار و برانغار، سپاه امیر نوح، تاختند و ایشان را منهزم ساختند. نزدیک بود به پیروزی برسند که در همین اثنا **دارا بن قابوس** به امیر نوح پیوست (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۸-۲۶۴). امرای سپاه ابوعلی و لشکریان با دیدن این صحنه به وحشت افتادند و فرار را بر قرار ترجیح دادند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۸۷). ابوعلی سیمجوری و فائق نیز به فخرالدوله پیوستند (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۱۰۷). پس از آن، امیر سامانی به بخارا بازگشت و سبکتگین نیز راهی هرات شد و محمود به‌عنوان سپهسالار به تنهایی در

خراسان ماند (التاریخ الاسلامی: ۲۵).

فائق خاصه و ابوعلی سیمجوری در پناه فخرالدوله بویه‌ای

پس از مدتی که فائق و ابوعلی سیمجور در پناه فخرالدوله به سر بردند، فائق پیشنهاد کرد با توجه به اینکه اکنون سبکتگین از نیشابور خارج شده و محمود به تنهایی قادر به مقاومت نیست، به خراسان باز گردند. به همین دلیل، فائق و ابوعلی سیمجوری با دریافت سپاهی از فخرالدوله عازم فتح نیشابور شدند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۲۲-۲۳). چون این خبر به محمود رسید، از شهر خارج شد و به باغ عمرو لیث که در یک فرسنگی شهر بود رفت (بیهقی، ۱۳۲۴: ۷-۲۰۵). در این جنگ که به جنگ **رخنه** معروف است، امیر محمود به دلیل کمی یاران نتوانست زیاد پایداری کند، از این رو، در باغ رخنه‌ای ایجاد کرد و به سوی هرات رفت (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۳۰). ابوعلی بر نیشابور غلبه یافت و فائق بر طوس مسلط گشت. سبکتگین نیز که از هزیمت محمود از نیشابور اطلاع یافته بود، به سوی ابوعلی و فائق به حرکت درآمد. در سال ۳۸۴ هـ ق در نزدیکی طوس میان آنان جنگ و درگیری رخ داد؛ (فرای، ۱۳۶۵: ۲۰۴-۱۹۸/ مؤید ثابتی، ۱۳۵۵: ۱۱۶) که شکست با فائق و ابوعلی بود. از این رو، آن دو به «آمل شط» رفتند و به امیر نوح نامه نوشتند و طلب عفو کردند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۲۳-۲۲۲). اما زمانی که سفرای آن دو به دربار رسیدند، امیر نوح دستور داد سفیر فائق را بگیرند و به حبس اندازند. اما رسول ابوعلی مورد احترام قرار گرفت (فروزانی، ۱۳۸۱: ۳-۷۱). ابوعلی سیمجوری از آنجا به آمل رفت. بعد از آن وارد خوارزم شد و نزد خوارزمشاه رفت، اما خوارزمشاه او را در هزار اسب دستگیر کرد (عروضی سمرقندی، تعلیقات فروینی ۴۰). فائق خاصه نیز از لطف امیر نوح ناامید شد و از جیحون گذشت و به ایلک خان



تندیس اسماعیل سامانی در شهر دوشنبه، تاجیکستان

پناهنده شد (فروزانی، ۱۳۸۱: ۳-۷۱).

ایلک خان به تشویق فائق عازم تسخیر ماوراءالنهر شد. در این زمان، امیر نوح از سبکتگین یاری طلبید و او نیز به یاری امیر نوح شتافت که در نهایت پیمان صلح قطوان بین آن دو بسته شد. بنا به درخواست ایلک خان حکومت سمرقند نیز به فائق واگذار شد (جرفاذقانی، ۱۳۹۰: ۱۳۹). در ماه رجب سال ۳۸۷ هـ ق امیر نوح (امیر رضی) درگذشت. پس از درگذشت امیر نوح سامانی فرزند و ولیعهدش، منصور، به

ایلک خان به تشویق فائق عازم تسخیر ماوراءالنهر شد. در این زمان، امیر نوح از سبکتگین یاری طلبید و او نیز به یاری امیر نوح شتافت که در نهایت پیمان صلح قطوان بین آن دو بسته شد

امارت رسید.

مناسبات فائق خاصه با ابوالقاسم سیمجوری

با حمله ایلک خان قراخانی، امیر نوح از سبکتگین درخواست کمک کرد. امیر سبکتگین به منظور تهیه سپاه به سرزمین های تحت امر خویش فرمان فرستاد تا لشکریانی را در اختیار او گذارند. در این میان، سبکتگین از ابوالقاسم سیمجوری که در قهستان به سر می برد کمک طلبید اما او نه تنها از پذیرفتن دستور سبکتگین خودداری کرد، بلکه سر به شورش برداشت. سبکتگین بعد از آنکه حمله قراخانیان به قلمرو سامانیان به طریقی صلح آمیز خاتمه یافت، متوجه سرکوب ابوالقاسم سیمجوری

شد. ابوالقاسم سیمجوری متواری شد و به فخرالدوله پیوست (عتبی، ۱۸۴۸: ۱۲۱). در این زمان، فائق خاصه فرمانروای واقعی بخارا بود. او از یک سواز بالا گرفتن قدرت بگتوزون به وحشت افتاده بود و از سوی دیگر رابطه خوبی با او نداشت (فرای، ۱۳۸۱: ۳۹-۱۳۶). فائق همواره به ابوالقاسم سیمجوری نامه می نوشت و او را علیه بگتوزون تحریک و تحریض می کرد تا اینکه ابوالقاسم سیمجوری از گرگان خارج و برای جنگ با بگتوزون راهی شد.



قلمرو سامانیان

سرانجام در نبردی که در صحرای بشنجه رخ داد، ابوالقاسم از سپاه بگتوزون شکست خورد و به قهستان فرار کرد (جرفاذقانی، ۱۳۹۰: ۱۶۶). این واقعه در ربیع الاول سال ۳۸۸ اتفاق افتاد (عروضی سمرقندی، بی تا: ۲-۴۱).

از سوی دیگر، هنگامی که امیر محمود از رفتار ناشایست بگتوزون و فائق نسبت به امیر منصور سامانی (نابینا کردن امیر و خلع او از ترس مراوده و دوستی امیر با محمود غزنوی) مطلع گشت، بسیار خشمگین شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶). از این رو، فرصت را غنیمت شمرد و به سوی فائق و بگتوزون روانه شد. بگتوزون و فائق که قدرت مقابله با محمود را در خود نمی دیدند، به همراه

امیر عبدالملک به سوی مرو عقب نشینی کردند. در آنجا ابوالقاسم سیمجوری با لشکریان خویش به فائق و بگتوزون پیوست (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۶۷). اما فائق و بگتوزون از زبان امیر عبدالملک نسبت به امیر محمود اظهار احترام کردند و با دادن اقطاعات و تطمیع او، تقاضای صلح و دوستی کردند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۷۰-۳۶۹). محمود غزنوی این درخواست را پذیرفت و مقرر شد که هرات و بلخ به او واگذار شود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۷) اما در هنگام بازگشت امیر محمود، بنه سپاه او را جمعی از ارادل و اوباش سامانی غارت کردند (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۲-۶۴). این امر باعث خشم امیر محمود شد و او تعداد زیادی از عاملان این جریان را گرفت و به قتل رساند. در نبردی که در مرو در اواخر سال

۳۸۹ هـ ق (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۱۴-۵۱۳) بین طرفین روی داد، سپاه فائق و بگتوزون شکست خوردند و متواری شدند (خواندمیر، ۱۳۳۸: ۳-۷۱). حال نوبت گوشمالی ابوالقاسم سیمجوری شده بود. او که در قهستان به سر می برد، به این علت که در هنگام لشکرکشی محمود به مرو، به لشکر وی نپیوسته و به این طریق با فائق و بگتوزون هماهنگی نشان داده بود، مورد حمله و تعقیب ارسلان جاذب، سردار سپاه محمود، قرار گرفت. در این درگیری ابوالقاسم شکست خورد و منهزم گشت و به نواحی طبس وارد شد (زرین کوب، ۱۳۳۸: ۲۲۳). در نهایت نیز به همراه نصر بن حسن فیروزان به امیر محمود غزنوی پناهنده شد.

چون محمود غزنوی خراسان را تصرف کرد، امیر عبدالملک بن نوح به بخارا بازگشت و فائق و بگتوزون و دیگر امیران نزد او جمع شدند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۱۴-۵۱۳). چون آن‌ها از تسلط محمود بر بخارا و ماوراءالنهر (فرارود) می ترسیدند، برای دفع این حریف قوی پنجه قوای خود

را گرد آوردند (اقبال، ۱۳۸۵: ۱۷-۲۱۶)، اما در همین زمان، فائق که سرداری قوی تدبیر و کارآزموده بود، درگذشت (فرای، ۱۳۶۵: ۲۰۴-۱۹۸). با مرگ فائق خاصه در شعبان ۳۸۹ (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۸) همدستانش به شدت احساس ضعف و ناتوانی کردند و این در حالی بود که امیر محمود پایه‌های سلطه خود را محکم می‌کرد.

نتیجه

نقش خاندان سیمجوری از همان آغاز یعنی دوره ابوعمران سیمجور که سمت دوات‌دار امیر اسماعیل را بر عهده داشت، کاملاً مشهود است اما در دوره‌های بعد، این نقش پررنگ‌تر شده و آنان در عرصه‌های سیاسی حضوری فعال یافتند. از سوی دیگر، بین سرداران سامانی، فائق خاصه نیز در ابتدا به‌عنوان برده وارد دربار سامانی شد و سپس به‌خاطر قابلیت‌هایش توانست مدارج ترقی را یکی پس از دیگری طی کند. از دوره حکومت امیر نوح فائق خاصه به‌عنوان سرداری توانمند در کنار ابوالحسن سیمجوری سپهسالار قرار گرفت.

محرز است که هم فائق خاصه و هم اعضای خاندان سیمجوری افرادی سیاسی، مدبر، کاردان و لایق بوده‌اند. قرار گرفتن فائق در میان افراد این خاندان و روابط مسالمت‌آمیز او با آنان که نتیجه سیاست‌های خاص وی بود، باعث حوادث مهم در صحنه سیاسی دوره سامانی شد. از جمله این حوادث سیاسی، قتل وزیر ابوالحسن عتبی، حمله قراخانیان به ماوراءالنهر در دو نوبت، عزل ابوالفوارس منصور و ملعبه قرار دادن امرا را می‌توان برشمرد. تمامی این حوادث نشانگر قدرت جسارت، روح بلند پرواز فائق و هماهنگی بین او و اعضای خاندان سیمجوری است.

منابع

۱. ابن اثیر (بی‌تا). کامل. ترجمه عباس خلیلی.

- به تصحیح مهیار خلیلی. ج ۱۳. شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
۲. ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد بن حسین (بی‌تا). **تاریخ طبرستان**. به تصحیح عباس اقبال. قسم دوم.
۳. ابن خلدون. **العبر**. عبدالحمید آیتی. جلد سوم. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۶.
۴. اشپولر، برتولد. **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. جواد فلاطوری. چاپ ششم. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۹.
۵. اعتمادالسلطنه. **تاریخ منتظم ناصری**. به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. دنیای کتاب. ۱۳۶۳.
۶. اقبال آشتیانی، عباس. **تاریخ ایران بعد از اسلام**. چاپ ششم. تهران. نشر نامک. ۱۳۸۵.
۷. بارتولد، و. و. **ترکستان‌نامه**. کریم کشاورز، چاپ دوم. مؤسسه انتشارات آگاه. ۱۳۶۶.
۸. بیات، عزیزالله. **اوضاع اقتصادی ماوراءالنهر و خراسان در زمان حکومت سامانیان**. بررسی‌های تاریخی. سال نهم. شماره ۲. ۱۳۵۳.
۹. _____ . **از عرب تا دیالمه**. تهران. گنجینه. ۱۳۶۳.
۱۰. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (بی‌تا). **تاریخ بیهقی**. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار و علامه میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی. چاپ افست مروی.
۱۱. _____ . **تاریخ بیهقی**. تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض. به کوشش عبدالحسین احسانی. تهران. کتاب‌فروشی ایران‌مهر. ۱۳۵۰.
۱۲. پرویز، عباس. **از طاهریان تا مغول**. تهران. چاپ‌خانه مرکزی. ۱۳۱۶.
۱۳. جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. ترجمه **تاریخ یمینی**. به اهتمام جعفر شعار. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵.
۱۴. خواند میر. **حبیب السیر**. جلد دهم. چاپ دوم. زیر نظر دکتر محمود دبیر سیاقی. تهران. انتشارات کتاب‌فروشی خیام. ۱۳۵۳.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین. **تاریخ مردم ایران**. جلد دوم. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۸.
۱۶. زیباپور، فرزاد. **سرگذشت سامانیان**. مؤسسه فرهنگی اهل قلم. ۱۳۸۱.
۱۷. سجادی، صادق. **آل بویه**. جلد اول. تهران. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۶۹.
۱۸. شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. **مجمع‌الانساب**. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۳.
۱۹. عتبی، محمد بن عبدالجبار. **تاریخ یمینی**. به اهتمام سید اشرفعلی. دهلی. مطبع العلوم مدرسه دهلی. ۱۸۴۸.

۲۰. فخر مدبر، محمد بن منصور ملقب به مبارکشاه. **آداب الحرب و الشجاعة**. احمد سهیلی خوانساری. انتشارات اقبال. ۱۳۴۶.
۲۱. فرای. **تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقیان**. مترجم: حسن انوشه. جلد چهارم. پژوهش دانشگاه کمبریج. تهران. امیرکبیر. ۱۳۸۱.
۲۲. فروزانی، سیدابوالقاسم. **تاریخ تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دوره سامانیان**. تهران. سمت. ۱۳۸۱.
۲۳. _____ . **سامانیان از آغاز تا فرجام**. تهران. مؤسسه کتاب همراه. ۱۳۸۱.
۲۴. _____ . **سیمجوریان**. تهران. انتشارات ایل شاهسون بغدادی. ۱۳۸۱.
۲۵. _____ . **سی سال سپهسالار**. مجله تاریخ و علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۱۳۸۵.
۲۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. **تاریخ گردیزی**. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۳.
۲۷. لاین پول، استنانلی. **طبقات سلاطین اسلام**. عباس اقبال. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۳.
۲۸. مرعشی، سیدظهیرالدین. **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**. به اهتمام برنهارد دارن. تهران. نشر گستر. ۱۳۶۳.
۲۹. منشی کرمانی، ناصرالدین. **نسایم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا**. به تصحیح میرجلال‌الدین حسین ارموی. تهران. انتشارات اطلاعات. ۱۳۶۴.
۳۰. منهای سراج. **طبقات ناصری**. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۳.
۳۱. مؤید ثابتی، سیدعلی. **تاریخ نیشابور**. تهران. سلسله انتشارات انجمن آثار ملی. ۱۳۵۵.
۳۲. میرخواند، میرمحمدبن برهان‌الدین خواند شاه. **تاریخ روضه‌الصفاء**. تهران. مرکزی، خیام، پیروز. ۱۳۳۹-۱۳۳۸.
۳۳. ناشناخته. **تاریخ سیستان**. به تصحیح ملک‌الشعراى بهار. به همت محمد رضضانی. تهران. چاپخانه فردین. ۱۳۱۴.
۳۴. نرشنخی، ابویکر محمدبن جعفر، ابونصر محمدبن نصر قباوی. **تاریخ بخارا**. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران. انتشارات توس. ۱۳۶۳.
۳۵. نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمر بن علی (بی‌تا). **چهار مقاله**. به تصحیح محمد قزوینی. انتشارات کتاب‌فروشی زوار.
۳۶. هروی، جواد. **تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام**. تهران. امیرکبیر. ۱۳۸۲.
37. Frye, Richard. F. **Bukhara the Medieval Achievement**. Mazda publishers. 1997.
38. Defremery, Charles. F. **Histoire des samanides**. Oriental press Amesterdam.

سلمان فارسی کیست؟

فریدطیبی پور
دبیر تاریخ. اصفهان

اشاره

سلمان نامی است که پیامبر(ص) برای روزبه ایرانی انتخاب کرد و او را سلمان فارسی نامید. نام سلمان در مراحل گوناگون زندگی او تا پیش از پذیرش اسلام با ابهام روبه‌روست. در منابع کهن مطلقاً اشاره‌ای به نام سابق او نشده است، اما از قرن ششم منابعی همچون مجمل‌التواریخ والقصص نام قبل از اسلام او را «ماهبه بن بدخشان بن آذر جسس بن مرد سالار» ضبط کرده‌اند (مجم‌التواریخ، بی تا: ۲۴۲). در منابع دیگر نیز از این زمان به بعد، اسامی شبیه به این مورد را ضبط کرده‌اند که احتمالاً همه آن‌ها تصحیف کلمه «ماه به» در ردیف «روزبه» و «سال به» از اسامی رایج ایرانی پیش از اسلام در ایران هستند. کلمه «آذر جسس» نیز تغییر یافته «آذر گشنسب» است (ترکی، ۱۳۸۱: ۱۸).

سلمان مشهور به کنیه ابو عبدالله در بعد از اسلام بود و از اهالی روستای جی از توابع اصفهان، پدرش دهقان و از متدینان زرتشتی و سلمان نیز در کودکی از پیروان این آیین بود (ابن هشام، ۱۳۷۵: ۱۴۰). نویسنده این نوشتار کوشیده است گامی در راه شناساندن این صحابه بزرگ پیامبر بردارد.

کلیدواژه‌ها: سلمان فارسی، اسلام، اصفهان، روزبه

ایوان مدائن، عراق امروز



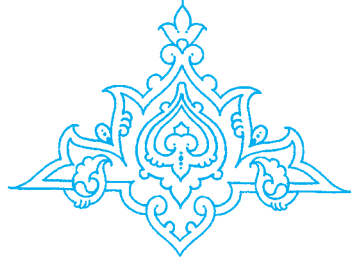
سلمان و مسیحیت

آیین مسیح در نخستین جلوه مثل بارقه‌ای بر قلب روزبه می‌تابد. یک روز که او برای سرکشی به مزرعه پدر رفته بود، در مسیر خود عبادتگاهی را دید که عده‌ای در آن مشغول نیایش و عبادت بودند. روح کنجکاو و پرسشگر او باعث شد که به دنبال حقیقت این آیین تازه از پیروان آن درباره کشیشان سؤالاتی کند. در ادامه، او علاقه خود را نیز به آنان ابراز کرد و با راهنمایی آنان به این دین درآمد و آیین مسیحیت را اختیار کرد. این عمل وی سبب شد که از سوی پدر و خانواده مورد مؤاخذه قرار گیرد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۴۸۵).

سرانجام روزبه به همراه کاروانی رهسپار شام، مرکز مسیحیت آن زمان شد و در شام، در کلیسایی، به مدت هفت سال به خدمت گذاری مشغول شد. بعد از آن نزد راهبی در موصل و بعد شهر عموریه رفت. از آنجا به همراه کاروانی برای پیدا کردن پیامبر اسلام به حجاز آمد، ولی اهالی کاروان او را به یک یهودی فروخته و او نیز روزبه را به زنی به نام خلیسه در یثرب فروخت. روزبه کارهای مزارع و نخلستان‌های این زن را در یثرب انجام می‌داد که با خبر شد پیامبر اسلام (ص) در مکه به رسالت مبعوث شده است اما تا زمانی که پیامبر (ص) به مدینه آمد، نتوانست او را ببیند. (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۱۴۱-۱۴۰).

تشریف به اسلام

سلمان از قبل می‌دانست پیامبری در این سرزمین ظهور می‌کند که برای او نشانه‌هایی است همچون اینکه صدقه نمی‌پذیرد، هدیه می‌پذیرد و بین دو شانه‌اش مهر پیامبری مهور است. لذا وقتی پیامبر (ص) را در منطقه قبا ملاقات کرد، مقداری خرما برای ایشان به عنوان صدقه برد و دید که حضرت به یاران خود دستور تناول دادند، ولی خود



در بحبوحه جنگ خندق بین مهاجر و انصار بحث و گفتگو در گرفت. هر کدام سلمان را به خود نسبت می‌دادند. در این میان پیامبر (ص) سخنی گفت که به این مجادله پایان داد: «سلمان منا اهل البیت»؛ سلمان از اهل بیت من است

از آن تناول نکردند؛ چون صدقه بود. سپس روزی در مدینه وقتی پیامبر (ص) را دید، مقداری خرما به ایشان هدیه داد و ایشان از آن خرماها تناول کردند. برای دیدن نشانه سوم، زمانی که پیامبر برای تشییع یکی از اصحاب خود به «مقیع الفرقد» آمده بود، سلمان پشت سر حضرت قرار گرفت و با کنار رفتن جامه حضرت، مهر رسالت را بر پشت آن جناب بدید و خود را بر آن افکند و آن را بوسید و گریه کرد و سپس اسلام آورد و داستان خود را برای حضرت رسول اکرم (ص) حکایت کرد (همان، ج ۱: ۱۴۵).

آزادی از بردگی

درباره آزادی سلمان از بردگی روایات زیادی نقل شده‌اند، ولی روایتی که بیشتر به آن اعتماد شده از این قرار است: سلمان به دستور پیامبر (ص) با ارباب خود قرار داد بست که در ازای

سیصد تا چهارصد درخت خرما می‌رساند و قرمز که می‌کارد و به ثمر می‌رساند آزاد شود؛ اما این کار چند سال طول می‌کشید. با اعجاز پیامبر (ص) درختان خرما به سرعت به ثمر نشستند و خرما می‌تازه دادند و سلمان آزاد شد. به همین دلیل، روزبه در جنگ‌های اولیه اسلام شرکت نداشت و نخستین جنگی که موفق به شرکت در آن شد جنگ خندق بود (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۶۸).

سلمان بعد از اسلام

در صدر اسلام، به خاطر برابری مسلمانان، به دستور پیامبر (ص) بین آنان پیمان اخوت بسته شد. سلمان نیز با ابودرداء پیمان اخوت بست (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۳۳۸).

اما ماندگاری نام سلمان در تاریخ از حضور او در جنگ خندق بود. هنگامی که سواران خزاعی در فاصله چهار روزه مکه تا مدینه بودند و پیامبر (ص) را از حرکت قریش و سپاه عظیم عرب با خبر ساختند و نیز هنگامی که مسلمانان از پیمان شکنی یهود مطلع شدند، ابری از هراس بر فضای مدینه گسترده شد. پیامبر (ص) بلافاصله یاران خود را برای مشورت فرا خواندند. گروهی بر آن بودند که از مدینه خارج شوند و هر جا با دشمن روبه‌رو شدند همان‌جا دست به شمشیر ببرند. سلمان فارسی جلو آمد و پیشنهاد تاریخی خود را مبنی بر اینکه به رسم ایرانیان، در موقع جنگ، بر اطراف شهر خندقی حفر شود مطرح کرد. پیامبر (ص) هم پیشنهاد او را پذیرفتند (بیهقی، ۱۳۶۱: ۴۱۸).

در بحبوحه جنگ خندق بین مهاجر و انصار بحث و گفتگو در گرفت. هر کدام سلمان را به خود نسبت می‌دادند. در این میان پیامبر (ص) سخنی گفت

که به این مجادله پایان داد: «سلمان منا اهل البیت»: سلمان از اهل بیت من است. لذا او را «سلمان محمدی» نیز شمرده‌اند (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۴: ۷۲). سلمان اولین کسی بود که قرآن را به فارسی ترجمه کرد، برای پیامبر (ص) نیز کار مترجمی زبان فارسی به عربی و به عکس را انجام می‌داد (ترکی، بی تا: ۹۶).

سلمان بعد از رحلت پیامبر (ص)

سلمان از معدود کسانی بود که در تدفین رسول خدا (ص) شرکت داشت و بر بدن آن حضرت نماز خواند. همچنین از جمله صحابه‌ای بود که در بدو امر با ابوبکر بیعت نکرد تا زمانی که او را مجبور کردند. وی از شیعیان خاص و یاران حضرت علی (ع) بود (تقیی الکوفی، ۱۳۷۲: ۴۲۸).

سلمان در زمان خلافت عمر حضور مستمری در فتوحات مسلمانان و جنگ‌های فتح ایران داشت و در فتح مدائن با مردم شهر مذاکره کرد و آنان پذیرفتند که جزیه بپردازند (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۴: ۷۶).

سلمان در زمان امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

این صحابی جلیل القدر رسول گرامی اسلام، بعد از شهادت مولای خود، به وصی و جانشین به حق ایشان اقتدا کرد و لحظه‌ای از علی علیه السلام دور و جدا نشد. به قول امام جعفر صادق (ع)، او هوای امیرالمؤمنین علیه السلام را بر هوای نفس خود ترجیح می‌داد. لذا با غاصبین خلافت، به هر روشی که مقدور بود، مقابله می‌کرد و شعار کوبنده‌اش به معنای «کردید و نکردید» که در مخالفت غاصبین سر می‌داد، زیانزد دوست و دشمن امام علی (ع)

بود. این مخالفت‌ها صحنه تاریخ اسلام را به جایی کشاند که این صحابی بزرگ (به همراه اصحاب جلیل القدر دیگر مانند اباذر)، مورد هتک حرمت و ضرب و شتم قرار گرفت.

تا اینکه در زمان خلافت عمر بن خطاب، بعد از ۱۶ سال، به همراه مسلمانان برای لشکرکشی و حمله و فتح ایران، به وطن خود بازگشت. این مرد بزرگ، در این فتح که به قادسیه معروف است، به عنوان رائد (ناظر و راهنما) و داعیه (دعوت کننده)، در صف اول جنگ حضور داشت و مردم هر منطقه را در هر روز، قبل از جنگ، سه بار به اسلام دعوت می‌کرد و می‌فرمود

مدائن یکی از شهرهای سرسبز و خرم و افسانه‌ای و پایتخت ساسانیان در ایران قبل از اسلام بود که به دست مسلمانان فتح شد. خلیفه دوم با مشورت حضرت علی (ع) سلمان را پس از حذیفه بن یمان حاکم مدائن کرد. احتمالاً هم‌زبانی سلمان با مردم مدائن دلیل این انتخاب بوده است



من از شمایم و به شما علاقه مند هستم. به اسلام پیوندید و اگر مسلمان نشوید، باید جزیه دهید و گرنه جنگ ادامه می‌یابد. بیایید مسلمان شوید تا با هم بر اساس برادری و تعاون زندگی کنیم. در ابتدای این نبرد، شهر مدائن با پیوستن ۴۰۰۰ نفر ایرانی به سپاه اعراب در سال ۱۶ هجری قمری فتح شد و فرماندهان جنگ، تصمیم گرفتند که سلمان فارسی را حاکم این منطقه کنند. اعراب مسلمان در پیشروی خود به داخل ایران، به مناطق مختلفی مانند قصر شیرین، دیلم و قزوین رفتند که این فتوحات باعث فتح تقریباً کامل ایران شد.

حکومت مدائن

مدائن یکی از شهرهای سرسبز و خرم و افسانه‌ای و پایتخت ساسانیان در ایران قبل از اسلام بود که به دست مسلمانان فتح شد. خلیفه دوم با مشورت حضرت علی (ع) سلمان را پس از حذیفه بن یمان حاکم مدائن کرد. احتمالاً هم‌زبانی سلمان با مردم مدائن دلیل این انتخاب بوده است. سلمان مقرر حکومت خود را کاخ کسری که محل حکمرانی شاهان ساسانی بود انتخاب نکرد، بلکه در کنار بازار شهر خانه‌ای برای خود ساخت تا بهتر بتواند بر اوضاع شهر حاکم باشد. او، علاوه بر حکمرانی، که تمامی حاکمان بر آن پافشاری می‌کنند، برنامه‌هایی را به اجرا گذاشت که کمتر حاکمی به آن‌ها توجه می‌کرد. برای نمونه چند مورد را بیان می‌کنیم:

- زهد و بی‌توجهی به دنیا؛ نقل شده است که در خانه‌اش فقط مهم‌ترین وسایل، شمشیر و قرآن بود. و یا نقل شده است که در لحظات رحلتش ناراحت بود و گریه می‌کرد و می‌فرمود که رسول خدا با ما عهد کرد که توشه هر یک از شما از دنیا به اندازه توشه یک

مسافر باشد، ولی در کنار من، اثاثیه‌هایی وجود دارند که نگران کننده‌اند. این در حالی بود که راوی نقل می‌کند در کنارش تشمت، سپرچنگی و آفتاب‌گلی وجود داشت.

در مذمت دنیا دوستی می‌فرمود:

«یا ساکن الدنیا تأهب و انتظر یوم الفراق
واعد زاد الرّحیل فسوف تهدی بالرفاق

و أبک الذنوب بأدمع تنحل من سحب الاماق
یا من أضع زمانه! أرضیت ما یفنی بباقی»

ای کسی که در دنیا سکونت کرده‌ای، آماده آخرت و در انتظار جدایی از دنیا باش و برای کوچ خود توشه‌ای فراهم کن که به‌زودی به وسیله کاروان‌های رونده به سوی مرگ روانه می‌شوی. برای گناهان خود گریه کن و اشک‌هایت را از پرده‌های چشم‌هایت بریز. ای کسی که فرصت وقت را تباه ساختی، آیا از آن همه فنا شده‌ها به اندک باقی‌مانده عمرت خشنود هستی؟! - برگزاری جلسات تفسیر قرآن؛ او که فقیه‌ترین انسان‌ها بعد از اهل بیت بود و تحت تعلیم کامل و مستقیم اهل بیت - علیهم‌السلام - قرار داشت، در کاخ کسری (مدائن) درس تفسیر سورة یوسف برگزار کرده بود و حتی در آنجا نماز، به‌خصوص نماز جمعه، برگزار می‌کرد. در بعضی از منابع آمده است که اندک‌اندک مردم از برگزاری جلسات تفسیر باخبر شده و در حدود ۱۰۰۰ نفر تجمع کرده بودند، ولی سپس نسبت به این جلسات بی‌میل شدند و به ۱۰۰ نفر تقلیل پیدا کردند. اما سلمان از این اوضاع و احوالات ناراحت نمی‌شد و می‌فرمود: «آیا دوست دارید درباره اباطیل با شما سخن بگویم»؟

سلمان پس از رسیدن به فرمانروایی مدائن و به‌دنبال فتح شهرهای ایران توسط مسلمانان، به آن شهرها سفر می‌کرد. محصول این سفرها، تبلیغ تشیع (اسلام شیعی) بود که به قول لویی ماسینیون باید به مسلمانان بیاموزد که علی را امام شرعی بشناسند و از این جهت در تاریخ، نمونه‌هایی را مطرح می‌کنند که بر تشیع مردم در آن زمان دلالت دارد.

و چنین است که سلمان بعد از شهادت رسول معظم‌اسلام، مبلغ اصلی و قدرتمند شیعه در سرزمین ایران و عراق به حساب می‌آید؛ مخصوصاً در ایران.



وفات سلمان

یکی از خصوصیات انسان‌های کامل و اولیای مقرب درگاه خداوند این است که گاهی از غیب‌ها مطلع می‌شوند. سلمان نیز از اجل خود باخبر بود و حتی روز و ساعت مرگ خویش را می‌دانست. او در مدائن مریض شد و بیماری‌اش روزه‌روز شدت یافت. وقتی اطمینان یافت فرصت‌های آخر زندگی

را می‌گذراند، به وصیت مولا و حبیبش، رسول‌خدا(ص)، عمل کرد و دستور داد او را به قبرستان ببرد تا با مردگان صحبت و گفت‌وگو کند. این سخن با اموات نشانه‌ای بود برای اینکه سلمان رفتنی است و اجلش فرا رسیده است. سلمان در بامداد روز سه‌شنبه سال ۳۴ یا ۳۶ ه.ق از همسرش مقداری مُشک طلبید و بدن خود را با آن خوشبو کرد. بعد منتظر ماند تا اجلش فرا رسید. طبق وصیت او، حضرت علی(ع) و قنبر برای مراسم تدفینش آمدند و سلمان را غسل و کفن کردند. امروزه قبر سلمان صحن و بارگاهی دارد، گنبدی باشکوه بر آن سایه افکنده است و همه روزه زوار زیادی آن را زیارت می‌کنند.

مرقد این مرد بزرگ در مدائن، حدود ۲۰ کیلومتری بغداد و در نزدیک طاق کسری قرار دارد.

منابع

۱. مجمل‌التواریخ والقصص. تصحیح ملک‌الشعرا بهار. چاپ دوم، تهران، کلاویخو. بی تا
۲. ترکی، محمدرضا، پارسای پارسی. چاپ اول. تهران. توسعه قلم. ۱۳۸۱.
۳. ابن‌هشام. السیرة النبویه (زندگانی محمد(ص) پیامبر اسلام) جلد اول. ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ پنجم. تهران. انتشارات کتابچی ۱۳۷۵.
۴. احمدبن یحیی، البلاذری، انساب الاشراف. ج ۱. تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی. بیروت. دارالفکر. ۱۴۱۷ ه.ق.
۵. ابن‌سعد. طبقات الکبری. ج ۴. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ اول. تهران. انتشارات فرهنگ و اندیشه. ۱۳۷۴ ش.
۶. ابوبکر، بیهقی. دلائل النبوة. ج ۳. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۱ ش.
۷. ابراهیم، ثقفی الکوفی، الغارات. ترجمه عزیزالله عطاردی. تهران. انتشارات عطارد. ۱۳۷۲.
۸. محدثی، جواد. سلمان فارسی. چاپ پنجم. قم. دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۹. مرتضی‌عاملی، سیدجعفر. سلمان فارسی. قم. دفتر انتشارات اسلامی. چاپ پنجم. ۱۳۷۹.

تحقیق دانش‌آموزی در کلاس تاریخ

امیر کلبعلی
دبیر تاریخ ناحیه ۱ کرمان

مقدمه

انجام پژوهش و تحقیق در کلاس و درس تاریخ علاوه بر اینکه می‌تواند تاریخ‌نگاری دانش‌آموزان را وسعت بخشد، زمینه علاقه‌مندی آن‌ها را به درس تاریخ و گذشته گران‌سنگ این مرز و بوم به صورت اساسی فراهم می‌آورد و در بینش آن‌ها نسبت به این کانون معرفت (تاریخ) تحول پایدار و مثبتی ایجاد می‌کند. لذا بنا به این سخن معروف که می‌گوید: «در کشورهای عقب افتاده، با مرگ هر پیرمرد و هر پیرزن یک تاریخ در خاک دفن می‌شود»، بهتر است اساس و شالوده پژوهش دانش‌آموز در درس تاریخ بر پایه تحقیقات میدانی و تاریخ شفاهی و خصوصاً خاطرات نهفته در صندوقچه سینه‌های بزرگان فامیل باشد. بی‌شک از این رهگذر ده‌ها تجربه و عبرت و صدها پند خوب زندگی کردن به دست می‌آید. چه بسا خاطرات بزرگانی که به صورت مصاحبه جمع می‌شود، گاهی بهتر از ده‌ها سند کتبی، ما را به حقیقت جریانات تاریخی، خصوصاً تاریخ‌های محلی، نزدیک می‌سازد. البته تمامی تحقیقات دانش‌آموزی در درس تاریخ در قالب مصاحبه انجام نمی‌گیرند. بخشی به صورت کارهای عملی و تعدادی نیز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای حاصل می‌شوند. همه موضوعات تحقیق نیز در یک جلسه توضیح داده نمی‌شوند، بلکه ابتدا همه آن‌ها را در یک برگه به صورت کلی در اختیار دانش‌آموزان می‌گذارم. سپس



در چهار جلسه هر مورد را به همراه شیوه اجرای آن با صبر و حوصله برای دانش آموزان توضیح می‌دهم و برای سؤالات احتمالی آنان نیز جواب قانع کننده ارائه می‌کنم.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، تحقیق دانش آموزی

ضرورت انجام تحقیقات میدانی

مورخ [محقق] نباید فقط به کتابخانه‌ها رفت و آمد کند، بلکه باید بتواند در تماس با مردم، عواطف، هیجانات و تجربه‌های آنان را عمیقاً درک کند. او باید به‌عنوان انسان و شهروند، زندگی را شخصاً تجربه کند و برای بهبود آن پا به پای دیگران مبارزه کند و رنج ببرد. در این صورت، پس از مدتی در خواهد یافت نه تنها هیچ یک از تجربه‌ها و آزمون‌های شخصی وی برای پیشبرد پژوهش‌هایش بی‌فایده نبوده، بلکه در بهبود کیفیت آن نیز مؤثر واقع شده است. هر تاری از وجود او که در تماس با تجربه‌ها و رویدادهای زندگی واقعی به ارتعاش درآمده است، قادر خواهد بود بار دیگر به هنگام مطالعه گذشته، ضمن تماس با تجربه‌های همانند یا دست‌کم مشابه، به لرزش درآید (ایرنه مارو، ۱۳۷۱: ۳۳۴).

چگونگی اجرا

با گذشت سه هفته اول سال تحصیلی، به دانش آموزان اعلام می‌کنم که پژوهش و تحقیق در زندگی و پیشرفت جامعه اهمیت زیادی دارد و باعث تغییر نگرش ما نسبت به جهان می‌شود. خصوصاً تأکید می‌کنم که اگر ما خاطرات بزرگان خویش را که حاوی اطلاعات با ارزشی در زمینه مهارت‌های شخصی و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، فرهنگی جامعه دیروز بوده

است، گردآوری کنیم، کار ارزشمندی انجام داده‌ایم. همچنین سند بلااستفاده مثلاً از ۱۵۰ سال پیش در مورد خرید و فروش گندم یا مصالحه و آشتی بین دو طایفه متخاصم، اشیای تاریخی جالب و کتاب‌ها و مجلات تاریخی قدیمی موارد با ارزشی هستند که با حفظ آن‌ها، هم افتخارات درون خانوادگی و فامیلی شما از نابودی نجات می‌یابد، هم به گسترش تاریخ و فرهنگ غنی محلی خودتان کمک می‌کنید و هم از امتیاز تحقیق برخوردار می‌شوید.

پس از این مقدمه به دانش آموزان می‌گویم که ۴۲ مورد موضوع پیشنهادی برای انجام تحقیق شما در چهار جلسه اعلام می‌شود، درباره هر کدام توضیحی می‌دهم. سپس نحوه اجرای آن‌ها را بازگو می‌کنم و به دانش آموزان می‌گویم اکنون که هر ۴۲ مورد را کاملاً نوشتید و توجیه شدید، یک هفته تا ده روز فرصت دارید موضوع مورد علاقه خود را برای انجام تحقیق اعلام کنید. ضمناً می‌گویم: «بچه‌ها، شما می‌توانید براساس میزان علاقه، امکانات و توانایی خودتان، حتی بیش از یک مورد را کار کنید و این فقط به تصمیم شما بستگی دارد.» پس از اینکه هر دانش آموز یک یا چند موضوع را انتخاب کرد، موضوع یا موضوع‌های مورد نظرش را برایش کاملاً توضیح می‌دهم.

مشکلات احتمالی

بسیاری از پدربزرگان و مادربزرگان و اصولاً مصاحبه شونده‌گان در تحقیقات میدانی، به‌خصوص اگر اولین باری باشد که باید به سؤالاتی از خاطرات گذشته خویش پاسخ دهند، به دلایل زیر از دادن پاسخ شفاف و واقعی خودداری می‌کنند:

۱. گذشت زمان و فراموشی اصل خاطرات

۲. ترس از پیامدها و عواقب ذکر خاطره. ممکن است مصاحبه‌شونده، دوست نداشته باشد دیگران اسرار شخصی او را بدانند.

۳. احتمال اظهار خاطرات له یا علیه شخص یا اشخاص.

۴. رعایت منافع گروهی، حزبی، سیاسی و...

۵. تعصبات ناسیونالیستی، قومی و مذهبی مصاحبه‌شونده.

بعضی از خانواده‌ها هم به رغم اینکه اسناد قدیمی و خانوادگی بسیار زیاد و مهمی در اختیار دارند، به دلیل تعصبات فامیلی، حاضرند آن‌ها را نابود کنند، اما به محققان و مراکز اسناد تحویل ندهند.

پرسش‌های شناسنامه‌ای مصاحبه

به سؤالاتی گفته می‌شود که درباره هویت مصاحبه‌شونده مطرح می‌شوند؛ مانند نام و نام خانوادگی، سن، شغل، میزان تحصیلات، آدرس، شماره تماس، جنس و نسبت وی با محقق. این نوع سؤالات را معمولاً قبل از مطرح کردن سؤالات اصلی از مصاحبه‌شونده می‌پرسند. البته بعضی معتقدند، بهتر است پرسش‌های شناسنامه‌ای در پایان مصاحبه پرسیده شوند؛ زیرا اگر در ابتدای مصاحبه پرسیده شوند، مصاحبه‌شونده به دلایلی که ذکر شد، از دادن پاسخ‌های واقعی و درست (به دلیل احتیاط) طفره می‌رود.

موضوعات پیشنهادی و نحوه اجرای آن‌ها

۱. ذکر خاطرات جالب (تلخ و شیرین) از زبان پدربزرگ یا مادربزرگ و یا یکی از بزرگان فامیلتان

نحوه اجرا: خاطرات زندگی گذشته بزرگان ما خیلی جالب و عبرت‌آموزند و

گاهی مایه تعجب ما می‌شوند. از لابه‌لای همین خاطرات اوضاع اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، و روحیات، ادبیات عامیانه و حتی تاریخ‌های محلی و میراث‌های فرهنگی برای ما روشن می‌شوند.

به بزرگان خویش مراجعه کنید و با طرح سؤال، خاطره‌های جالب آن‌ها اعم از شیرین و تلخ را یادداشت کنید.

۲. داستان قدیمی و محلی از زبان بزرگان فمیل

نحوه اجرا: داستان‌ها علاوه بر اینکه جنبه سرگرمی دارند، اوضاع اجتماعی، وضعیت زندگی، روحیات، رنج‌ها، بیدادگری‌ها، ناجوانمردی‌ها و جوانمردی‌ها، آداب و رسوم، مشکلات و شادی‌های گذشتگانمان را شرح می‌دهند. حتی داستان‌ها گاهی جنبه آموزشی و پرورشی دارند و پیران سال خورده برای اینکه بچه‌هایشان را به‌طور غیرمستقیم آموزش بدهند از زبان داستان استفاده می‌کردند.

به بزرگان خودتان مراجعه کنید و هرگونه داستان قدیمی را که آن‌ها به یاد دارند، با ادبیات خودشان بنویسید، یا آن را ضبط کنید و یا از آن‌ها فیلم بگیرید. ضمناً تایپ کردن داستان خودتان را به هیچ‌وجه به دیگران ندهید اگر نمی‌توانید خودتان تایپ کنید و همان طوری که نوشته‌اید، بیاورید. زیرا گاهی افرادی که داستان شما را تایپ می‌کنند، متأسفانه آن را به اسم خودشان ذخیره و سپس منتشر می‌کنند.

۳. تحقیق کتابخانه‌ای درباره موضوعات کتاب درسی تاریخ

نحوه اجرا: اگر کسی خواست به این روش تحقیق کند، ابتدا باید یک مطلب را از کتاب پیشنهاد دهد؛ مثلاً یک شخصیت، یک قرارداد تاریخی یا یک اصطلاح (مشروطه، پروتستان، شاتن‌ها، و...). سپس به کتابخانه برود و کتاب‌هایی را که (حدود سه کتاب)

به او معرفی می‌کنم، بگیرد و مطلب خویش را از آن‌ها استخراج کند و روی کاغذ بنویسد (البته نحوه گردآوردن مطلب از داخل منابع را به او آموزش می‌دهیم).

۴. اجرای پرسش‌های «اندیشه و جست‌وجو» و جست‌وجوی کتاب درسی تاریخ

نحوه اجرا: در پایان هر درس از درس‌های کتاب تاریخ شما، یک یا چند پرسش تحت عنوان «اندیشه و جست‌وجو» آمده است. چنانچه تمایل دارید، ابتدا آن‌ها را مطالعه کنید و اگر توانایی انجام آن‌ها را دارید، اعلام کنید تا راهنمایی کافی در مورد نحوه اجرای آن ارائه دهم.

۵. خاطراتی از یکدست کردن لباس‌ها و کشف حجاب رضاشاه از زبان بزرگان فمیل

نحوه اجرا: پدر بزرگان و مادر بزرگان ما و شما، هنگامی که رضاشاه دستور یکدست کردن لباس‌ها و کشف حجاب را صادر کرد، احتمالاً جوانانی ۱۴ یا ۱۵ ساله بیش نبوده‌اند. لذا شما به آن‌ها مراجعه کنید و خاطراتشان را در این زمینه با ذکر مشخصات مأمور یا مأمورانی که این طرح را اجرا می‌کردند، احیاناً مقاومت‌های مردمی که در مقابل طرح صورت می‌گرفت و زمان و مکان اجرای طرح، یادداشت کنید. اگر هم عکس یا اعتراض کتبی موجود است، بیاورید. دقت داشته باشید که همه مطالب گفته شده را یادداشت کنید و چیزی را از قلم نیندازید.

۶. ارائه خلاصه کتاب تاریخی (یا یک فصل یا یک بخش) در کلاس به مدت ۲۰ دقیقه

نحوه اجرا: اگر دوست دارید این مورد را انجام دهید، اعلام آمادگی کنید تا به شما یک کتاب تاریخی ساده و کم‌حجم معرفی کنم. شما ضمن مطالعه آن را خلاصه کنید تا پس از هماهنگی و گرفتن وقت، به مدت ۲۰ دقیقه کارتان را در کلاس ارائه دهید. ضمناً هنگام

ارائه کار، کتاب را نیز به کلاس بیاورید.

۷. اجرای نمایش تاریخی در کلاس

نکته: نمایش تاریخی، نوعی بازی تربیتی است و اگر خوب اجرا شود، مفید و آموزنده خواهد بود. موضوع نمایش باید به درس تاریخ مربوط باشد. در حقیقت اجرای نمایش باید کار کتاب درسی را تکمیل کند (کامران مقدم، ۱۳۵۸: ۴۶). نمایش تاریخی علاوه بر جذابیت باید حاوی پیام باشد و با روحیات جوانی دانش‌آموزان مطابقت داشته باشد؛ یعنی شورانگیز و پرهیجان باشد. بنابراین، بهتر است موضوعاتی برای اجرای نمایش تاریخی انتخاب شوند که هم دانش‌آموز را بیشتر به تاریخ علاقه‌مند سازند و خاطره‌ای خوش از کلاس تاریخ در ذهن او به یادگار بگذارد، و هم به سهولت قابل اجرا باشند و دست‌وپاگیر و هزینه‌بر هم نباشند. بهترین موضوع برای این کار ریشه‌های تاریخی ضرب‌المثل هاست؛ برای مثال، ریشه تاریخی ضرب‌المثل‌های «چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی» و یا «خر ما از کرگی دم نداشت».

نحوه اجرا: اگر تمایل دارید کار تحقیقی خودتان را به‌صورت گروهی و در قالب نمایش تاریخی اجرا کنید، باید چهار یا پنج نفر داوطلب شوند و یک گروه تشکیل دهید. پس از تشکیل گروه، دیالوگ و متن نمایش در اختیار شما قرار می‌گیرد (توسط دبیر تاریخ) و شما پس از تقسیم کار آن را طی چند جلسه با هماهنگی مسئولان مدرسه در کلاس تمرین می‌کنید. هنگامی که کارتان آماده شد (قبل از اجرای نهایی در کلاس)، آن را مورد بازبینی قرار دهید و ضعف‌های آن را اصلاح کنید. پس از آن در کلاس در حالی که سایر بچه‌ها در حالت کنفرانس نشسته‌اند و صحنه را آماده کرده‌اید، آن را اجرا کنید. در این میان یک نفر از نمایش فیلم‌برداری کند و پس از اینکه فیلم را میکس کردید، نسخه‌ای از

آن را روی سی دی به عنوان مدرک کارتان تحویل دهید.

۸. ارائه اسناد قدیمی بلااستفاده خانوادگی و خصوصی

نکته: متأسفانه بسیاری از خانواده‌ها به دلیل تعصبات قومی و قبیله‌ای و یا ناآگاهی و پایین بودن سطح فرهنگی، از دادن اسناد بسیار باارزش خانوادگی که برای خودشان هیچ ارزشی ندارد، خودداری می‌کنند. در این مورد دبیر تاریخ باید از دانش‌آموزان بخواهد که اسناد را اسکن کنند و تحویل دهند. قبل از توضیحات اجرایی،

دبیر باید چند سند قدیمی را با حوصله به دانش‌آموزان نشان دهد تا با نمونه کار آشنا شوند. همچنین مثالی از شیوه مراجعه محققان به این اسناد می‌زنیم.

ارزش اسناد خصوصی: اسناد خصوصی با آنکه جزو اسناد روش تحقیق سندی هستند، در روش تحقیق توصیفی نیز به کار می‌آیند. زیرا محقق با مطالعه نامه‌ها و سرگذشت فرد یا افرادی که آن‌ها را مشاهده کرده است، از وضعیت آن‌ها آگاهی عمیق‌تری به دست می‌آورد (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۰۶).

نحوه اجرا: در زمان‌های قدیم بزرگان

نمایش تاریخی، نوعی بازی تربیتی است و اگر خوب اجرا شود، مفید و آموزنده خواهد بود. موضوع نمایش باید به درس تاریخ مربوط باشد. در حقیقت اجرای نمایش باید کار کتاب درسی را تکمیل کند

و نیاکان ما اگر باغی یا زمینی را خرید و فروش و یا مصالحه می‌کردند، روی برگه‌ای می‌نوشتند و ریش سفیدان و معتمدان و گاهی والی و مباشر آن‌را با مهر شخصی مخصوصی که داشتند، تأیید می‌کردند یا ممکن بود فردی از راه دور برای خانواده‌اش نامه‌ای نوشته باشد (هنگام سربازی، تجارت یا زیارت). اگر نوشته‌هایی از این دست در منزل دارید که برایتان کاربرد و ارزش اقتصادی و اداری ندارد، آن‌ها را به مراکز اسناد برای استفاده محققان و پژوهشگران ارائه دهید. اما اگر خود و خانواده‌تان احساس می‌کنید اسناد مذکور به هر دلیلی باید در منزلتان بمانند، لطفاً از آن‌ها اسکن بگیرید و آن‌را تحویل دهید.

۱۰. دفتر حساب بدهکار و پستانکار مغازه و یا فعالیت‌های تجاری پدر بزرگ

نحوه اجرا: دقت و تأمل در قیمت کالاها در یکصد سال گذشته، وضعیت زندگی اقتصادی گذشتگان را برای مارو شن می‌سازد. لذا اگر پدر بزرگتان مغازه‌دار یا تاجر بوده است، می‌توانید دفتر فعالیت‌های اقتصادی وی را برای مطالعه و بررسی قیمت کالاها و تغییرات و افزایش آن‌ها به کلاس بیاورید. در دفاتر بدهکار و پستانکار مغازه‌ها در قدیم نام افراد نیز نوشته می‌شد. حتی تاریخ و روز انجام معاملات را نیز ثبت می‌کردند. مطالعه این دفاتر به ما نشان می‌دهد که وضع اقتصادی مردم چگونه بوده است. در طول یک ماه از چه تاریخی مردم بیشتر شروع به خرید نسبه اجناس از مغازه می‌کردند و مهم‌ترین مایحتاج آن‌ها چه بوده است. همچنین اگر بتوانیم قیمت آن زمان کالاها را با امروز مقایسه کنیم، می‌توانیم میزان افزایش قیمت هر کالا را نسبت به امروز دریابیم و از آن اطلاعات اقتصادی کسب کنیم.

پی‌نوشت

1. book-worm



آموزش تاریخ: رویکردها و چالش‌ها

اکرم علیخانی

دبیر منطقه ۹ شهر تهران

مؤلف: مصطفی مجد

انتشارات رسانش نوین / تهران

چاپ اول / ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۲۲۴ ص

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

همان‌گونه که از نام کتاب پیداست، با توجه به اهمیت روش‌های مناسب آموزش در یادگیری، مؤلف خواستار تغییر رویکرد مدرسان درس تاریخ اعم از معلمان، دبیران و استادان در آموزش است و از آنان می‌خواهد که با استفاده از شیوه‌های مناسب، روح جست‌وجوگری و اندیشیدن نقادانه را در فراگیرندگان تقویت کنند.

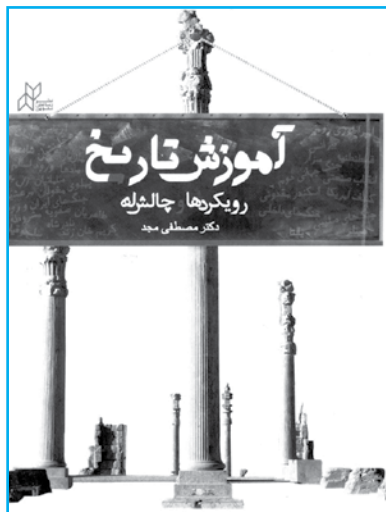
فصل اول کتاب با تبیین اجمالی مبانی نظری آغاز می‌شود. مطالعه تاریخی سیر تحولات آموزشی و دیدگاه‌های گوناگون در تعلیم و تربیت، علاوه بر آگاهی از زمینه‌های فلسفی آن، در شناخت رویکردهایی که صاحب‌نظران آموزشی به‌کار می‌برند نیز مفید است. آموزش دیگر صرفاً رفتن به کلاس درس نیست، بلکه در مسیر تاریخی خود، از یافته‌های جدید علمی و رویکردهای نوین تأثیر پذیرفته است. از آنجا که کتاب مذکور در جست‌وجوی یافتن رویکردهای به‌کار گرفته شده از سوی معلمان و مدرسان درس تاریخ است، در ادامه به رویکردهای جدید آموزشی نگاهی اجمالی شده و مبانی نظری این موضوع مدنظر قرار گرفته است. رهیافتی که نگارنده از منظر آن به موضوع می‌نگرد، حاصل مطالعه و بررسی دیدگاه‌های مبتنی بر روش‌های یادگیری

سستی و جدید است که اهم مبانی نظری آن‌ها در مکاتب ساختارگرایی و رفتارگرایی مطالعه و بررسی شده است. نویسنده در ادامه اشاره‌های اجمالی به این دو نظریه داشته است.

- فصل دوم: پیشینه نظری و عملی - نگاهی به منابع و مراجع کتابخانه‌ای و پژوهشی)

الف) پیشینه نظری

مؤلف در این قسمت اهداف تدریس تاریخ در مدارس را آشنایی دانش‌آموزان با گذشته و گذشتگان، آداب و رسوم ملی و مذهبی، تحولات سیاسی و اقتصادی جهان و مفهوم زمان می‌داند. بنابراین، اگر درس تاریخ به فرهنگ و طرز زندگی مردمان نواحی دانش‌آموزان مربوط باشد و علاوه بر تحولات سیاسی، مسائل فرهنگی و اخلاقی را نیز مورد توجه قرار دهد، برای دانش‌آموزان جالب‌تر و قابل استفاده‌تر خواهد بود. سپس نگارنده مثال‌هایی از



آموزش تاریخ در مقاطع و پایه‌های مختلف و نکاتی در بهره‌گیری از نمایش در تدریس تاریخ و استفاده از اسناد و مدارک تاریخی می‌آورد.

نویسنده برای موفقیت در تدریس تاریخ، راه‌حل‌های زیر را مفید دانسته است:
- آزمایش اشیای تاریخی
- بازدید از پل‌ها و بناهای قدیمی و حتی موزه‌ها یا ساختمان‌های قدیمی که در نقاط مختلف کشور وجود دارند.

- مصاحبه با افراد مسن
- استفاده از منابع خواندنی
- به‌کاربردن پروژه‌های پژوهشی گوناگون

- برقراری رابطه بین اعیاد و مراسم مذهبی و سستی با تدریس تاریخ.
وی سپس اهداف عمومی آموزش تاریخ را در حیطه‌های شناختی و عاطفی بررسی و تجربه‌های خویش را در به‌کارگیری از چند روش عنوان کرده است: روش نمایش؛ روش کنفرانس و تحقیق؛ روش گروه‌بندی؛ روش فعال کردن دانش‌آموزان منفعل؛ آغاز خوشایند تدریس؛ خرید کتاب؛ نگارش مطالب قابل چاپ؛ نمایش فیلم تاریخی.

ب) پیشینه عملی

در این قسمت، نتایج پژوهش‌های میدانی بررسی شده است.
- فصل سوم: تحقیق میدانی: روش‌ها و چگونگی انجام تحقیق شامل: روش و چگونگی انجام تحقیق، جامعه آماری، شیوه نمونه‌گیری، حجم نمونه، ابزار جمع‌آوری اطلاعات، روایی و اعتبار پرسش‌نامه.

– فصل چهارم: توصیف یافته‌های به‌دست‌آمده شامل: ویژگی جمعیت‌شناختی جامعه نمونه، توصیف اطلاعات و داده‌های حاصله، آزمون فرضیه‌های تحقیق، بررسی میزان گرایش معلمان به روش‌های تدریس، بررسی بیشترین روش‌های مورد استفاده

معلمان در تدریس.

– فصل پنجم: نتایج تحقیق. در این فصل که فصل پایانی است، نویسنده نتایج اصلی و فرعی تحقیق را بررسی و پس از بحث پایانی، پیشنهادهای خود را مطرح کرده است.

در مجموع، مؤلف کوشیده است با استفاده از روش‌ها و شیوه‌های مختلف و درگیر کردن افراد گوناگون، از دانش‌آموزان تا معلمان، دبیران و مدرسان تاریخ، گروه‌های آموزش تاریخ، ضمن خدمت و... آموزش این درس را سهل‌تر و ماندگار کند.

دیار سامان:

پیشینه تاریخی، فرهنگ باستانی و اعلام جغرافیایی سامان ساوه

نویسنده: علی اکبر غفاری

مشخصات نشر: تهران، لاهیتا، ۱۳۹۱

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۳۵۰ ص

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

در پیش‌گفتار این مجموعه مؤلف درباره نحوه معرفی تاریخ و فرهنگ روستای سامان، که از توابع شهرستان ساوه است، توضیحاتی می‌دهد. سپس به تاریخ و فرهنگ دیرین این منطقه و پیشینه تاریخی سامان، نگاهی اجمالی می‌کند و درباره نام جاها و وجه تسمیه سامان شرحی می‌دهد. عناوینی که مؤلف در این کتاب به آن‌ها پرداخته است، عبارت‌اند از:

– بان: بان از نواحی کوهستانی سامان است. نام بان‌ها در ایران به «بانو» (خدایانو= آن‌ها) نسبت داده شده است. به دلیل کم‌آبی ایران، همواره آب در این کشور عنصر ارزشمندی به‌شمار می‌رفته و ایزدآب از طرف آن‌ها برای مردم ایران شرایط مناسبی را فراهم می‌کرده است. از این رو اکثر نام مکان‌ها و چشمه‌های بان، از القاب و عناوین آن‌ها برخوردارند، از جمله: باینک، اون‌دره، قری بابا، سیازر، قره‌گول، خون‌دره، مراددره، آستانه، نبی‌قلومو، خوشو، کرّیه، دوقیه و زهلی‌چال.

– افسانه چوپان: لاتارچین

– باغستان: به مجموعه باغ‌های حواشی رودخانه در شمال روستای سامان «باغستان» گویند. مکان‌های حواشی باغستان عبارت‌اند از:

زوربه، تاباقیه، یومروقیه، قدمگاه، میرگ ائوی، دورسون، آق‌دره، تاتاباغی، شیخ مرنکی. قازان‌بیگ.

– مؤلف در قسمتی از کتاب از هزار و رگه که یکی از کشتزارهای آبی و مهم روستای سامان است و جوی‌های متعددی از آن به زمین‌های اطراف تعبیه شده است نام می‌برد. سپس در مورد دره‌های این مکان به نام‌های بیزارد، بی‌بر، باغ‌زنگان، گوی، یال و گلوبند توضیحاتی می‌دهد.

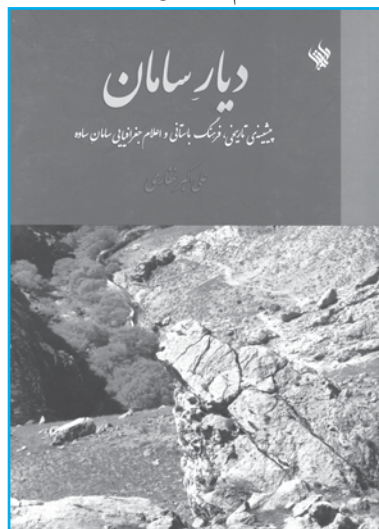
– مینرآوا: نام دشتی است در سامان.

نگارنده پس از توضیح در مورد مکان و علت نام‌گذاری آن، مکان‌های اطراف مینرآوا را معرفی می‌کند که عبارت‌اند از: خانقاه، نشانگاه، خرابه، سلطان‌تپه و یارتپه.

در بخش بعدی، نویسنده اماکن جغرافیایی و تاریخی سامان را ذکر می‌کند. این مناطق عبارت‌اند از: آق‌دریند، قارا دریند، آرته، زرد، خنزول، گیل‌دره، زاغه‌دره، مکتب‌خانه، سرلان‌قوش، گلک، آغالک، لادره، بابااحمد، باغ‌درامورز، آق‌راهنک، فخره‌بوران، شیولی، چتل‌داشی، ناوگچن، لولک‌دره، مزباغی، چم، هلوچی، قاراباغی، کوچک‌قصبه، آراباغی، لشگان، ساری‌قیه، خردلر، چپ‌دره، قلعه لی‌دوشن، هجیب‌دوزداغوتان، ساری، کولکان‌دوزی، نوروشا، گشین، آسکین، بیات، گل‌زر، سالان‌دوز، خرقان، غرق‌آباد، مزدقان و نوربان.

در انتهای کتاب، یادمان‌های فرهنگ باستانی منطقه و پاره‌ای از واژه‌های رایج در سامان ذکر شده است.

در تقسیم‌بندی کتاب مذکور فصل‌بندی مناسبی صورت نگرفته است اما مؤلف از ۲۱۳ منبع در نگارش سودجسته است که اغلب کتاب‌هایی غنی هستند. همچنین، پس از نام‌نامه‌ها در ضمیمه کتاب، تصاویر و نقشه‌های مناسبی از منطقه سامان گنجانده شده است.



سیراف، بندری کهن

بهرام شفیعی
دبیر تاریخ دشتستان

اشاره

تجارت یکی از مسائلی است که همواره از نظر اقتصادی برای دولت‌ها اهمیت زیادی داشته است. با توجه به اهمیت تجارت در رشد اقتصادی دولت ساسانی، آنها پس از تأسیس سلسله خود، در کناره خلیج فارس بندری ایجاد کردند. سیراف یکی از این بندرهاست که تا قرن‌های چهارم و پنجم هجری نیز اهمیت خود را حفظ کرده بود. سیراف هم به لحاظ ارتباطی و هم به دلیل تجاری، برای ساسانیان اهمیت داشته است. در این مقاله به وضعیت سیراف در دوره ساسانی و یافته‌های باستان‌شناسی این بندر در دوره ساسانیان می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: سیراف، ساسانیان، بندرهای دوره ساسانی.

بندر سیراف



سیراف در دوره ساسانیان

بندر سیراف در فاصله ۲۴۰ کیلومتری شرق بندر بوشهر و ۳۵ کیلومتری جنوب شرقی کنگان و در ساحل خلیج فارس قرار دارد. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰ متر است. (اسماعیلی جلودار، ۱۳۸۸: ۲۷۳). در ۲۷ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه طول شرقی (عباس اقبال، ۱۳۲۴: ۷). و در باریکه‌ای به طول ۴ کیلومتر و عرض نزدیک به ۷۰۰ متر، میان کوه و دریا، قرار گرفته است. این بندر تا قبل از ۱۳۸۴ خورشیدی از روستاهای تابعه کنگان بوده ولی اکنون به شهر تبدیل شده است (اسماعیلی جلودار، ۱۳۸۸: ۲۷۳).

بندر سیراف از جمله مراکز حضور ساسانیان در کناره‌های خلیج فارس است و یکی از مراکز تجاری ساسانیان و نقطه اتصال نواحی داخلی ایران و دولت‌های خارجی به‌شمار می‌رفته است. سیراف قدیم از شهرهای ولایت اردشیر خرّه بود که در حال حاضر ویرانه‌های آن نزدیک بندر طاهری کنونی قرار دارد (شواتس، ۱۳۷۲: ۹۰).

در مورد نام اصلی و ریشه نام سیراف نظرهای متفاوتی داده شده است. در همه کتاب‌های مسالک و ممالکی که در نخستین سده‌های هجری نوشته شده، نام این بندر بزرگ را به صورت «سیراف» می‌بینیم (سمسار، ۱۳۵۷: ۲۴). در مورد دیگر نام‌ها و ریشه این کلمه، گروهی معتقدند که نام فارسی قدیم سیراف، «شیلاو» بوده که لهجه دیگری از سیراف است. شیلاو و جزء اول این

نام یعنی شیل همان است که هنوز در شمال ایران یعنی در سواحل دریای مازندران به آب‌های مایه‌دار اطلاق می‌شود و جمع آن را شیلات می‌گویند (اقبال، ۱۳۲۴: ۷).

در کتاب «معجم‌البلدان» نیز از سیراف نام برده شده است. یاقوت حموی در این باره اعتقاد دارد که وقتی کیکاوس به آسمان صعود کرد، خداوند به باد دستور داد وی را در زمین فرود آورد. پس از سقوط در سیراف وی از خداوند شیر و آب طلب کرد تا بپاشد، باد نیز شیر و آب به وی داد؛ لذا بعدها این مکان را «شیرآب» نامیدند و آن نام بعدها به سیراف تغییر یافت (سمسار، ۱۳۵۷: ۲۴). بنابراین، «شیلو» یا «شیلاف» صورت دیگری از سیراف است که در گویش محلی مردم جنوب ایران آب به «او» یا «اف» تبدیل شده است. در مورد واژه شیل نیز باید گفت واژه‌های فارسی است و چنانکه یاد شد، جمع آن شیلات است. در بعضی نوشته‌ها

به «شیراو» یا «شیرآب» نیز برمی‌خوریم. در حقیقت شیر و سیرهای به کاررفته در نام‌های یاد شده، همگی در آغاز «اردشیر» بوده است، مثل ریشهر که ریواردشیر و بردسیر که برداردشیر بوده است. بنابراین، «شیر» به کار رفته در نام «شیرآب» نیز از همین دسته است، یعنی نام نخستین سیراف باید «اردشیرآب» باشد.

سابقه بندر سیراف به دوره ساسانیان و شاید قبل از آن می‌رسد، اما اوج شهرت آن در اواخر دوره ساسانی تا قرن پنجم هجری قمری است. سیراف بندر تجاری شاخص ایرانیان در خلیج فارس، مرکز تجمع ادیان گوناگون، و مرکز دریانوردی ایرانیان در خلیج فارس، در طول تاریخ در کانون توجه مورخان و محققان ایرانی و غیرایرانی قرار گرفته است.

پس از روی کار آمدن ساسانیان، پادشاهان این سلسله سعی کردند بنادری را برای ارتباط با مناطق داخلی پارس و ایجاد رابطه اقتصادی با دولت‌های دیگر ایجاد کنند. بندر سیراف نیز از شهرهایی بود که برای ارتباط با نواحی داخلی پارس ایجاد شد. این شهر بندرگاه اصلی فیروزآباد، نخستین پایتخت ساسانیان و آسان‌ترین راه ارتباط این شهر و ساحل بوده است. از آنجا که حیات اقتصادی این بندر به شدت به مسیر تجارت منتهی به فیروزآباد وابسته بود، احتمال می‌رود که اردشیر بابکان سیراف را به‌منظور بهره‌مندی از سود سرشار تجارت دریایی مورد توجه قرار داده باشد. بسیاری از محققان معتقدند دژ سیراف را شاپور دوم ساسانی به منظور تقویت مواضع تدافعی ساحل

خلیج فارس در قبال تعرضات اعراب بنا کرده است (وایتهاوس و ویلیامسن، ۱۳۵۵: ۲۳). به هر حال، به نظر می‌رسد سیراف نقطه ارتباط و اتصال با فیروزآباد و نواحی داخلی فارس بوده است.

مهم‌ترین سندی که در مورد ارتباط سیراف با فیروزآباد در دست است، جاده سنگ‌فرشی است که **لویی واندنبرگ** در ۱۳۳۸ خورشیدی آن را کشف کرده است (مصطفوی، ۱۳۵۷: ۵۱۸). ساسانیان با احداث این جاده، شهر سیراف را به فیروزآباد ارتباط داده بودند. این راه نزدیک‌ترین مسیر از طریق شهر گور یا فیروزآباد امروز به سیراف بوده است. جاده مزبور مستقیماً از فیروزآباد به خلیج فارس می‌رفت و از کنار سیاه، دهرام، میان‌دشت، دزگان و جم به طرف سیراف امتداد می‌یافت. طول این راه ۲۵۰ کیلومتر بود و فقط با قاطر قابل عبور بود. این جاده برای ساسانیان خصوصاً از لحاظ اقتصادی اهمیت داشت، زیرا از طریق آن ارتباط تجارت از

در سده‌های نخستین اسلامی نیز بندر سیراف

یکی از بنادر مهم خلیج فارس بود که در

متون به عنوان مرکز تجارت ایران در سواحل

خلیج فارس معرفی شده است. تقریباً اکثر

محققان سده‌های نخست هجری به توصیف

آن پرداخته و آن را یکی از بنادر مهم جهان

دانسته‌اند که به خصوص کشتی‌های پارسی،

چینی و هندی در آن به کار واردات و

صادرات کالامی پرداختند

راه دریا با داخل کشور تأمین می‌شد. این جاده تا قرن دهم میلادی راه تجاری بوده است (مصطفوی، ۱۳۵۷: ۱۰۴). اصطخری مسافت شیراز تا سیراف را ۶۸ فرسنگ (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۱۵) و ابن حوقل این مسافت را ۶۰ فرسنگ (۱۳۶۶: ۵۲) ذکر می‌کنند. بقایای یک آتشکده و سه کاروان‌سرای دیگر دوره ساسانی را نیز در کنار راه مزبور مشاهده کرده است. تمام این کاروان‌سراها بر سر راه بازرگانی فیروزآباد به سواحل خلیج فارس [سیراف] بوده است (مصطفوی، ۱۳۵۷: ۵۱۸).

در بررسی اوضاع ایران در دوره ساسانیان مشاهده می‌کنیم که اواسط این دوره با اوج عظمت اقتصادی ایران، خصوصاً در قرن ششم میلادی، مصادف است. در این دوره، ایران به عنوان میانجی اقتصادی، به دادوستد با چین و هند می‌پرداخت. از آنجا که پایتخت ایران شهر تیسفون نزدیک دریا بود، لذا آسان‌ترین راه برای دادوستد با چین و هند راه دریایی بود که به تیسفون ختم می‌شد. در واقع، ایران میانجی کالاهای رومی بود که در بندرهای شرقی مدیترانه به زمین نهاده می‌شدند و از راه‌های خود گذرانده و پس از بارگیری از بندرهای جنوبی ایران، راهی چین و هند می‌شدند. از این‌رو، بندرهای جنوبی ایران در کناره خلیج فارس به سرعت گسترش یافتند (اسدپور، ۱۳۸۴: ۲۲۶). در واقع، کانون بازرگانی و تجارت در خلیج فارس، سیراف بود. در این دوره بندر سیراف نه فقط رفت و آمد تجار و دریانوردان از همه ملل آزاد بود بلکه همگان از حقوق یکسان برخوردار بودند (اسدپور، ۱۳۸۴: ۲۲۶). مورخان و جغرافی دانان ترکیب جمعیتی سیراف را مشخص نکرده‌اند، اما معلوم است که ایرانی‌ها، اعراب، یهودی‌ها، هندی‌ها و سایر گروه‌ها از جمله آفریقایی‌ها جمعیت آن را تشکیل می‌دادند (معصومی، ۱۳۷۴: ۲۶).

در دوره بهرام دوم و قدرت‌گیری کرتیر، کهدین زرتشتی گسترش زیادی یافت، بهرام دوم تصمیم گرفت دست گروه‌های مخالف خود را از خلیج فارس کوتاه کند. از جمله این گروه‌ها پالمیریان بودند که از دوران پارتیان تا این زمان در جزیره خارک ساکن شده بودند و تجارت در خلیج فارس را در دست داشتند. به همین دلیل، بهرام دوم تصمیم گرفت دست آنها را از خارک و خلیج فارس کوتاه کند؛ لذا بندر سیراف را که در فاصله دو پایتخت قرار داشت، تقویت کرد. وی با این اقدام توانست توجه دریانوردان و کشتی‌رانان و بازرگانان دریایی را از آفریقا تا خاور دور و هندوستان و دریای احمر و مصر به سیراف معطوف کند (سرافراز، مجموعه مقالات، ۵۵-۵۴).

در زمان شاپور دوم نیز تجارت گسترش زیادی یافت تا آنجا که کالاهای ایران در چین از شهرت خاصی برخوردار بودند؛ از جمله: قالی‌های بابلی، مرواریدها و خشکبار سیرافی. شواهد تاریخ

و باستان‌شناسی دریایی جدید نیز گواه خوبی بر رونق تجارت دریایی بین ایران و چین در دوره ساسانیان [خصوصاً دوره شاپور دوم] است (وثوقی، ۱۳۸۴: ۷۶).

به نظر می‌رسد سیراف در دوره ساسانی بندر تجارت مشهوری بوده است. به علاوه، به عنوان نقطه اتصال خلیج فارس و فیروزآباد و نواحی داخلی پارس اهمیت داشته است.

در سده‌های نخستین اسلامی نیز بندر سیراف یکی از بنادر مهم خلیج فارس بود که در متون به عنوان مرکز تجارت ایران در سواحل خلیج فارس معرفی شده است. تقریباً اکثر محققان سده‌های نخست هجری به توصیف آن پرداخته و آن را یکی از بنادر مهم جهان دانسته‌اند که به خصوص کشتی‌های پارسی، چینی و هندی در آن به کار واردات و صادرات کالا می‌پرداختند.

مسعودی، اصطخری، مقدسی، یاقوت حموی، ابن بلخی و دیگر مورخان و جغرافیایان هر کدام توصیفی از این بندر زیبا و پررونق بازرگانی داشته و از بناها و ثروت مردمان آن سخن گفته‌اند. آنها موقعیت، ویژگی و شرایط سیراف را در آثار خود آورده‌اند. در اینجا به بعضی از نوشته‌های این مورخان و جغرافیایان اشاره می‌کنیم. ابن خلدون در اثر خود از شهر سیراف و نجیرم در شمال هرمز نام می‌برد (ابن خلدون، ۱۳۷۴: ۱۱۵).

اصطخری در مورد سیراف چنین می‌گوید: «سیراف شهری بزرگ است از اعیان شهرهای پارس، و در آنجا کشت و کشاورزی نباشد و آب از دور برسد» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۳۶). وی در مورد کالاهای موجود در سیراف چنین می‌گوید: «از سیراف متاع زیاد خیزد، چون عود، عنبر، کافور، و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و پلپل و صندل و تمامت بوی‌های خوش و داروها...» (همان، ۱۳۴: ۱۳۴) و در ادامه در مورد مردم سیراف چنین ذکر می‌کند: «مردم سیراف توانگر بودند و دارایی خود را از تجارت دریا جمع می‌کنند» (همان، ۱۴۵: ۱۴۵). در حدود العالم نیز در مورد سیراف چنین آمده است: «سیراف شهری بزرگ و گرمسیر است. هوای درست دارد و جای بازرگانان است و بازارگاه پارس است...» (ستوده، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

مسعودی نیز بسیاری از بازرگانان و دریانوردان سیراف را نام می‌برد که از خلیج فارس تا «نانفوی چین» در حال رفت و آمد و بازرگانی بوده‌اند و اطلاعات فراوانی از دریا داشته‌اند (مسعودی، ۱۳۵۶: ۱۰۵).

ابن حوقل نیز در اثر خود سیراف را شهر بزرگی می‌داند. وی این شهر را از اردشیر خوره می‌داند و آن را از شهرهای بزرگ آن پس از شیراز می‌شمارد و وسعت آن را در حدود شیراز ذکر می‌کند. همچنین، وصفی نیز از خانه‌های مردمان سیراف می‌کند که نشان‌دهنده رفاه ساکنان آن است. وی اهالی آنجا را بازرگان معرفی می‌کند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۵۱).

● قلعه سوریانج (سوریانج)

در جریان کاوش‌های فصل ششم باستان‌شناسی در سیراف که در فاصلهٔ آبان تا اسفند ۱۳۵۱ صورت پذیرفت، در زیر پایه‌های مسجد سیراف، آثار قلعه‌ای از دورهٔ ساسانی آشکار شد (وایت هوس، ۵۳: ۲۲۳). به نظر می‌رسد این قلعه همان قلعه‌ای باشد که بلاذری در کتاب خود از آن به سوریانج یا شهریاچ نام برده است. بلاذری در ادامه به فتح قلعه توسط اعراب اشاره می‌کند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۶).

در جریان کاوش‌های وایت هوس در بخش شمال شرقی مسجد، قسمت ورودی و برج‌های قلعه مشخص گردید. سکه و سفال‌های یافت شده در این محل ساسانی بودن قلعه را ثابت

ابن البلخی نیز در فارس‌نامه سیراف را شهری بزرگ، آباد و پر نعمت می‌داند. از مال زیاد آن در روزگار خلفا یاد می‌کند که به علت داشتن عطر و بوی خوش و کافور و عود و سندل و مانند آن بوده است (ابن البلخی: ۱۳۶). مقدسی نیز ضمن شرح در مورد سیراف، این شهر را طرف تجارت چین معرفی می‌کند و آن را درگاه چین می‌نامد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۲۳).

بلاذری در اثر خود «فتوح البلدان» از قلعهٔ سوریانج ساسانی نام برده است. وی می‌نویسد: «یکی از اهل فارس مرا گفت دژ سوریانج می‌گفتند و تازیان آن شهر را شهریاچ خواندند» (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۶).

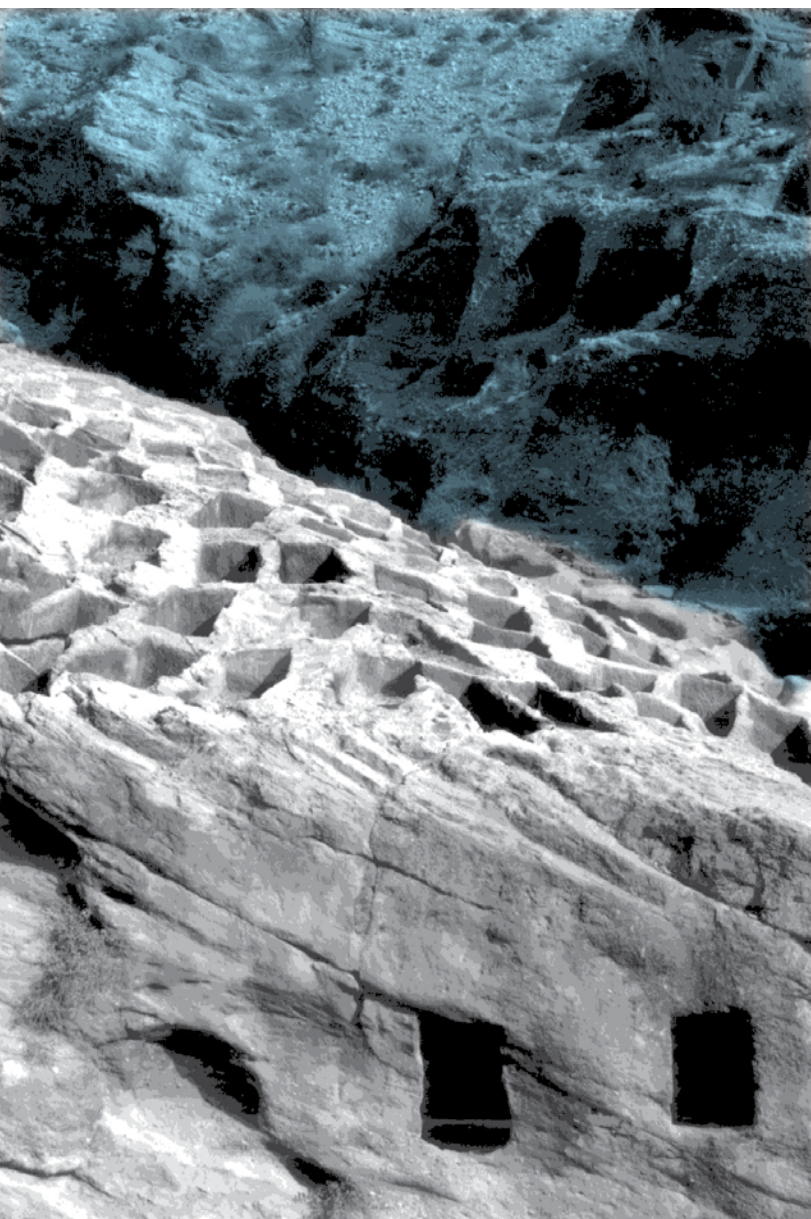
یکی از محققان خارجی نیز که به سیراف اشاراتی کرده **لسترنج** است. وی از قول مورخان اسلامی، سیراف را بزرگ‌ترین بندر ایران در خلیج فارس می‌داند و اشاره می‌کند تمام کالاهایی که از طریق دریا وارد می‌شد، از آن بندر توزیع می‌گردید. امتعهٔ نفیس و کمیاب هندی که در زبان عربی آنها را مجموعاً «نوبهار» می‌گفتند به آنجا وارد می‌شد (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۱۴).

باتوجه به نوشته‌های مورخان می‌توان استنباط کرد که سیراف از دورهٔ ساسانیان تا قرون نخستین اسلامی آباد بوده و همواره به عنوان بندری بازرگانی و مرتبط با دیگر سرزمین‌ها اهمیت داشته است.

قدرت سیراف در دورهٔ ساسانیان با ظهور اسلام و حملهٔ اعراب به سر رسید. ساسانیان در این زمان قدرت گذشتهٔ خود را از دست داده بود و با حملهٔ اعراب به ایران سقوط این دولت مسلم شد. در ادامهٔ فتوحات اعراب در ایران، نوبت به فارس و ریشهر (بوشهر) رسید. پس از فتح ریشهر (بوشهر)، اعراب متوجه سیراف شدند و درصدد فتح آن برآمدند. فتح سیراف بین سال‌های ۲۸ و ۲۹ هجری قمری اتفاق افتاده است. ظاهراً پس از فتح مجدد استخر در سال ۲۹ هجری قمری، اعراب سیراف را فتح کردند (یاحسینی، ۱۳۸۴: ۲۶). شهر سیراف در مقابل هجوم و محاصرهٔ اعراب مدت یک ماه مقاومت کرد، اما پس از آن تسلیم شد و به دست مسلمانان افتاد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۶). با سقوط شهر، تسلط ساسانیان نیز بر این شهر از بین رفت، اما سیراف به‌زودی عظمت خود را بازیافت و در چهار قرن نخستین اسلامی، شهرتی بیشتر از دورهٔ ساسانی یافت و مرکزی برای تجارت و دادوستد بازرگانان ایرانی و دیگر دولت‌ها شد.

یافته‌های باستان‌شناسی دورهٔ ساسانیان در سیراف

طی چندین فصل کاوش در سیراف بناها و سکه‌هایی مربوط به دورهٔ ساسانی به‌دست آمد که به معرفی و توصیف آنها می‌پردازیم.



گور دخمه‌های درهٔ لیر

می‌کند. این قلعه در ابعاد 63×63 متر و مصالح آن شامل قلوه‌سنگ و ملاط ساروج بوده است (اسماعیلی جلودار، ۱۳۸۸: ۲۷۶). کاربرد این قلعه نظامی نبوده و با تجارت دریایی سیراف مرتبط بوده است و نمی‌تواند قلعه حفاظتی یا محلی برای زندگی حاکم یا والیان بوده باشد (پیشین).

● قلعه لگ‌لوگه

این قلعه در شمال شرقی بندر طاهری، روی تپه‌ای مشرف به دریا قرار گرفته و از نظر استراتژیک به ورودی سیراف مشرف است. قلعه لگ‌لوگه شامل مجموعه‌ای از بقایای ساختمانی در دو بخش شرقی و غربی است. بخش شرقی قلعه آسیب بیشتری دیده و تنها

در بخش شرقی را برعهده داشته است. با توجه به اینکه سفال‌های شاخص مربوط به زمانی خاص از این قلعه به دست نیامده، تعیین تاریخ‌گذاری مشکل است، اما نوع پلان و مصالح و طاق‌های این قلعه به قلعه‌های ساسانی شباهت زیادی دارد. نوع معماری قلعه، به خصوص طاق‌های گهواری آن، با دیگر قلعه‌های ساسانی قابل مقایسه است (اسماعیلی جلودار، ۱۳۸۸: ۲۷۸).

● قبور صخره‌ای

در قسمت شمال غربی سیراف تنگی وجود دارد که به تنگ لیر (لیل) معروف است. لیر از نام درخت بزرگی گرفته شده که در تنگه وجود داشته و به زمین‌های شیلاو مشرف است (معصومی،



چاه‌های دره لیر

یکی از عجیب‌ترین آثار

تمدنی سیراف، چاه‌های

عمیقی است که در دره

لیر و روی ارتفاعات به‌طور

خارق‌العاده حفر شده

است. تعداد این چاه‌ها در

این دره ۷۰ حلقه است.

عمق آنها بین ۴۰ تا ۸۰ متر

و قطرشان ۱/۱۰ متر است

(۱۳۷۴: ۱۱۱).

در این تنگه و اطراف آن قبور صخره‌ای فراوانی وجود دارد که بی‌نظیرترین آثار سنگی جهان به‌شمار می‌رود و به تمدن سیراف تعلق دارد. تعداد این قبور به حدی است که شمارش آنها امکان‌پذیر نیست. این قبور در شش قسمت تنگه دره لیر به صورت نامنظم و روی ارتفاعات صخره‌ای و کوهستان پراکنده‌اند (وایت هوس، ۱۳۸۴: ۱۴۱). طول این قبور آنها $2/10$ متر و عرضشان نیم متر و عمق آنها ۴۰ تا ۶۰ سانتی‌متر است که در بعضی مواقع تا ۸۰ سانتی‌متر نیز می‌رسد. جهت آنها بیشتر شرقی - غربی و خارج از قاعده قبور مسلمانان است. به نظر می‌رسد در بخشی از این قبور،

بقایای پی ساختمان قابل مشاهده است. بخش غربی قلعه سالم‌تر و شامل مجموعه اتاق‌هایی است که در دو اشکوبه ساخته شده‌اند. در این بخش، حداقل بقایای پنج اتاق سالم دیده می‌شود و مابقی بخش‌ها به صورت نیمه ویران است. مصالح ساختمانی به کار رفته در این قسمت شامل سنگ‌های نیمه‌تراش و قلوه‌سنگ‌های رودخانه و ملاط گچ و آهک است. بنای اصلی قلعه در دو طبقه ساخته شده است. طبقه اول که ابعاد آن 10×9 متر است تا حدودی سالم مانده و از طبقه دوم تنها زوایای دیوارها به همراه کف فضاهای مرتبط با آن مشاهده می‌شود (همان، ص ۲۷۸). این بنا احتمالاً دژی نظامی بوده و وظیفه محافظت از سیراف

آیین تدفینی به سور نور لحاظ گردیده است؛ زیرا جهت بعضی از قبور رو به نور است (مصطفوی، ۱۳۵۷: ۴۸۱). در گورستان شعاب بوشهر نیز قبرهایی وجود دارد که احتمالاً این شیوه تدفین در آنها رعایت شده است.

وایت هوس معتقد است که این قبرها به قرون اولیه اسلامی و تازه مسلمانانی مربوط است که هنوز جهت قبله را در این منطقه نمی دانستند (وایت هوس ۱۳۵۳: ۱۴۱). اعتقاد علی اکبر سرافراز بر این است که این قبور در راستای اهداف مذهب زرتشت آماده شده اند. آنها برای جلوگیری از آلودگی آب و خاک، بر طبق شریعت زرتشت، به حفر استودان‌هایی عمیق اقدام کرده اند که جنبه دخمه داشت و پس از متلاشی شدن گوشت جسد، استخوان‌ها در بخش تحتانی این قبور به صورت پراتیک جمع می شد. این قبرها را ساسانیان با اهداف مذهبی و کاملاً هدفمند حفر کرده اند (سرافراز، ۱۳۸۴: ۶۱).

● دخمه‌های دره لیر

در دامنه کوه سیراف، دخمه‌ها و غارهای کوچکی وجود دارد که برای دیدن بعضی از آنها باید از نردبان استفاده کرد. گشادی بعضی از دخمه‌ها بسیار اندک و ناچیز است و در بیش از ۱/۲۵ متر نیست و عموماً در یک سطح طاقچه سنگی بنا شده اند. این غارها را می توان به سه گروه تقسیم کرد: اول دخمه‌های شرقی که در شمال قلعه طاهری و شرق تل گنبد قرار گرفته اند. دوم، غارهای شمالی تل گنبد و سوم گروه غارهای غربی واقع در ارتفاعات غربی تل گنبد (اقتداری، ۱۳۷۵: ۳۹۳-۳۹۰).

سیرافی‌ها به زبان محلی به این دخمه‌ها خانه گوری (خانه گیری) می گویند و عقیده دارند گبرهایی که در گذشته در سیراف ساکن بوده اند، مردگانشان را در این دخمه‌ها جای می داده اند تا در مجاورت هوا پوسیده یا طعمه حیوانات وحشی و لاشخورها شوند. هر یک از این غارها در داخل به دو یا چند دخمه ساروجی که غالباً سقف‌های سنگی دارند، راه دارد. گویا در گذشته کف آنها از خاک نرم و استخوان پوسیده انسان پوسیده بوده است (طیاب، ۱۳۸۵: ۵۶-۵۵).

در ارتفاعات مشرف به بندر طاهری و سمت شرق آن، آثار دیواری است که تا ارتفاع حدود ۳۰ متر از سطح دریا امتداد دارد (اقتداری، ۱۳۷۵: ۳۸۳). این ساختمان به چهار طاقی معروف است. این نقطه در حقیقت محلی برای نیایش و آتشکده‌ای در دوران ساسانی بوده است (اقتداری، ۱۳۷۵: ۳۸۳). احتمالاً این آتشکده همراه با ساختمان‌های مجاور خود که امروزه در اطراف این سکو جای دارند، شامل انبارهای هیزم، روغن، عطرها و معطر برای مراسم مذهبی و بخورهای گیاه‌درمانی و محل زندگی موبدان،

مجموعه‌ای را تشکیل می داده است. در اطراف سکوی سنگی، در داخل سنگ، جدول‌هایی برای انتقال آب تعبیه شده است. آب انبار و چاه آبی نیز در فاصله کوتاهی از این چهارطاقی، در سنگ خارا، تعبیه شده است (نبی‌پور، ۱۳۸۶: ۴۰).

● چاه‌های دره لیر

یکی از عجیب‌ترین آثار تمدنی سیراف، چاه‌های عمیقی است که در دره لیر و روی ارتفاعات به طور خارق‌العاده حفر شده است. تعداد این چاه‌ها در این دره ۷۰ حلقه است. عمق آنها بین ۴۰ تا ۸۰ متر و قطرشان ۱/۱۰ متر است. روی دهانه چاه‌ها حلقه‌ای سنگی با دو سوراخ تعبیه شده که از آنها برای نگه داشتن چرخ چاه استفاده می شده است (وایت هوس، ۱۳۵۳: ۱۴۱). گمان می رود عمر بسیاری از این چاه‌ها به قبل از قرون نخستین اسلامی [ساسانیان] برسد (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

● سکه‌های ساسانی

طی شش فصل حفاری در سیراف بین سال‌های ۱۹۶۶ تا اوایل ۱۹۷۳ م. تعداد ۹۴۹ سکه و خرده سکه در سیراف کشف شد (قاسم بیگلر، ۱۳۸۵: ۱۹). سکه پارس ۱ عدد، سکه رومی ۲ عدد، سکه بیزانسی ۳ عدد، سکه نامطمئن پارتی ساسانی ۴ عدد، سکه ساسانی ۳۳ عدد، سکه ساسانی یا عرب ساسانی ۳ عدد، سکه اموی ۳۷ عدد، سکه امویان اسپانیا ۱ عدد، سکه عباسی ۷۹ عدد، سکه اموی یا عباسی ۱۳۹ عدد، سکه بانتجوری ۱ عدد، سکه آل‌بویه ۷ عدد، سکه قراخانی ۱ عدد، سکه قبل از سلجوقیان نامطمئن ۱۱ عدد، سکه سلغوری ۱۲ عدد، سکه ایلخانی ۲۳ عدد، سکه آل‌مظفر ۱ عدد، سکه نامطمئن مغولی ۱۳ عدد، سکه تیموری ۳ عدد، شاهان ایرانی ۸ عدد، ضرب‌های محلی بدون نام ۲۷ عدد، سکه مسقط و عمان ۴ عدد، سکه زنگبار ۱ عدد، سکه هندوستان ۱ عدد، سکه یمن ۱ عدد، سکه اسلامی نامطمئن ۱ عدد، نشان ۱ عدد، سکه چینی ۷۰ عدد و ۴۷۰ سکه‌ای که تشخیص داده نشده است (همان، ص ۴۹۰).

از روی سکه‌های ضرب شهر سیراف به این نتیجه می‌رسیم که اوج رونق این شهر از اوایل ساسانیان تا اواخر دولت آل‌بویه بوده است.

منابع

۱. ابن حوقل. صوره‌الارض (سفرنامه این حوقل). ترجمه و توضیح جعفر شعار. تهران. امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۶۶.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان. مقدمه ابن خلدون (جلد اول). ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۷۴.
۳. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسن. مروج الذهب و معادن الجواهر (جلد اول).



برگ اشتراک مجله‌های رشد

نحوه اشتراک:

شما می‌توانید پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سهراب آزمایش کد ۳۹۵، در وجه شرکت افست از دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد؛ نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی.
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی (کپی فیش را نزد خود نگاه دارید).

نام مجلات در خواستی:

.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

نام و نام خانوادگی:

.....

تاریخ تولد:

.....

تلفن:

.....

نشانی کامل پستی:

.....

استان: شهرستان: خیابان:

شماره فیش: مبلغ پرداختی:

پلاک: شماره پستی:

♦ در صورتی که قبلاً مشترک مجله بوده‌اید، شماره اشتراک خود را ذکر کنید:

.....

امضا:

- نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱
- وبگاه مجلات رشد: www.roshdmag.ir
- اشتراک مجله: ۰۲۱-۷۷۳۳۶۶۵۶/۷۷۳۳۵۱۱۰/۷۷۳۳۹۷۱۳-۱۴

- ♦ هزینه اشتراک یکساله مجلات عمومی (هشت شماره): ۱۲۰۰۰۰ ریال
- ♦ هزینه اشتراک یکساله مجلات تخصصی (چهار شماره): ۸۰۰۰۰ ریال

- ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تصحیح محمد فروزان. تهران. سروش. چاپ دوم. ۱۳۶۴.
 ۵. اسدیپور، حمید: «جایگاه و اهمیت سیراف در درک گفتمان اسلامی و دیاسپورای ایرانی. مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی سیراف (جلد اول): به اهتمام عبدالکریم مشایخی و غلامحسین نظامی. بوشهر. انتشارات بوشهر. چاپ اول. ۱۳۸۴.
 ۶. اسماعیلی جلودار، محمداسماعیل. گزارش گمانه‌زنی به‌منظور لایه‌نگاری در بندر باستانی سیراف خلیج فارس. بوشهر. مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی. ۱۳۸۸.
 ۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. المسالک و الممالک. کوشش ایرج افشار. تهران. شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی. چاپ سوم. ۱۳۶۸.
 ۸. اقبال، عباس. سیراف قدیم. مجله یادگار. شماره ۴. آذر ۱۳۲۴.
 ۹. اقتداری، احمد. آثار شهرهای باستانی سواحل خلیج فارس و دریای عمان. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. چاپ دوم. ۱۳۷۵.
 ۱۰. ایوانف، م.س. و...: تاریخ ایران باستان. ترجمه سیروس ایزدی و حسن تحویلی. تهران. انتشارات دنیا. ۱۳۵۹.
 ۱۱. حدودالعالم من المشرق الی المغرب. به کوشش منوچهر ستوده. انتشارات طهوری. ۱۳۶۳.
 ۱۲. سرفراز، علی‌اکبر. «سیراف»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی سیراف. جلد اول. به اهتمام عبدالکریم مشایخی و غلامحسین نظامی. بوشهر. انتشارات بوشهر. چاپ اول. ۱۳۸۴.
 ۱۳. سمسار، محمدحسن. جغرافیای تاریخی سیراف. تهران. انجمن آثار و مفاخر ملی. ۱۳۵۷.
 ۱۴. شواتس، پاول. جغرافیای تاریخ خلیج فارس. ترجمه کیکاوس جهاناداری. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. چاپ اول. ۱۳۸۸.
 ۱۵. طاهری، رضا. از مروراید تا نفت تاریخ خلیج فارس (از بندر سیراف تا کنگان و عسلویه). شیراز. انتشارات داستان‌سرا. چاپ اول. ۱۳۸۸.
 ۱۶. طبیب، منوچهر. دریای پارس. انتشارات کتاب خورشید. چاپ اول. ۱۳۸۵.
 ۱۷. قاسم‌بیگللو، مرتضی. سکه‌های سیراف. تهران. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. چاپ اول. ۱۳۸۵.
 ۱۸. قاسم‌بیگللو، مرتضی. سکه‌های سیراف. مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی سیراف. جلد اول. به اهتمام عبدالکریم مشایخی و غلامحسین نظامی. بوشهر. انتشارات بوشهر. چاپ اول. ۱۳۸۴.
 ۱۹. لسترینج، گای. جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. ۱۳۶۴.
 ۲۰. مصطفوی، محمدتقی. اقلیم پارس. آثار تاریخ و اماکن باستانی فارس. تهران. نشر اشاره. چاپ دوم. ۱۳۵۷.
 ۲۱. معصومی، غلامرضا. سیراف (بندر طاهری). تهران. نشر قطره. چاپ دوم. ۱۳۷۴.
 ۲۲. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقلیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. ۱۳۶۱.
 ۲۳. نبی‌پور، ایرج. پیش‌درآمدی بر پزشکی خلیج فارس. بوشهر. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی. چاپ اول. ۱۳۸۶.
 ۲۴. وایت‌هاوس، دیوید و ویلیامسن، اندرو. بازرگان دریایی ساسانیان. ترجمه اسدالله ملکیان. تهران. کشتی‌رانی آریا. چاپ اول. ۱۳۵۵.
 ۲۵. وایت هوس، دیوید. کاوش‌های باستان‌شناسی سیراف. ترجمه حسین بختیاری. مجله بررسی‌های تاریخی. شماره ۵۵. بهمن و اسفند ۱۳۵۳.
 ۲۶. وایت هوس، دیوید. کاوش‌های علمی باستان‌شناسی در سیراف. ترجمه غلامرضا معصومی. بوشهر. انتشارات شروع. چاپ اول. ۱۳۸۴.
 ۲۷. وثوقی، محمدباقر. تاریخ خلیج فارس و کشورهای همجوار. تهران. سمت. چاپ اول. ۱۳۸۴.
 ۲۸. یاحسینی، سیدقاسم. سیراف شهر گفت‌وگوی تمدن‌ها. بوشهر. شروع. چاپ اول. ۱۳۸۴.